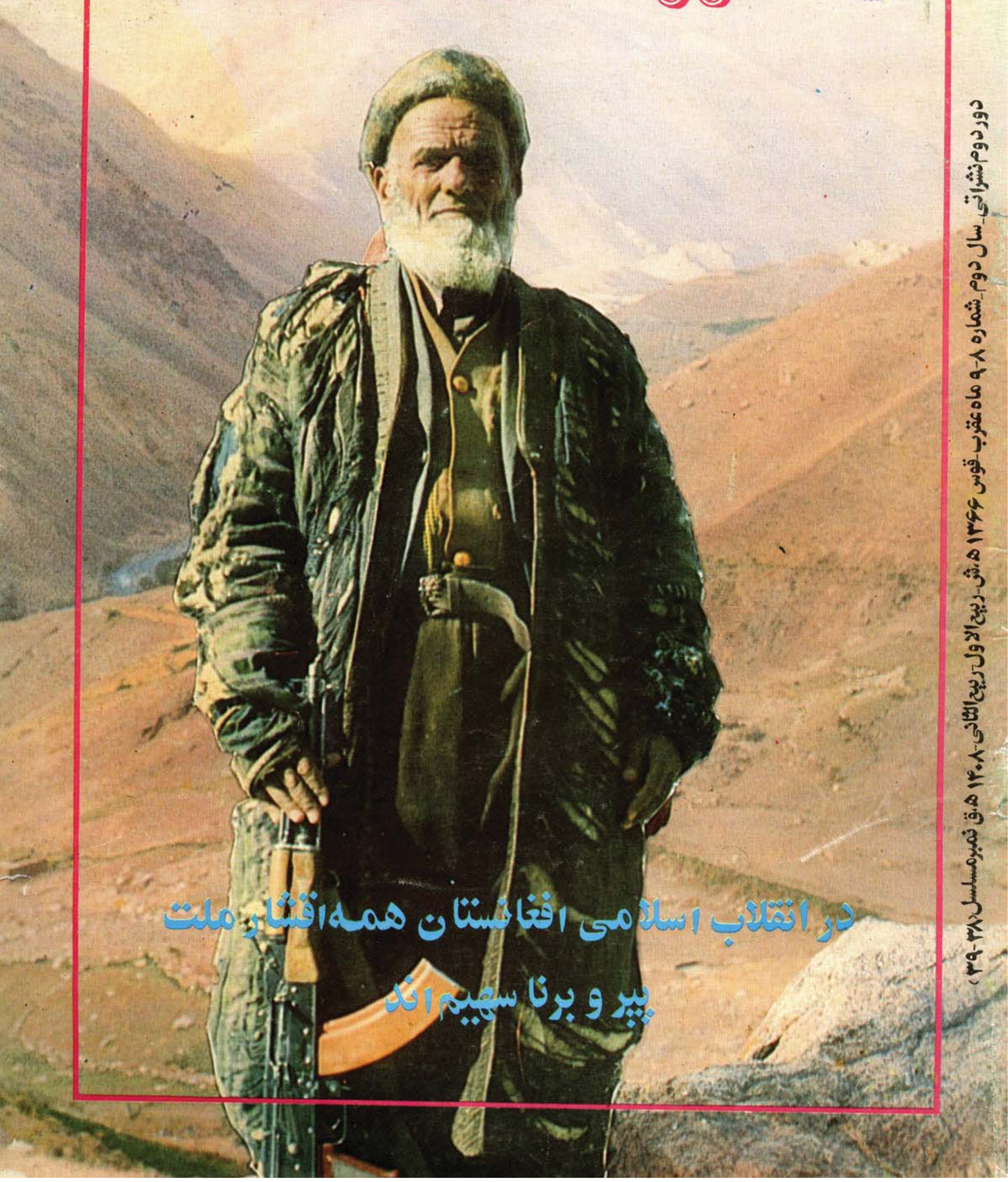
میثاق خون



دور دوم نشراتی_سال دوم_شماره ۹-۸ ماه عقرب_قوس ۱۳۶۶ ه.ش_ربیع الاول_ربیع الثانی ۱۴۰۸ ه.ق نمبر مسلسل (۳۹-۳۸)

فرمان خدا جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۚ وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا
نَذِيرٌ ۝ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن
قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ
الْمُنِيرِ ۝ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ
نَكِيرِ

(آیه ۲۴ - ۲۶ سورهٔ فاطر)

ترجمه

هرآئینه ما فرستاده ایم ترا بدین راست بشارت
دهنده و بیم کننده ونیست هیچ امتی مگر گذشته است درآن بیم کننده و اگر
بدروغ نسبت کنند ترا پس هرآئینه دروغ داشته بودند
آنانکه پیش از ایشان بودند، آمدند برای شان پیامبران ایشان به
نشانه های واضح و به نامه های الهی و بکتاب روشن باز
گرفتار کردم کافران را، پس چگونه بود عقوبت من

آدرس مکاتباتی:
مدیریت مجله "میثاق خون"
کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان
پوست بکس ۱۱۰۶ - پشاور - پاکستان
P.O. BOX. 1106
PESHAWAR - (PAKISTAN)

مدیرمسوول: ف فاضل معاون: ناصرالدین جمال مهتمم: ث ثامر

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

[illegible] ۱۳۶۴ [illegible] ربیع الاول [illegible] ۱۴۰۸ [illegible] ۳۸-۳۹

مطالب این شماره — صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

یاد داشت ماه :

در طی ماه های عقرب و قوس موفقیت های چشمگیری نصیب مجاهدین افغانستان گردید .

این پیروزی ها هم در بخش نظامی جهاد یعنی درصحنه های نبرد مسلحانه و هم در بخش سیاسی یعنی حمایت بین المللی از موضع بر حق مجاهدین بصورت وسیع انعکاس یافت .

فتح گارنیزیون و علاقه داری کران و منجان در اواخر اکتوبر و فتح گارنیزیون سنگچارک ولایت جوزجان در اواسط نوامبر بیانگر پیروزی عظیم مجاهدین و شکست و ذبونی قوای تجاوزگر روسی و غلامان داخلی شان می باشد .

همچنان تلاش های بیهوده و بی ثمر چاکران روس برای قانونی جلوه دادن رژیم پوشالی از طریق تدویر لویه جرگه که به اشارهٔ باداران روسی صورت گرفت ، نشان دهندهٔ بی مایگی و بی پایگی رژیم و بی اثری توطئه ها و دسایس ننگین سیاسی آن می باشد .

لویه جرگهٔ فرمایشی نتوانست که بر ماهیت اصلی چاکران داخلی و باداران روسی آن پرده انداخته و قیام سرتاسری ملت مجاهد ما را نادیده انگارد . حملات پیهم مجاهدین در سراسر کشور و حتی به لرزه در آوردن مقر تدویر لویه جرگه زدو خورد مسلحانه در نزدیکی تعمیر پولی تخنیک (مقر لویه جرگه) در ماندگی و بیچارگی رژیم غلامان روس را از تأمین امنیت حتی مقر لویه جرگه نیز نشان داد .

انتخاب ! رئیس جمهور قلابی از درامه های مضحک سیاسی قرن بشمار خواهد رفت که فاقد کوچکترین اعتبار در میان مردم و دنیا بوده و هیچ کس فریب این نمایشات مسخره و بی ارزش را در داخل و خارج نخواهد خورد .

ادامهٔ محاصره خوست توسط مجاهدین قهرمان ما که فریاد این درد جانکاه حتی در لویه جرگهٔ فرمایشی از حلقوم کثیف غلام باشی چاکران روسی در کابل نیز بلند گردید ، یکی از نشانه های قوت و عظمت جهاد و شکست و زبونی رژیم و باداران تجاوزگر آن می باشد .

بقیه در صفحهٔ (۷۱)

با میلاد رسول اکرم «صلی الله علیه وسلم» نه تنه
تحولات عظیمی درج

پشاور :

تجلیل از سالروز ولادت با سعادت حضرت سرور کائنات محمد مصطفی(ص) در حقیقت تجلیل از یک چرخش عظیم تاریخی در کرهٔ زمین و تمام کائنات است .

تجلیل از میلاد فرزندی که ولادتش جهان را تکان داد و رسالتش به ساکنان کرهٔ زمین ابواب رحمت ، عزت ، شرافت و همه خوبی ها را کشود .

تجلیل از سالگرد ولادت شخصیتی که خداوند اقدس (ج) رحمة للعلمینش خواند و با چشم کشائی او به جهان هستی کاخ و برج و بار تمام قلدران ، طاغوطیان و جباران عصر ، شاهان و شهنشاهان و امپراطوران جهان که دعوی خدائی داشتند فرو ریخت .

ولادتی که درصبحگاه رسالتش با بانگ رسا اعلام داشت «ولقد کرمنا بنی آدم» .

آری ! بنی آدمی که شرف و عزت و کرامتش پامال حرص و آز جباران عصر جاهلیت بود ، با طلوع آفتاب فروزان نبوت از ذلت و بد بختی و زنده بگور شدن نجات یافت .

امسال در سراسر عالم اسلام از سالروز ولادت بهترین عالم حضرت سرور کائنات با جلال و شکوه خاص تجلیل بعمل آمد .

به این مناسبت در تمام مدارس و حلقه های علمی محافل و مجالسی برگذار شد .

جمعیت اسلامی افغانستان به این مناسبت خجسته مراسم خاصی در غند خالد ابن ولید (رض) و لیسه مجاهد برگزار نموده بود که هزاران نفر از علماء نویسندگان استادان و شاگردان ، مجاهدین ، مهاجرین و برادران انصار شرکت ورزیده بودند .

در مراسم لیسه مجاهد رهبر جمعیت اسلامی افغانستان شرکت ورزیده و طی بیانیهٔ مبسوطی پس از درود و تحیات بروح پر فتوح آن ذات خجسته صفات گفت :

قبل از بیانیهٔ پرمحتوای رهبر جمعیت اسلامی افغانستان مطابق پروگرام مرتبهٔ رحمت‌الله - عبدالحبیب - سیف‌الدین - محمد صفیر از شاگردان ممتاز لیسه عالی مجاهد مقالات و اشعاری را که به مناسبت میلاد مسعود بهترین عالم تهیه کرده بودند به

حاضرین محفل تقدیم نمودند .

همچنان درین محفل استاد بیرنگ و داکتر عبدالحی رئیس تعلیم و تربیه جمعیت اسلامی افغانستان طی بیانات شان در بارهٔ خصایل خجستهٔ آنحضرت و تغیرات و تحولاتی که بعد از ولادت باسعادت پیغمبر گرامی در پهنه گیتی بظهور رسید شرح داده شاگردان را به پیروی از مشی جهان ساز و روش نیکوی آن حضرت توصیه وتشویق نمودند .

طبق یک خبر دیگر همچنان بتاریخ ۹ عقرب به این مناسبت محفل بزرگی در غند خالد ابن ولید ترتیب داده شده بود که در آن منشی جمعیت اسلامی افغانستان عدهٔ از اعضای شورای اجرائیهٔ قوماندان ها ، مجاهدین ، شاگردان موسسات تعلیمی نظامی جمعیت اسلامی افغانستان اشتراک ورزیده بودند .

درین محفل سیدنورالله عماد منشی جمعیت اسلامی افغانستان طی بیانیه وسیعی تاریخ مبارزات جهان شمول اسلام را شرح داد و تغیرات شگرفی را که بعد از ولادت با سعادت آنحضرت (ص) بوجود آمد به تفصیل بیان نمود .

متعاقباً داکتر عبدالحی رئیس تعلیم و تربیه جمعیت اسلامی افغانستان و مولوی محمد شاه رئیس موتمر علمی و چند تن دیگر بالنوبه بیانات و موعظه های پر محتوای ایراد نمودند که با نعره های کفر ستیز الله اکبر بدرقه می شد .

و اینک متن کامل بیانیه استاد برهان‌الدین «ربانی» را که درمسجد اشرفیه بدین مناسبت ایراد داشته بودند غرض مطالعه به خوانندگان عزیز تقدیم میداریم

اداره

ـا نقشه جهان تغییر یافت بلکه ـامعه انسانی بمیان آمد




با میلاد

رسول اکرم ﷺ رحمت بزرگ را خداوند(ج) به بشریت نازل فرمود . و تغییر بزرگی در جهان بمیان آمد که اگر همه انسانها ـ نه تنها مسلمانان این شکر بعثت و میلاد رسول اکرم ﷺ را تا پایان جهان با همه نیرو و توانی که دارند اداکنند باز هم نمیتوانند حق این نعمت بزرگ را ادا نمایند یقیناً شما میدانید که

با میلاد و بعثت رسول اکرم(ص) نه تنها نقشه جهان تغییر یافت نه تنها تحولات عظیمی در جامعه انسانی بمیان آمد بلکه اصلاً با میلاد رسول اکرم ﷺ سیر تاریخ تغییریافت وانسان در وجودش و در حیاتش چیز های دیگری را پیدا نمود که در تاریخ و درگذشته ها چنین تغییری ، چنین کمالی و چنین تحول در حیات انسانها دیده نشده بود و حق است که قرآن عظیم الشان میفرماید « و ما ارسلنک

الا رحمة للعٰلمین » براستی وحقا میلاد رسول ﷺ رحمتی بود بههمه انسانها این رحمت در مظاهر مختلف حیات انسانهای دیده شد انسانهای سفاک و ظالم ، انسانهای بی فرهنگ بحیث انسانهای دلسوز انسانهای آگاه و انسانهائی شدند که نظیر شان در تاریخ نه در گذشتهها و نه در دوران ما دیده میشود چنان که آنهای که اولاد خود را از کمال سنگدلی زنده بگور میکردند به اولاد خود ترحم

نداشتند بامیلاد و بعثت رسول اکرم ﷺ و مشرف شدن به دین اسلام چه تغییر و چه احساسی
در آنها پیدا می‌شودآنها دیگرنه تنها به انسانها دلسوز و مهربان می‌شوند بلکه‌می‌گویند اگربزی یا قاطری‌دریکی از راههای‌یمن یا عراق پا یش بشکند عمر «رض» درمدینه سخت ازخدا (ج) می‌ترسدخداوند «ج» ازین‌می‌پرسد که چرا راه را درست نساختی تااین بزو یا قاطری به علت درست نبودن راه پایش شکست . ما می بینیم پیش از اسلام همین حضرت عمر فاروق (رض)
خودرا پیدا کند به علت اینکه گربه توسط‌زن‌بنی‌اسرائیلی محبوس شده بود این زن داخل دوزخ شد ، زیرا به یک گربه دلسوزی نداشت و باز می بینیم که رسول الله «ص» خود می فرماید که یکی‌از افراد داخل بهشت شد بخاطریکه یک سگ تشنه را آب داد واز چاه برایش آب کشیده این دلسوزی‌ها درگذشته هادیده‌نمی‌شد ، اما در دورانیکه رسول اکرم ﷺ مبعوث شدند دیگر فرمودند که به هرگرسنه‌که شماغذائی می‌دهید ،آبی
داده والی راهمراه پسرش می‌خواهد پیش‌روی آن‌حبشی هردوی شان‌رادر ایام صبح مورد محاکمه قرارمی‌دهد وتازیانه را بدست پسر قبطی می‌دهد ومی‌گوید نه تنهابرفرق این پسری‌که به تو تعرض کرده بکوب بلکه بر فرق پدرش هم بزن و صدا می کند «متی استعبدتم الناس وقد ولد تهم امهاتهم احرارا » ازچه وقت شما مردم را نوکر وغلام‌خود ساخته‌اید درحالیکه پدران‌ومادران شان اینها را آزاد بدنیا آورده اند شماچرااینها

انسانهائیکه اصلاً پدر در پدر و نسل در نسل در غلامی به سر می بردند بعد از میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می بینیم که علیه همه انواع غلامی ها قیام میکنند .

که مانند دیگر عرب ها درزنده‌بگور کردن اولاد خود کاملاً بی تفاوت بود وهیچ احساس‌نمی‌کرد‌که طفلش را چرا زنده‌بگور می‌کند اما زمانیکه به‌اسلام مشرف میشود دربرابر همه کائنات ودر برابرهمه‌موجودات‌احساس مسؤلیت ودلسوزی می‌کند . رسول اکرم ﷺ درهدایات خودمی فرماید « دخلت امراة نا راً »یک زنی از زنان بنی‌اسرائیل داخل دوزخ شد بخاطر چه ؟ بخاطریکه گربه ای را حبس کرد نه‌برای آن آب‌ونان‌داد ونه آنرا آزاد کرد که‌خودش‌آب‌ونان
می‌دهید ، خدمتی‌می کنید خداوند(ج) برای تان دربرابرش‌اجر می‌دهد. پس انسان بعد از میلاد رسول اکرم ﷺ دیگر آن‌انسان قبل از میلاد رسول اکرم «ص» نبود . انسانهائیکه اصلاً پدر در پدر ونسل درنسل درغلامی بسر می بردند بعد از میلاد رسول اکرم ﷺ می‌بینیم که علیه همه‌انواع غلامی‌هاقیام‌می کندوحضرت‌عمر(رض) اعلام‌می کند «متی استعبدتم‌الناس‌قد ولدتهم امهاتهم احرارا » وقتیکه می‌شنود پسریکی ازوالی هایش درمصر یک حبشی را مورد لت وکوب قرار
را غلام ساخته اید اما درگذشته ها این احساس درهیچ یک از عربها وجود نداشت اینها دربند وزنجیرهوا وهوس ، عصیان‌گری ودربند استعمار قدرتها ی اجنبی قرار داشتند وهیچ نوع احساس آزادی در میان شان وجود نداشت اگر گاهگاهی هم این احساسهادیده می‌شد آنهم‌جرمظاهری ازجاهلیت وعصیان‌گری چیز دیگری بیش نبود . بامیلاد رسول‌اکرم ﷺ جهان وانسان وهمه آنچه بود یکسر تغیر یافت دیگر مسیر تاریخ عوض شد و این‌نعمت بزرگی‌است که خداوند

به بشریت اعطا فرمود . امروزکه ماوشما به مناسبت روزمیلاد حضرت رسول اکرم ﷺ اجتماع می کنیم . اجتما عات مابابد اجتماعات آموزنده باشد که مابایدبیاموزیم که‌چرا اجتماع می کنیم برای چه ازمیلاد رسول اکرم ﷺ تجلیل می کنیم تجایل از میلاد رسول اکرم ﷺ نباید تنها درین خلاصه شود که مطالبی رابگوئیم ویاحرفهای رابشنویم وباز همه چیزهای را که دراین مجلس گفتیم یا شنیدیم درحیات ماعملاً حس نشود . همه باید ملتفت باشیم مخصوصاً استادان و شمانسل

داخلی وخارجی قرار گرفتند دشمنان اسلام خواستند جامعه مسلمانان را آلوده سازند ودسیسه‌ها درطول تاریخ علیه اسلام تاامروز ادامه دارد .اما رسول اکرم به ما می گوید که شماهیچ تشویشی نداشته باشید در کشمکش های خیلی‌هامدهشی که‌درطول تاریخ، امت اسلامی باآن روبرو است اینها متکائی دارند اگر به‌آن تمسک بجویند هرگزگمراه نمی شوند و آن‌عبارت از کتاب خداوسنت رسول اکرم ﷺ است می بینیم که شفاء همه دردهای ما درکتاب‌خداوسنت رسول اکرم ﷺ

احتیاج راقبل از فقر وبیکاری واوقات بیکاری را قبل‌ازاینکه درمیان طوفانی از مشکلات قرار بگیرید .دراینجا می بینیم که براستی چه دلسوزی بزرگی است که رسول اکرم «ص» به‌ماوشما نموده است زندگی را قبل از مرگ باید غنیمت بدانیم ، زیرا بعدازمردن دیگر هیچ کاری انجام داده نمیتوانیم ودر قبر هر قدر اظهار حسرت وتأسف بکنیم دوباره بدنیا نمیآییم تا کاری انجام‌بدهیم که کفاره کارهای‌نادرست را بکند یا کار های خوبی که بخاطر

کمبودهای زیادی در دوران انقلاب ما وجود داردکه این کمبودیها البته با ناله سردادن ها و شکایت کردن ها رفع نمیشود .

استاد ربانی

جوان که حضرت‌رسول‌اکرم ﷺ بعد از رحلت شان چه چیزها را به ما به ارمغان گذاشته وباید چه کارهای را انجام بدهیم تاراستی ما خود را امت واقعی رسول اکرم «ص» بشماریم پیغمبر اکرم «ص» فرموده است « ترکت فیکم امرین لن تضلو اما تمسکتم بهما کتاب الله وسنةرسوله» یعنی‌من بعدازخود چیزی را در میان شماگذاشته ام که‌اگر باآن توسل‌جویید هرگزگمراه نمی‌شوید .

یقیناً همه می‌دانیم که مسلمان بعد از رحلت رسول اکرم «ص» در میان طوفان هائی ازکشمکش های

وجود داردما اگر خواسته باشیم که از دشمنان داخلی وخارجی درامان باشیم راه نجات ما ازدشمنان خارجی وداخلی همه‌درکتاب خداوسنت‌رسول اکرم ﷺ وجود دارد.

رسول اکرم ﷺ ضمن‌حدیثی‌میفرمایند **«اغتنم خمساًقبل خمس الحیاةقبل الموت و الفراغ قبل الشغل والصحةقبل السقم والغناء قبل الفقر »«او کما قال رسول الله ﷺ »**

که‌پنج‌چیزراپیش ازپنج‌چیز غنیمت بدانید:- حیات‌خودراقبل‌ازمرگ ،تندرستی‌خود را قبل از مریضی، جوانی خود را قبل از پیری ، دارائی ودولتمندی وعدم

درجاتش به آن احتیاج داریم آنراانجام بدهیم بعد از مرگ انسان هیچکاری کرده نمیتواند . لذا همه تلاش وتوجه یک مسلمان در این باشد که در دوران زندگی خود چه کار باید انجام بدهد. در دوران حیات هم مراحل مختلف وجوددارد زمانیست که‌انسان انرژی کار دارد ودورانیست که‌نیرو وقوت به انسان نمیباشد وهر قدر احساس بکند کاری ازآن ساخته‌نیست، در دوران جوانی انسان پر انرژی است‌میتوانداز انرژی جوانی درتکامل شخصیت خود استفاده کند درخدمت

بشریت ، درخدمت جوامع اسلامی انرژی خود را بکار بیندازد ، اما زمانیکه پیرشد زمانیکه نیروی جوانی اش را ازدست داد دیگر باز هر قدر تلاش کند سودی نمی بخشد به این اساس دردوران جوانی انسان ملتفت باشد که کارهای زیاد نیکی را انجام بدهد ودر دورانیکه انسان کارهایش کم است کارها ی محدود ومسؤلیت های محدودی دارد میتواند که کارهای دلخواه خودرا انجام بدهد. اما وقتیکه انسان مشغولیت های زیادی پیدا کرد دیگر حتی شاید عبادت خدا را هم بصورت درست ومنظم انجام داده نتواند اینجاست که رسول الله ﷺ می فرماید بیکاری وکم کاری خودرا قبل ازاینکه سخت مشغول شوی ودر میان امواجی از مشکلات غرق شوی غنیمت بدان . راستی در دورانی که کارهای ما کم است میتوانیم که شخصیت علمی خود را بالا ببریم کارهای زیادی را که خواسته باشیم انجام بدهیم وقتیکه مشغول شدیم وکارهای زیادی بدوش ما وشما سپرده شد دیگر راستی آنجاست که مطابق میل ودلخواه خود نمی توانیم کارهای انجام بدهیم . حضرت عمر فاروق رضی الله عنه می فرماید «تعلموا قبل ان تسودوا» پیش از اینکه سیادت وقیادتی بدوش شما سپرده شود علم بیاموزید آن سخن متوجه شما جوانان بسیار عزیزونوباوگان انقلاب است زمانیکه هنوزدوره تحصیل ودوره جوانی دوره قوت ونیرومندی تان است ازین دوره باید سخت استفاده کنید وبه عبث روزها، ساعتها وحتی دقایق خود را نگذرانید ازدرسهای خود حداعظمی استفاده کنید از استادان خود استفاده کنید ازکتابهائیکه در اختیار شما قرار می گیرند استفاده کنید دبستانها و دبیرستانها ومکاتب دوران انقلاب با دوره های قبل از انقلاب کاملاً تفاوت دارد در روز های انقلاب انسان باید خورد وکلان همه احساس مسؤ لیت کنند وهمه باید بدانند که هر دقیقه شان هرقدم شان هرکاری که اینها میکنند بر شمرده میشود ، لذا در دورانیکه شما مشغول تحصیل هستید باید از این روز ها استفاده بکنید باید بکوشید که شما باشاگردانیکه فعلاً در زیر چتر الحاد تربیه میشوند ازهر لحاظ تفاوت داشته باشید دل تان زنده وبیدار باشد با مغز بسیار پر شور و انقلابی با سلوک سالم اسلامی باید زندگی خودرا سپری بکنید نشود که خدای نخواسته مانند عناصر بی خاصیت ولی تفاوت روزهای شما به عبث بگذرد. شاید مشکلاتی هم داشته باشید واین مشکلات را هم همه شاهد هستیم حتی می بینیم که چه دسیسه های هم در دوران هجرت علیه ما وشما براه انداخته شده شاید استادانی هم که سطح علمی بلندی داشته باشند شما نداشته باشید واین به علت این است که بعضی از استادان بخاطر مشکلات اقتصادی خود مجبور شده اند که به موسسات خارجی رفته و به آنجا به معاش بیشتری کار میکنند شاید عده ای از آنها معذور باشند اما باز هم آن استادانیکه مدرسه شما و دیگر مدارس انقلابی را گذاشته اند و به فکر معاش بیشتری به مکاتب صلیبی ها و جاهای دیگری میروند آنها اصلاً از آن قماش انسانهای هستند که هدف خدمت به انقلاب و جهاد را ندارد و به فکر بدست آوردن پول بیشتری میباشند بهرحال ، خداوند (ج) هر که را مطابق نیت اش حتماً مورد باز پرس قرار میدهد من یقین دارم که استادان بسیار محترم، تحصیلکرده وآگاهی دارید که درقسمت قضایای عرفانی و مسایل اجتماعی و مسایلی که به درد انقلاب تان میخورد رهنمایان وهمکاران خوبی خواهند بود و نه تنها همین حالا میتوانند که استاد شما باشند بلکه در دوره فاکولته و تحصیلات عالی و عالیتر شما هم میتوانند بحیث استاد شما وظیفه خود را انجام بدهند لذا از همه استادان خود و از استادان آگاه خود بیشتر استفاده کنید و چیزیکه شاگرد را خیلی ها موفق میسازد اینست که باید قانع نباشد به آنچه که فهمیده است ،

زیرا مجهولات ، نسبت به معلومات ما بسیار زیاداست چیزیکه می‌آموزیم به مقایسه آنچه که نیاموخته ایم به اندازه قطره های ازبحربیکرانه‌خواهد بود پس هر قدر که‌ممکن بوده باشند باید استفاده کرد .

راستی ما هم دردورانیکه‌تازه دوران شاگردی ما بود در آنوقت بفکری بودیم که یک کتاب‌اسلامی از کجا بدست ما بیاید و آنراچگونه ببرادران دیگر برسانیم و در شرایط بعد هم که کتابهای بدست ما آمد و آنرا به برادارن روان میکردیم و بیشتر برادران ما بخاطر تقسیم و داشتن همین کتابها جام شهادت را نوشیدند اما باوجوداین‌همه مشکلات کتابهای انقلابی دست‌بدست میگشت و خانه بخانه برده میشد وحلقه های زیادی تشکیل میشد . اما امروز که انباری از کتابها و نشرات به دسترس ماو شما قراردارد بسیار وقت من میبینم که تعداد زیادی این برادران ما جز اینکه عکس‌های روی جلد و داخل آنرا تما شا کنند از محتویات کتابها ، مجلات ،نشریه‌ها آگاهی ندارند و نمی خوانند و این یک کار غلط و نادرستی است باید هر چیزیکه به تکامل شخصیت شما مفید است مخصوصاً کتابهائیکه شخصیت انقلابی شما را رشد میدهد و آگاهی انقلابی برای تان میدهد آنرا باید حتماًبخوانید وآنرابیا موزید خواندن و آگاهی فریضه هرمسلمان است مطابق فرموده رسول‌اکرم(ص) که می فرمایند علم را از گهواره تا گور بیاموزید شما درین دوران‌سخت استفاده‌کنید باید خود را از امروز برای فردای افغانستان کاملاً آماده بسازید .

افغانستان آینده ازشما جوانان وشمالونهالان‌انقلاب‌است‌باید بفهمیم که‌در برابرما و شما فعلاًدسیسه های دیگری هم وجوددارد‌روسهامیخواهند نسل های دیگری تربیب بکنند نسل های غیرمسلما را که‌تعداد بیشتری از کودکان را می دزدند و به روسیه می برند در داخل کابل در مراکز که روسها تحت تسلط دارندمیدانید که آنها به اشکال مختلف در فکر گمراه کردن کودکان تا دوره های فاکولته و بعد از فاکولته هستنددر برابر اینگونه تربیه های الحادی ما و شما هم باید از امروز و تاوقتیکه زنده هستیم باید خود را تربیت بکنیم .

من چند روز قبل دربلوچستان بودم در آنجا یک‌گروهی از ملیشه‌ها را که روسها جدیداً تربیت کرده بودندنام شان‌را هم ملیشه‌های جوزجانی گذاشته اند که گویا نشان میدادند که اینها از جوزجان هستند و خدا میداند که آنها ازکجابودند اما هدف نا پاک روسها اینست که در میان ملیت های افغانستان بنام ترکمن و تاجیک ، پشتون و هزاره کشمکش و اختلافی را ایجا د کنند بهر حال ، شاید ملیشه‌ها را از یک ولایت به ولایت دیگری هم انتقال بدهند قسمیکه در گذشته هم چنین کاری صورت گرفته بود ، اماچیزیکه درآنجا سخت مرا تکان داد این بود که این ملیشه هااز تماش ملیشه های دیگری که برادران مجاهد ما با آنها روبرو هستند نبودند اینها با دیگر ملیشه ها تفاوت داشتند آنقدر سر سختانه جنگیدند که حتی عساکربسیار خطر ناک‌به این بیرحمی وپایداری نمی جنگیدند به قدری‌که باعث نگرانی هایی شده بودند این‌ها آن ملیشه‌های‌هستند که‌درآغاز انقلاب و قبل از آن به روسیه برده شده بودند ودر روسیه از لحاظ فکری و ایدیولوژی‌تحت‌تربیه‌گرفته‌شده روش فرسوده کمونیزم را طوری به‌اینها آموختند که او امروز

درست به یک انسان درنده‌خو وبرعقده تبدیل شده که‌برضد هربرادر افغانی خودعقده‌دارد وباکمال‌بیرحمی و ددمنشی در برابر شان میجنگندو اینها انسانهائی‌هم داشتند بنام افغان شوروی یعنی افغانها ی رو سی اینها وامثال‌شان‌برنامه های خیلی‌خطرناکی اند که‌روسها درافغانستان پیادهمیکنند

آنها فهمیده اند که راستی در گذشته کمونستهای خودفروخته امابی فرهنگ بودند حالا میخواهند با فر هنگ پلید روسی وایدیالوژی بسیار خطرناک روسی عدهٔ از جوانان ومرد م مارا طو ر ی تربیت بکنند که گو یا یک حیو ا ن ازخود بیخبری باشند کهجزآدم کشی ووحشت وبربریت چیزی رایادندا شته باشند ، لذا دربرابراینها ما باید آمده باشیم که مجاهد ،بعد ازاین مجاهد بی فرهنگ نباشدمجاهد بی‌هدف نباشد میکشد که گویامگس وزنبور رامیکشد ویا ما ر وگژدم را میکشند.خیلی قابل تأسف است لذا شما برادران جوان‌ما تنها شاگردالی نیستید کهمواد اسلامی را تنها درکتاب بخوالیدوبه مغزخود بسپارید بلکه درسلوک عملی خودآنرا پیاده کنید و هر یکی شما بحیث یک عضوانقلابی کوشش کنیدهریکی ازشمابا- یدطبیعت‌ابراهیم راپیداکنید هریکی از شماباید بکوشید طوری که قبلاً استاد بیرنگ گفت‌برای اصلاح‌خود واصلاح باشد که چه کارنادرستی‌صورت میگیرد کهجلوآن‌نادرستی‌هارابگیردوبدرستی‌ها مردم را د عو ت بکند پس در اینجا مسئو لیت همهوبخصوص مسئو لیت استادان وشاگردان عزیز خیلی‌هازیاد است که شما به عنوان‌عناصر مکتب انقلاب باتمام‌نیرو وقدرت‌خود دراین مرحله باید کاری انجام بدهید کهبه نفع انقلاب وبه نفع اسلام و به نفع برادران تان درجبهات باشدکار های زیادی را شما کرده میتوانید وازشما

در روز های انقلاب باید خورد و کلان همه احساس مسئولیت بکنند و همه باید بدانند که هر دقیقه شان هر قدم شان و هر کاری که می‌کنند بر شمرده میشود .

مجاهدی نبوده باشدکه دربرابربرادر خود ترحم نداشته باشد .

بسیار قوماندانهاومجاهدین‌خود را میشناسیم که با تأسف از فر هنگ واز تعلیمات والای اسلام خودبی‌خبر اند و این یک خطر بزر گی است برای آیندهٔ انقلاب که اگر این کار به این شکل وروندی که هست‌ادامه پیدا بکندوتغییری در آن پیدا نشو د خطر های زیادی‌متوجه‌انقلاب‌میشود ومصداق این آیه شر یفه «ومن یقتل مؤمناً متعمداًفجزاله جهنم خالداًفیها .»

اگر چنین احساسی دریک‌شخص مسلمان نباشد او برادرخود را طوری ما حول خود و اصلاح جا معه خود اصلاح دوستان ووابستگان‌خودتاحد ممکن دست بکارشوید کمبودی‌های زیادی دردوران انقلاب‌ما وجوددارد این کمبودی‌ها البته باناله‌سردادن‌ها وشکایت کردن ها رفع نمی‌شودواگر ازدردی میگویم به علا ج وبه فکر وجستجوی‌علاج ودرمان آن هم باید باشیم تفاوت‌مسلمانهاباغیر مسلمانها دراینست که دراسلام «امربالمعروف ونهی عن‌المنکر» به عنوان نظار ت همگانی وجود دارد که هرکس باید ناظرجامعه خودومتوجه چگونگی‌های وضع درجامعه خود باشد یعنی متوجه کار های زیادی ساخته است اکثراً برادران مجاهدمادراینجا هیچ‌مضمونی ندارند بی مضمون *سرگردانند* مخصوصاً در روز های سردی که تعداد زیادی از برادران مجا هد ما میآیند هر چند پروگرامهائی است‌اما بازهم درحدود کار تعلیم وتربیه‌وامکانات محدودی که تعلیم‌وتربیه‌یاسایرمؤسسات‌ما دارد نمی‌شود کهبهمه‌مجاهدین ومهاجرین که دراینجامی آیند رسیدگی کردلذا هریک ما وشما باید تا جائیکه ممکن است کار هائی انجام بدهیم. حضرت رسول(ص)یکوقتی برای‌قوم اشعری‌ها اخطار صادر کردند وگفته بودند

که قسم بخدا اگر من آمدم ودرمدت یکسال به این قبیلهٔ که نزدیک شما است خواندن ونوشتن را یاد ندا ده بودید همه منازل تانرا آتش میزنم . اشعری ها را مکلف ساختند که چون شما خواندن ونوشتن را یاد داریدواز معارف اسلامی آگاهی دارید باید این قوم وقبیله که در پهلوی شما هستند وسوا د ندارند اینها را به‌عنوان رضا کار بروید واز معارف اسلامی برای شان آگاهی بدهیددرغیرآن همه‌منازل شما را آتش می زنم . پس ماوشماهم باید بفهمیم که اصلاً هر شاگر د ما وهرمعلم ما و هر کسی که چیزی‌را می فهمند باید مانند چراغ ر و شنی بدرخشد وبالورآن نه تنها یک خانه ویا خود را ، بلکه جامعه واطرا فش را روشن بسازد . براد را ن خیلی ها عزیز ! ماو شما امروزدر مرحلهٔ قرار داریم که شکست‌دشمن‌مایعنی شکست مکتب کمونیزم‌درسطح جهانی‌بحیث یک حقیقت‌قبول‌شده‌که امروز اززبان همان سردمداران مارکسیزم درجهان شنیده می شود که اینها میگویندکه راستی مارکسیزم دیگر جو ا بگو ی نیازمندی ملت‌ها نیست‌چنانچه میبینیم که ز عیم مار کسیست در چنین علیه مارکسیزم‌بیا ناتی میدهدواعلان میکند که بعد ا ز ین فلسفه مار کسیز م نمی تو ا نه جا معه امر و ز ی بشر ی را بسو ی سعا د ت وخوشبختی‌سوق‌بدهد ماوشما میشنویم که‌گرباچوف‌حال علیه‌ستالینیزم ودوره گذشته مارکسیزم قیام میکند امروز

مار کسیست ها به این نتیجه رسید ند که گویابعدازین‌ایدیولوژی مارکسیزم شکست خورده واین رانمیتوان دوباره بر جو ا مع انسا نی تحمیل کر د . در افغانستان‌مارکسیزم به تمام معنی شکست‌خورده‌ازلحاظ ایدیولوژی‌درهمه جهان به شکست روبرو شده وازلحاظ مقابله باملت‌هامارکسیست‌ها وروسها به شکست ورسوائی رو برو شده اند بااین هم این‌ها ازدشمنی‌شان‌بااسلام ومسلمانها واز حیله‌ونیرنگ شان‌علیه ماو شماگذشتنی‌نیستند لذابرحذر باشید ومطمئن نشوید که چهره گر باچوف حالا غیر از چهره بریژنف است‌همیش باید متوجه با شید که دشمن هما ن دشمن است‌چه مارکسیست کهنه‌باشد وچه‌مارکسیست‌نوبه‌هرقیافه وچهره‌ایکه باشند دشمن‌هستند لذا ماوشما خود را وجامعه خود را از فساد آنها، ازفساد مارکسیست ازفسادوحیله‌ونیرنگهای شان باید نجات بدهیم ونجات جامعه توسط افراد آگاه‌وچیز فهم میشودکه تنها شما فرزندان جوان انقلاب این کار راکرده میتوانید شمااصلاً به‌فکر اعمار جامعه افغانستان باشیددرقسمت ساختن‌آینده‌افغانستان‌بازهم تعلیم‌تربیه مامسئولت زیادی دارد که بایدکدر های مختلفی را تربیت بکند زیرا ما درافغانستان‌آینده جوانان‌تحصیل کرده دررشته‌های‌مختلف علوم‌طبیعی‌والسانی ضرورت‌داریم که‌باید درحدودامکانات موجوده ودست داشته مان کدر های مختلفی راتربیت‌بکنیم نشود که‌برای فردای‌افغانستان‌بعدازآزادی‌افغانستان از یک جهت آزاد باشیم و از جهت دیگر ی باز بـه اسار ت زنجیر علمی وتکنالوژ ی دیگرا ن قر ا ر بگیریم لذا ازهمین حالا هم باید بفکر آبادی کشور و یر ا ن خـو د و بـر ا ی تـر بیه کد ر ها ی مختلف با شیم تعایم و تـر بیه ایـن کـا ر را بکند استادان محترم همه در این زمینه البته سهم موثر و اساسی خواهند داشت شما برادران هم دردوران تحصیـل خود و بعد از فراغت تحصیل باید هر کدام در رشته های مختلف خود را برسانید و حتی همین حالا کسانیکه آگاهی های فنی یا علمی دارند وجود اینها خیلی مهم و موثر است امروز ما بیک ولدنگ کار و یک تخنیکر یا کسی که در یکی از رشته هـای تخنیک یا در رشته های برق وسایر رشته های علوم معا صر دست داشته باشد خیلی ضرورت داریم .

لذا فعلاً که زمینهٔ ایـن گونـه آموزش‌ها هر چند با امکانات محدود در کورس های قصیرالمدت مسا عد است باید استفاده نما ید و بعد کـه زمینه تحصیلات عالی میسر شد بـاز میتوانید تحصیلات عا لی تان را نیز ادامه بدهید و شما برادران عزیز

باید بدانید که جامعه اسلامی ما در برابر دسیسه های مختلفی قرار دارد وانقلاب‌اسلامی افغانستان قسمیکه امروز با مشکلات روبرو است در آینده هم شاید با مشکلات بزرگتری مواجه شود شما میدانید که‌پاکستان یک کشور اسلامی است در روز هائی که پاکستان یک کشور عقب مانده بود مورد طعنه جهانیان قرار میگرفت که گویا از علم و تکنالوژی به‌کلی عقب مانده است اما امروز که میخواهد گامی در جهت پیشروی علوم بر دارد باز با چه‌مشکلات وهیاهوی جهانی روبرو است امروز بخاطری که ملت پاکستان میخواهد از نیروی اتومی‌استفاده کنند هیا هوی در سطح جهان بمیان آمده فشار های اقتصادی مختلفی بمیان آمده در حالیکه یهودیان ، مسیحیان یا هندوان را هیچ کس یا هیچ دولتی بخاطر این عمل محکوم نکرده است اما امروز که پاکستان میخواهد از انرژی اتوم استفاده کند هیا هوئی را براه انداخته‌اند میبنیم که‌امریکائیها کمک های چند ین میلون داری را که میخواستند با سود بسیار زیادی به پاکستان بدهند جلوش را میگیرند صرف برای اینکه شما چرا بمب اتوم میسازید و شما چرا را از انرژی‌اتوم میخواهید استفاده کنید اما هندوها یا اروپایها و اسرائیل که میخواهند استفاده بکنند هیچ دولتی یا هیچ کسی مانع نمی شوند پس ما و شما بدانیم قسمیکه ضربات دشمنان در حالت عجز و نا توانی و فقر متوجه ما و شما است در وقت آزادی و در یک مرحله که ما میخواهیم‌بسوی مراحل علمی گام بر داریم باز هم با مشکلاتی روبرو خواهیم بود ،

لذا باید از هر جهت خود را آماده بسازیم وجهادما ، پایداری و مقاومت ما در برابر دشمنان مختلف در شرایط مختلف باید برای همیش وجود داشته باشد و همیش به عنوان یک سپاهی در سنگر مقابله با همه دشمنا ن باید آماده باشم و از همه مهمتر در راه رشد و تکامل علمی خود باید به اساس مفکوره اسلامی سخت خود را کامل بسازیم زیرا کمال هر جامعه اسلامی در این است که تا چه حد خود را بر مبنای عرفان و تعلیم اسلامی استوار ساخته است لذا باید

شما برادران جوان و برادران عصر انقلاب شاگردان مکتب اسلام از معارف اسلامی از کتاب خدا (ج) و سنت پیغمبر اکرم (ص) بصورت خوبی‌ها کامل آگاهی حاصل بکنید یکی از برادران تان یاد داشتی نوشته در آن گفته بود که بعضی از افراد و اشخاص شاید بخواهند وهم در میان مکتب ما و در میا ن شاگردان ما افکارمختلفی را پخش بکنند و از معارف اصیل اسلا می به شکلی از اشکال بخواهند جوانان ما را دور بسازند در این قسمت استاذا ن باید سخت متوجه باشند ، زیرا همیش دشمنان در کمین اند شاید عنا صر مختلف با افکار مختلف و مخا لف در پی این اند که فرهنگ و معارف اسلامی را وارنه جلوه بدهند که البته در برون از مکتب در حلقه ها ی مختلف کار هائی در این زمینه صورت میگیرد ما باید با این طرز دید های انحرافی جدآمقابله‌بکنیم‌زیراما میفهمیم که حالا دشمنان اسلام دانستند که اکنون مسلمانها به پای خود استاده میشوند و حالا میتوانند که در برابر هر دشمن مقاومت بکنند لذا شاید سازمانهای التقاتی همانند سازمان‌های مجاهدین خلق و امثال آن در ایران که میخواستند در برابر جمهوری اسلامی دست بیک سلسله فعالیت های بزنند در افغانستان هم وجود دارد ما میبنیم بقایای سازمانها ی انحرافی گه‌گا هی در بعضی مراحل خواستند که بسو ی افغانستان بیا یند بنام مجاهدین خلق افغانستان بنام سازمان الحدید بنام چه و چنا ن که بعضی کار هائی میخواستند انجام بد هند .

لذا وظیفه استادان محترم ماست که اجازه ند هند که دیگر بعد این افکار التقا تی و افکار انحرا فی در میان جوانان ما ر یشه بدوانند و معارف اسلامی وارونه جلوه داده شود و با

بقیه د ر صفحهٔ (۱۱۷)

محمد نسیم فقیری

لویه جرگهٔ فرمایشی

و

رئیس جمهور قلابی!!

با آنکه از لویه جرگه ها در تاریخ افغانستان بحیث یک عنعنهٔ ملی یاد شده است ولی به شهادت تاریخ و بخصوص در نیم قرن اخیر همواره رژیم های حاکم برای مشروع جلوه دادن قوانین ، اقدامات و تصامیم شان از لویه جرگه که شاملین آنراحکمرانان و والی‌ها بصورت دلخواه و دست چین انتخاب می‌کرده اند ، بمثابهٔ یک رو پوش به اصطلاح قانونی استفاده نموده اند .

در باره عنعنات ملی :

بدون تردید اقوام و ملل گیتی دارای عنعنات و رسوم بخصوصی بوده و این عنعنات در شکل گیری و ادارهٔ حیات اجتماعی شان نقش مهم داشته است . اما برای امت اسلامی و افراد مسلمان ، عنعنات ملی تا جائی قابل قبول و احترام است که با عقاید دینی و اخلاق اجتماعی در تضاد نباشد . عنعنات پسندیده و رسوم سالم و مفیدکه زمینه های خیر و اصلاح را فراهم نماید نه تنها قابل قبول و احترام است بلکه در جهت پیشرفت جریان دعوت اسلامی و اصلاح اجتماعی می تواند نقش سازنده داشته باشد ولی عنعنات و رسوم جاهلی و انحرافی نه تنها مشکلات و گره های زندگی اجتماعی ملت ها را حل نمی‌کند بلکه زمینه ساز ظلم و بی عدالتی عصیان و طغیانگری نیز می‌گردد . درین مورد لازم است تا یاد دهانی گردد که رسوم و عنعنات جاهلی حاکم بر روابط اجتماعی اقوام و ملل فاجعه های دردناکی را ببار آورده و امروز نیز یکی از مشکلات اساسی زندگی قبایلی حتی در دوران جهاد نیز حضور سرطان مهلک رسوم و رواج های جاهلی میباشد .

در بارهٔ جرگه ها :

گفتیم که هر رسم و عنعنه جایز و معقول نیست ولی عنعنهٔ جرگه ها یکی از عنعنات معقول و پسندیدهٔ بعضی از اقوام کشور ماست زیرا جرگه ها در مناطق قبایلی و غیره در حل و فصل مسایل قومی و محلی نقش اساسی داشته و باعث ایجاد فضای اخوت و آرامش می گردد آنهم مشروط براینکه متشکل از بزرگان خیر خواه ، علماء و موسفیدان مصلح بوده باشد نه خائنان خاین ، سرداران ستمگر و فیودالان خونخوار .

در مورد جرگه ها باید گفت که هرگاه شکل شورا را داشته باشد و نظریات و آراء واقعی مردم در آن منعکس گردد و زمینهٔ زور گوئی و اعمال نفوذ اشخاص متنفذ در آن مساعد نباشد درین صورت کاملاً با اصول اسلامی منطبق بوده زیرا اسلام خود به شورا و مشورت امر می‌نماید . با این هم جرگه ها فقط در مناطق قبایلی و بعضی از مناطق پشتون نشین رایج بوده و یک عنعنهٔ سر تا سری و ملی نمی باشد .

در بارهٔ لویه جرگه :

لویه جرگه که از لحاظ شکل دارای وسعت بیشتر در مقایسه با جرگه های محلی می باشد از لحاظ محتوی نیز در مورد مسایل اساسی مملکت تصمیم اتخاذ می‌نماید . بدین مفهوم که سران و مشران اقوام و موسفیدان و علماء و افراد چیز فهم خود برای حل معضلات کشور و یا

اخذ تصمیم روی موضوعات مهم گرد هم جمع میشوند نه اینکه رژیم های توسط حکمرانان و والیان افرادی را که سالها سابقهٔ چاپلوسی و خوش خدمتی به هر حکومت و حکمران را داشته اند انتخاب و بنام نمایندهٔ مردم به لویه جرگه بفرستند. و این جرگه ها معمولاً در مساجد، دامنه کوه ها و دل صحرا ها دایر میگردد نه زیر سقف یک ساختمان مدرن حکومتی ...

خلاصه اینکه لویه جرگه به معنی واقعی کلمه فقط یکی دو مورد در تاریخ افغانستان دیده میشود و در نیم قرن اخیر همه لویه جرگه ها، لویه جرگه های رژیم ها و حکومت ها بوده و بر تصامیم و فیصله های دلخواه پادشاهان و زمامداران صحه گذاشته اند و هرگز رأی و خواست مردم در آن دخیل نبوده است.

ناگفته پیداست که جرگه ها و لویه جرگه ها می‌توانند که ممثل خواست و ارادهٔ قوم و ملت گردند، مشروط براینکه نمایندگان واقعی مردم در آن شرکت نمایند نه افراد فرمایشی حکمرانان و والیان حکومت و آنانکه به ساز هر رژیم و هر حکومت رقصیده اند ...

لویه جرگهٔ ماه قوس ۱۳۶۶

اما در مورد لویه جرگهٔ ماه قوس سال ۱۳۶۶ که توسط چاکران روس در کابل دایر گردید با در نظر داشت شرایط بخصوص کنونی نکات زیر قابل توجه و تذکر می باشد:

گذشته ازینکه رژیم های ضد مردمی همواره از لویه جرگه های فرمایشی استفاده نموده اند، لویه جرگهٔ فرمایشی ماه قوس درشرایطی دایرگردید که کودتای فاجعه آور هفت ثور با موجودیت بیش از یکصد هزار عسکر روسی با وسایل و تجهیزات کامل نظامی در سال دهم نیز با قیام مسلحانه وسر تا سری مردم مواجه بوده و روز بروز به گودال زوال نزدیک و نزدیکتر میشود. بناءً رژیمی که تمام ملت در برابر آن قیام نموده و فقط تانک ها و طیارات جنگی روس ضامن حیات ننگین و در حال مرگ آن می‌باشد چگونه می‌تواند که نمایندگان مردم را زیر چتر سرنیزه های باداران خارجی خود جمع نماید؟ حالانکه مردم و نمایندگان شان در سنگر جهاد قرار دارند و رژیم چاکر اجنبی دارای اتوریته و سورینته (قدرت و حاکمیت) لازم نمی‌باشد. اکثر مناطق کشور آزاد و در مناطق تحت اشغال قوای روس و چاکران شان نیز امنیت دلخواه شان تأمین نمی‌باشد وسرتاسرافغانستان درحالت‌جنگی قرار دارد حتی چاکران روس از تامین امنیت محل تدویر لویه جرگه !! نیز عاجزاست و ...

بنابرین تدویر لویه جرگهٔ فرمایشی و انتخاب رئیس جمهور قلابی جز یک نمایش مضحک سیاسی چیز دیگری نبوده و فاقد هرگونه ارزش و اعتبار می باشد زیرا جهانیان نیز بخوبی ماهیت دست نشانده و ضد مردمی رژیم و خاصیت تجاوز گرانه و توسعه طلبانه باداران روسی آنرا درک کرده اند و دیگر نیرنگ ها و دسایس فریبکرانهٔ روسها و چاکران شان تحت هر نام و عنوان خریدار نداشته و دیگر نمی تواند که اذهان جهانیان را فریب بدهد.

قابل تذکر است که چاکران روس بعد از کودتای هفت ثور در تبلیغات خود جریان لویه جرگه داؤد خانی را بباد تمسخر و استهزا گرفته و آنرا درامهٔ مضحکی میخواندند که سال های سال رسوائی آن فراموش نخواهد شد درحالیکه لویه جرگهٔ داؤد خانی و لویه جرگهٔ کمونیست ها هر دو از یک قماش بوده و تفاوت چندانی با هم ندارند فقط تفاوت در اینست که در زمان داود خان لویه جرگهٔ فرمایشی توسط رژیم او دایر گردید و امروز توسط باداران روسی با حضور اردوی صد هزار نفری روس در افغانستان، همچنان داؤد خان در آن لویه جرگه با یک « تعارف سیاسی !! » از کاندید اتوری خویش اجتناب نمود ولی اطرافیان مداح و بی شخصیت او چنین صحنه سازی کردند که گویا بار مسؤولیت بر دوش او توسط نمایندگان ملت گذاشته شده است !! اما درین لویه جرگه غلام باشی چاکران روس از قبل خود را برای این مقام !! کاندید نموده بود.

درین لویه جرگهٔ رسوا و فرمایشی حتی شکلیات و ظواهر را نیز بصورت درست عیار نساخته بودند و این رسوائی در قسمت انتخاب هیأت رئیسه، هیأت تحریر و هیات احصائیه و ارقام بمشاهده رسید و آن اینکه قبل از رأی گیری روی لست از قبل تهیه شده، افراد مذکور در جایگاه مخصوص نشسته بودند !! و ...

نجیب این غلام باشی چاکران روس در کابل با شرمساری و سر افگندگی کامل بعد از رأی گیری نمایشی گفت که چون در پائین جای نبود ما از قبل در جا های خود نشسته ایم ... !!

رئیس جمهور قلابی !

گذشته از دلایل متذکره در مورد غیر قانونی بودن رژیم دست نشانده، غلام باشی چاکران روس (نجیب) در بیانیهٔ خویش بمناسبت تدویر کنفرانس سرتاسری کرده چاکران در ماه میزان به دنبال فرمایش تدویر لویه جرگه در ماه قوس

ضمن چرندیات دیگر گفته بود که رئیس جمهور حتماً از حزب ما خواهد بود!! بنابرین از قبل یقین دهانی گردیده بود که مقام ریاست جمهوری !! را منشی عمومی حزب ! در اختیار خواهد شد، پس به این نمایش مسخره (لویه جرگه) چگونه ضرورت افتاد؟

همچنان طوریکه قبلاً گفته شد نجیب با این همه ریا، تظاهر، فریب، اغواگری و روباهی حتی مانند داؤد خان نیز در

زمینهٔ پذیرش مقام ریاست جمهوری ! ! از « تعارف سیاسی » کار نگرفت بلکه خود را کاملاً مستحق دانست ! !

پر واضح است ، در صورتیکه اصلاً دولت و حاکمیتی وجود نداشته باشد پس چگونه میتوان رئیس جمهور انتخاب نمود ؟ !

حذف کلمهٔ دموکراتیک :

بعد از شکست همه جانبه پلان های شوم کاخ نشینان کرملین در زمینهٔ اشغال افغانستان ، استعمارگران روسی به این فکر افتادند که بصورت مزدورانه راه صلح و آشتی با ملت ما را در پیش گیرند و هم اقدامات انقلابی ! ! بعد از کودتای ثور را که روزی از دست آورد های بزرگ انقلاب کبیر ثور ! ! و از افتخارات بدست آمده حزب دموکراتیک خلق افغانستان ! ! بحساب می آمد و تبلیغ می شد ، اشتباهات عمیق و درک غلط احساسات جامعه قلمداد نمایند وآهسته آهسته بر آن خط بطلان می کشند .

حذف کلمهٔ دموکراتیک نیز در شمار اقدامات تازه و اغواگرانهٔ روس ها و چاکران شان قرار دارد زیرا روس ها و چاکران شان بخوبی دیدند که مردم ما نه تنها از رژیم ، اقدامات و عملکرد آنها منزجر هستند بلکه حتی از نام و اصطلاحات معمول شان نیزنفرت دارند . رویهمرفته چاکران روس به اشارهٔ باداران خود حتی آمادگی خود را برای تغییر نام حزب خود نیز نشان داده اند .

ولی همه این اقدامات فریبگرانه نمی تواند از میزان نفرت و انزجار مردم ما از غلامان و باداران شان بکاهد بلکه بر عکس به جهاد مسلحانه تاسرحد پیروزی نهائی ادامه می دهند .

سیستم چند حزبی :

گروه چاکران روس و در رأس آنها نجیب مزدور بصورت پیهم بر افتخارات ! ! گذشتهٔ فاجعهٔ هفت ثور خط بطلان می کشد و آنرا اشتباه می خواند که یکی ازین جمله سیستم یک حزبی است نجیب تکروی گروه غلامان روس را اشتباه خواند و در صدد اصلاح این اشتباه بر آمد . او بنا بر دستور اربابان روسی در پی ایجاد سیستم چند حزبی گردید و تعدد احزاب را نیز در کنفرانس سر تاسری حزب در ماه میزان مانند انعقاد لویه جرگه و تعین رئیس جمهور فرمایش داد . به دنبال این فرمایش موجودیت چند گروه ساختهٔ دست روس ها و غلامان شان از رادیو و مطبوعات اعلام گردید . گروه هائیکه شاید فقط روی صفحهٔ کاغذ وجود داشته باشند زیرا موجودیت قبلی و یا فعلی هیچ یک ازین گروه ها را هیچ یک از افغان ها در داخل و خارج تائید نکرده است « حزب اسلامی مردم افغانستان » و « حزب عدالت دهقانان افغانستان » ازین گروه های فرمایش داده شده در بیانیه نجیب (در کنفرانس سرتاسری) می باشد . جالب توجه است که رادیو کابل ضمن اعلام رسمیت دو گروه فوق‌الذکر از سازمان انقلابی زحمت کشان افغانستان (سازا) و سازمان زحمت کشان افغانستان (سزا) نیز نام برد حالا نکه رادیو کابل سال قبل هنگام تدویر پلینوم ۱۹ (۱۹ سرطان ۶۵) اعلام داشته بود که سازمان انقلابی زحمت کشان افغانستان با حزب دموکراتیک خلق افغانستان وحدت کامل نموده « و ظاهر افق » در کمیتهٔ مرکزی ح . د خ . ا پذیرفته شده است هرگاه در ۶۵ وحدت کامل صورت گرفته باشد پس اعلام موجودیت مستقل این سازمان ساختهٔ دست K.G.B به چه معنی می باشد ؟ !

باز هم آشتی ملی :

تبلیغات در مورد آشتی ملی همچنان ادامه دارد و نجیب مزدور دیوانه وار گاهی از شکست این پروسه و گاهی از مؤفقیت آن سخن می گوید .

رادیو کابل در اوج تبلیغات مؤفقیت طرح آشتی ملی اخراج بیش از پانزده تن از افراد بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب را به شمول اناهیتا راتب زاد ، محمود بریالی ، گل آقا و غیره اعلام نمود (در کنفرانس سرتاسری ماه میزان) و بعداً (ماه قوس) خبر پیوستن صدیق الله برادر نجیب به مجاهدین (با فامیلش) نیز در مطبوعات دنیا انتشار یافت . بنابرین مردم جهان خود قضاوت خواهند نمود .

در صورتیکه یک رژیم و رئیس دست نشاندهٔ آن از آشتی فامیلی و آشتی حزبی عاجز باشد و دشمنی های فامیلی و حزبی روز بروز بیشتر گردد پس چگونه می تواند که با دشمنان مسلح که هیچگونه وجه مشترک با آنها ندارد آشتی نماید و یا این طرح شیطانی به مؤفقیت بانجامد حقیقت اینست که همه طرح ها و پلان های روس و چاکران بی اختیار شان فقط برای فریب مردم و اذهان جهانیان است . تا جائیکه به مردم ما ارتباط می گیرد ، هرگز فریب این دسیسه های شیطان را نخورده و نخواهند خورد و خوش بختانه که اذهان جهانیان نیز فریب تبلیغات و طرح های شیطانی روس ها و چاکران شانرا نخورده و ۱۲۳ رأی موافق با خروج قوای روس از افغانستان در اسامبله عمومی ملل‌متحد گواه این واقعیت است .

نتائج جهاد ما آنقدر بالا رفت
ما به علت قوت جهادی جهادگ



محفل شکوهمندی به منا سبت فتوحا ت بی سا بقه در صفحا ت شما ل کشور ا ز طرف جمعیت ا سلامی ا فغا نستا ن در پشا و ر دا یر گردید .

بخا طر تجلیل ا ز بزرگدا شت ا ز فتوحا ت ا خیر مجا هدین د ر صفحا ت شما ل کشور محفل بزرگی در جوا ر دا ر ا لایتا م مدینه منوره در منطقه حمکنی در پشا ور دا یر گردید د ر ین محفل ا ستا د برها ن ا لد ین (ربا نی) رهبر جمعیت ا سلا می ا فغا نستا ن، ا عضا ی شور ا ی ا جرا ئیه جمعیت ا سلامی ا فغا نستا ن عده ٔ زیا دی ا ز قوما ندا نا ن جبها ت مجا هد ین ، مها جرین، خبرنگا را ن معتبر جها ن وکا رکنا ن مو ٔ سسا ت جها دی خا رجی در پشا ور که تعدا دی شا ن به پیش ا ز سه هزا ر میرسید ا شترا ک ورزیده بودند . ا حا طه ا طرا ف ا ین محفل شکوهمند با شعا ر ها ی کفر ستیز که مبین پیروزی ها ی چشمگیر سپا هیا ن ا سلام بو د مزین به کلمه ٔ مبا رک (لا ا له ا لا ا لله) در فضا ی ا ین محفل فتح و پیروزی د ر ا هتزا ز در آ مده بود .

در مقا بل ستیژ کنفرا نس فوتوها ی بزرگ قهرمانا ن جهاد مخصوصا برا درا عدشاه (مسعود) محمدا سمعیل خا ن، عبدا لحی حقجو ، غلام محمد آرین پور ، عبدا لبصیر خا لد ، محمد عا ر ف عبدا لودود ، سید نجم ا لدین وا ثق و ده ها قوما ندا ن دیگر

...ه است که نار سائیهای سیاسی ...ران مؤمن ما تکمیل میشود

استاد ربانی



به‌نظرمیخورد . همچنا ن د ر قسمت دیگرمحفل تمثا ل ها ی ا زشهدا ی گلگون قبا ی معرکه جها دا ستا دذبیح ا للـه‌ودده ها فرزندشهدا ی ملت مسلما ن ما نظربینندگا ن را بخود جلب میکرد . عکسها ی ا زفعا لیت ها ی فرهنگی ونظا می کــه نتا یج زحما ت شبا روزی برا‌ـ درا ن قهرما ن ما چون(مسعود) آ رین پوروسا یرقهرما نا ن جها د ومبا رزه‌بوددر قسمت د یگری ا زسا حه‌کنفرا نس مورد توجه‌قرا ردا شت ا ین عکس ها که‌به‌دست عکا سا ن وفلمبردا‌ـ را ن مجا هدوجها دتهیه‌شده‌بو د آ ثا رسفا کی وبی رحمی تجاوز دد منشا نه‌دشمن را مبنما یاند و همچنا ن توجه‌تو ما ندا نا ن مکتبی ما را به‌علم وفرهنگ روشن سا خته‌وبینندگا ن را به آ ینده‌جها دا میدوا رمیسا خت

هنگا م ورودا شترا ک کنندگا ن درین محفل نظم وترتیب‌خاص ا زطرف مسئوولین بر قرا ر گردیده‌بودمحفل با حضو ر رهبرجمعیت ا سلامی افغانستا ن آغا زگردیدا بتدا آ یا تی چند ا زکلام ا للـه‌مجیدقرا ئت شده، بعدا زثنا وصفت خدا وندبزر گ ودرودوتحیا ت به‌روح پرفتوح حضرت سرورکا ئنا ت محمد (ص) برا در عبدا لشکوروا قف انانسر

محفل هدف از تدویر کنفرانس را بیان داشت.

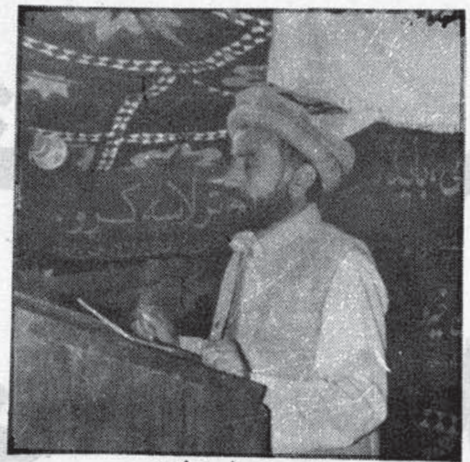
استاد برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان طی بیانیه‌ی در رابطه به فتوحات اخیر قهرمانان جهاد در صفحات شمال کشور گفتند: امروز هم بلطف الهی ما شاهد یکی از پیروزی های بزرگ در سنگر های جهادی خود میباشیم که به همت والای فرزندان مؤمن وجهادگران متعهد ما ایجاد شده است.

وبعداً فزودند: امروز مجاهدین ما به تعقیب دشمن هستند، دیگر نه تنها به تعقیب نیروهای محدود دشمن میباشند بلکه در جستجوی مراکز مستحکم پایگاههای قوی ومراکز استراتیژیک دشمن بوده و یکی بعد دیگر پایگاه های مستحکم دشمن سقوط میکند..

اکنون در حریم جهادگران مؤمن ما امن واطمینانی را خداوند (ج) حاکم ساخته و بر دل دشمنان ما بکار ما خوف وهراس مستولی شده است.

که راستی می بینیم که نتایج جهاد ما بلطف خداوند آنقدر بالا رفته است که نارسائیهای سیاسی ما هم به علت قوت جهادی جهادگران مؤمن ما تقریباً تکمیل شده است..

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان اوضاع سیاسی ونظامی قضیه افغانستان را به تفصیل



برادر استاد شاداب

بیان نمود که متن کامل سخنرانی شان در **شماره آینده** به مطالعه خوانندگان محترم تقدیم میگردد..

قبل از سخنرانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان طبق پروگرام مرتبه استاد عنایت الله شاداب در این زمینه به سخنرانی پرداخته ودریک قسمتی از سخنرانی شان گفتند:

پیروزی هائیکه در طول یکسال در صفحات شمال کشور بوقوع پیوسته بیداد است که عوامل آن در کجا وچه انگیزه های باعث شده که این فتوحات با تلفات بسیار نا چیز ما تحمیل خسارات عظیم بطرف دشمن، صورت گرفته است؟ چه انگیزه هست که باعث این فتوحات شده؟..کسانیکه به جبهات صفحات شمال آشنائی دارند وبرادرانی که از آنجا دیدووادید کرده اند، آنها معیارهائی راکه اسلام در یک صف جهادی مورد اعتبار قرار داده وبرآن نقش برازنده و تعیین کننده را قایل است، در آنجا ودر صف مجاهدین آنجا لمس میکنند، یکی ازین ارزش ها قوت ایمان است، مجاهدین که درین جبهات منظم وهماهنگ جابجا شده اند همه اشخاص مؤمن مخلص، با تقوا، آگاه اند اهداف جهاد واشخاصی اند که میدانند ما بخاطر چه جهاد می کنیم، چرا سلاح بردوش گرفته ودر برابر چه وکی قرار داریم، هدف وآرمان ما چیست ؟؟؟ آنها همه این مسایل را درک میکنند..

چیزدیگری که از جمله عوامل معنوی این پیروزی هاست عبارت از وحدت صف است. آنها میدانند که یک صف مبارز ومجاهد کدام وقت مورد قبول خداوند قرار می گیرد وکدام وقت مصداق این فرموده خداوند "ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص جامه عمل میپوشد، علت اینجاست که در میان آن ها وحدت صف، رابطه قوی با قیادت، اعتماد واطمینان متقابل بین مجاهدین و قیادت جهاد واطاعت از قاید جهاد در منطقه وجود دارد واینها همه از عوامل معنوی است که در پیروزیها نقش عمده را بازی میکند.



برادر سید داؤد

"ایشان به ادامه سخنان خود بعد از آنکه آگاهی از مسایل جنگی و نظامی را یکی دیگر از عوامل پیروزی ها در جنگ معرفی نمودند از برادرانی که این فتح بزرگ به رهبری و فرماندهی ایشان نصیب مجاهدین شده بود یاد کرده‌گفت: دستاورد عظیم جهادی که درین اواخر در صفحات شمال کشور بوقوع پیوست، قیادت آن را استاد غلام محمد (آرین پور) به معاونیت برادر داکتر محمد حسین معاون امارت تخار وسید نجم الدین (واثق) بعهده داشتند که از جملهٔ عظیم ترین پیروزی هائی است که در طول یکسال گذشته بوقوع پیوسته و ضربهٔ کوبنده برپوز دشمن وارد نموده است."



برادر قانونی

متعاقباً برادر قانونی بعد از آنکه شرح مفصلی در بارهٔ جزئیات پیروزی های مجاهدین در فتوحات چارگانه گارنیزیون های فرخار، نهرین، کلفگان و کران و منجان، بیان کرد گفت:

فکر همکاری و تعاون مشترک درین برادران کاملاً رشد یافته و تقویت می یابد، و اگر همه تنظیم های جهادی این کار عملی و سازنده را که در یک گوشهٔ افغانستان صورت گرفته سر مشق خود قرار بدهند و مثلیکه مجاهدین شورای نظار در طی یکسال چهار گارنیزیون را فتح کردند هفت تنظیم موجود در افغانستان در یکسال چهار گارنیزیون را فتح بکنند ما در یکسال شاهد فتح ۲۸ گارنیزیون خواهیم بود که درینصورت واقعاً چهره جهاد تغییر می کند وروسها مجبور میشوند یکی ازین دو راه راانتخاب کنند، یا اینکه از کشور ما خارج میشوند و یا به اصطلاح خودشان قطعات محدود شان را نا محدود میسازند که این کار برای روسها از یکطرف مخالف پالسیی شیطانی شان‌بوده و ازطرف دیگر توانائی آنرا ندارند که بر تعداد قوای موجود شان در افغانستان افزایش دهند راه دیگری که روسها باید انتخاب بکنند اینست که در سیاست کلی تهاجم خود در افغانستان باید تجدید نظر بکنند که این در نهایت مؤفقیت مجاهدین است.



برادر اورنگ

سپس برادر اورنگ نماینده جبههٔ کشم بدخشان به نمایندگی از امارت جهاد بدخشان گفت:

ما امروز می بینیم که در بخش تعلیم وتربیه از کشم الی درواز بیشتر از پنجاه و یک باب مکتب وجود دارد که در آن در حدود ۳۵۰۰ شاگرد از صنف اول الی صنف پنج تربیه شده اند، این خود بینگر این است که برادران ما تنها در جبهات به بعد نظامی اکتفا نکرده بلکه در پهلوی بعد نظامی تربیه فکری را که مردان آیندهٔ آن مرز و بوم خواهد بود بوجود آورده اند که امروز روس ها از تربیه اساسی و بنیادی از جبهات نیرومند و مستحکم قوماندانها ئیکه دارای فکر و عقیدهٔ اسلامی اند هراس بیشتر دارند تا از دیگران.

جداً برادر سید داؤد چشم دید خود را از صحنه جنگ با شرح و تفصیل به حاضرین بیان نمود.



برادر قاری حیات الله

اینکه مردم میگویند ما در بدخشان جبهات منظم نداریم برای شان باید گفت که بحلوا گفتن دهن شیرین نمیشود و اینکه مردم میگویند ما قرارگاه و پایگاه نداریم همه برادران آزاد هستند که به آنجا بروند و ازنزدیک وضع را مشاهده کنند.

به دنبال آن برادر قاری حیات الله به سخنرانی پرداخته گفتند: زمونږ د شمالی ولایاتو د مجاهدینو روستونو فتوحاتو یوحل بیا د افغانستان مسلمان ازقهرمان ملت ته داطمینان ورکوچه د افغانستان انقلابی مجاهدین پخپل یو آواز یو اتفاق سره کولی شی چه د دښمن ته غاس ماتوونکی حوابونه په روان اسلامی انقلاب کښی چه زمونږ گوروا وس انقلاب به دیوی حساسی مرحلی حخه تیریږی مونږ دیر امیدوار شو چه ان شاء الله تعالی چه مونږ مجاهدین ژوندی دی زمونږ په قوماندانانو کی اتحاد او اتفاق پروت دی زمونږ په قوماندانانو کی تقوی او پرهیزگاری پرته ده او د همدا تقوی او پرهیزگاری او د یو اتفاق او یو اتحاد له برکت سره کولی شی چه پر دښمن بریالی شی دیری او د هغه اوچتی بنګلی فتح کړل او د اسلام بیرغ په هغه باندی اوچت کړی

سپس طبق پروگرام مرتبه داکتر عبدالحی رئیس تعلیم وتربیه طی بیانیه ای پس از حمد و ثنا و ستایش خداوند درود وتحیات بر روح بهترین عالم گفت:

جهاد افغانستان در مراحل اول از خیزشها و قیام های عمومی ملت آغاز شد تشکل پیدا کرد و به نیروی جدان و متعهد سپرده شد دبایگاه ها ساخته شد، نیروی مسلح مشخص ترشد قطعات ساخته شد، کارها تقسیم شد در بخشهای ملکی و نظامی درجهت موءثر شدن وضع نظامی کارهائی روی دست گرفته شد و اینهم تقلیدی از مشی سیاسی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و نصرت پروردگار بود چراکه خداوند سرچشمهء همهء ملتهاست، باز شفقت و وسعت نظر و تفکر سالم رهبری جمعیت و سازمان جمعیت اسلامی افغانستان و رهبری شایستگی در قوماندانان داخل بود، اخلاص، تقوی، فهم از فنون نظامی داشتن



برادر داکتر عبدالحی

تشکیلات مناسب، فهم صحیح ومراحل نظامی و سیاسی انقلاب شفقت به ملت مسلمان مشخص ساختن صفوف مجاهدین مسلح بصورت مجاهدین حرفوی که کارشان و مشغولیت ۲۴ ساعته شان جهاد است. فهم و دانستن اسرار دشمن و داشتن بصیرت کامل راجع به تحلیل اراضی که اراضی چگونه اهمیتی دارد وبرخورداری ازتاکتیک و خاصتا فنون حرب چریکی و احترام به شریعت اسلامی و توجه به امر تربیت فکری و اسلامی مردم و امثال اینها سبب شدند که الحمدلله مجاهدین به پیروزی هائی که شما شنیدید دست بیابند.

محفل ساعت یک بجه بعد از ظهر با دعائیه از طرف برادر مخدوم شفیع اختتام یافت.

توهین به لویه جرگه

مولوی محمدحنیف (حنیف)

ازآنطرف قرن ها تا این اواخر یعنی از روز گار انیکه هنوز نیاکان ما در گردنه های بلند پامیر و شکن ستیغ های هندوکوه زیست داشتند ، از بنیاد بلخ الحسنا و پیرقهای اساطیری آن خبری نبود ، کاپیسای باستان در کنار رود نیلاب بنظر نمی خورد و از بامیان کهن و شهر غلغله صدائی بگوشها نمی رسید لویه جرگه ها و با نشستن بزرگان و ریش سفیدان قوم به منظور فیصله مسایل مهمه از عنعنات و شئون زندگی مردم ما به شمار می آمد.

یعنی اینقوم عنعنه دار در بدایت زمانه ها اگر مغاره نشین بودند و یا سرا پرده دار ، در موضوعات عمدهٔ حیاتی همیشه دست بدامن جرگه ها میزدند و آن نشستنگاه ها را در زندگی باهمی شان تکیه گاه شکوهمند و سر نوشت ساز میخواندند و آنچه از ان جرگه ها بدست می آمد صمیمانه بدان حرمت می گذاشتند و بدون استثنا و استیناف بفیصله های آنها گردن می نهادند ، بویژه در دفاع از حدود زیست ، از حق آزادی و از ناموس خود بدستور جرگه ها راه میرفتند حتی انتخاب مراتع ، کوچ و یورت شان نیز به هدایت جرگه های قومی وابستگی داشت.

چنانچه در جملهٔ تاریخ می گوید حینیکه فرزندان آریا از فراشیبی‌های شمال هندوکش و پایه های پامیر سرا زیرشدند و فرخنای بین آلبرز و جیحون را برای طرح و پی ریزی تمدن مساعد یافتند تحت ریاست (وی و نگهبان) مرد مدبر و دانای قوم جرگه عظیمی را بر پا و طبق دستور آن بنیاد بلخ برین را گذاشتند و در قرن های اخیره حینیکه آورده های

دین مقدس اسلام جها سعادت بخش یافتند و از مفهوم منشور مبارک این دین بیضا (و شاورهم فی الامر) آگاه شدند و از روایات شورای صلح حدیبیه (بیعة الرضوان) شورای حضور رسالت علیه السلام در بارهٔ اسیرهای جنگ بدر ، شورای تعیین شعار برای اوقات نماز (اذان) شورای انتخاب خلیفة المسلمین در ثقیفه بنی ساعده، شورای تعیین تاریخ هجری در عهد خلیفه دوم اسلام و غیره واقف گردیدند لویه جرگه های خویش را با صبغه های اسلامی متجلی تر ساختند.

چنانچه اگر سلطان بت شکن غزنه بمنظور تسخیر سومنات یورش برد و یا اگر سلطان غیاث‌الدین وسلطان شهاب‌الدین غوری در مدت (۳۳) ساله پادشاهی شان عظمت از دست رفته غزنین را دوباره بر گرداندند همه متکی به فیصله‌های لویه جرگه هائی بود که از آنها استفاده های اعظمی نمودند و هکذا ...

دور نمی رویم بیش از دو ثلث قرن مردم ما جرگه عظیمی را بیاد دارند که بعزم استرداد استقلال کشور در پای منبر سنگی مسجد عید گاه کابل منعقد شده بود که بدستور آن جرگه بزرگ علیه لشکر جوشن‌پوش انگلیس قیام کردند، اورا به‌شکست مواجه ساختند و حق آزادی شانرا بزور از کف استعمار گرفتند!

بالجمله جرگه و جرگه داری و مجلس سران و ریش سفیدان در کشور عزیز ما تاریخ دور و درازی داشته از بدویت تا مدنیت در زندگی مردم ما رول های ارزنده را بازی کرده است. از این لویه جرگه که بحیث یک میراث گرانسنگ قرن بعد قرن بما رسیده نزد مردم ما حرمت و شکوه خاصی دارد حتی ما امروز از نگاه کیفیت بنگاه ملل را که یک جرگه بزرگ جهانی است به لویه جرگه های خود برابر نمی دانیم ، چه : در لویه جرگه ما عزت کرامت ، طهارت وآزادی تام حکمروائی میکند و فیصلهٔ آن قاطع وبدون دغدغه است اما آن بنگاه جهانی که زیر سایهٔ استعمار نشسته است ونوار وبتو چون اژدها دور آن پیچیده است هیچگاه نتوانسته که همه فیصله ها و مناشیرخود را جامه عمل بپوشاند.

مگر جای تأسف این است که امروزاین لویه جرگه قومی و تاریخی ما دستخوش هدف از هوسبازان شده است و این لعبتکان مسلوب‌الاختیار، اختیار این میراث پر ارج مارابدست باداران تاریخکش وفرهنگ سوز شان سپرده‌اند تادر تحمیل پرو گرام های بهره کشی و برده سازی ازان کار بگیرند.

چه : حکومت دست نشانده کابل که اصلاً بنیاد قانونی ندارد ، باداران شان آنرا چون لنگ دکان نیلگر بنوک چوب تزویر گرفته بهر خم نیل که فرو می برند رنگ نمی گیرد ، چنانچه گاهی آنرا در طشت عفو عمومی تر کردند ، وقتی بریک آتش بس انداختند ، زمانی در خم آشتی

بقیه در صفحهٔ (۱۱۸)

۲

نشنلزم
دشمن اسلام
خادم استعمار

عبدا لاجد (تا رشی)

دودمل دربارهٔ زبان چنین می‌نویسد :
« ژبه‌دمافی‌الضمیر دبیان‌دپاره ښه وسیله ده ، خدای تعا لی دهرقوم بیله بیله ژبه مقرر کړی ده . اوبه‌یوه ملت دبل ملت ژبه تحمیلول اسلام‌نه منی ، خدای فرمایی : وا ختلا ف السنتکم..الخ ترجمه: جدا جدا مقر ر کړی دی ژبه ستاسو. یعنی دهرملت دپاره خپله خپله ژبه مقرر ده دتحریر او تقریر دپاره . بل‌ځای کښې‌خدای فرمایی : ومماارسلنامن‌رسول‌الا بلسان قومه..... ترجمه: نه‌دی لیږلی‌یورسول مونږ مگر دخپل قوم په ژبه .

خوب دقت کنید ، آیا از آنچه مولانای‌نشنلست‌دربارهٔ‌زبان بیان‌داشته ونظر اسلام را درباره آن روشن‌ساخته است ، تأیید نشنلزم از دیدگاه اسلام فهمیده می شود ؟!!

این در ست است که زبا ن درنشنلز م عنصر عمده‌است و نشنلست ها زبان خود را مانند سایر چیز های متعلق به خویش،برتر اززبان دیگران می دانند ، وکسیکه چنین نا ندیشد نشنلست‌نیست ، ولی آیامعنی‌اختلاف زبانهای بشر واینکه هرپیغمبربه‌زبان قوم خود مبعوث شده است ، اینست که هر ملت وهرقوم باید زبان خود رااززبان‌دیگران‌برتروبهتر بداند ؟!!

آنگونه که دودمل می گوید، زبان وسیلهٔ خوبی برای افهام‌وتفهیم است . وخداوند زبان را برای همین منظور آفریده است وآفریدن زبانهای گوناگون برای سهولت‌است تاهرملت بتواند به زبان‌خود تحریر وتقریر کند وحرجی درکارنباشد ، امادرهیچ‌نصی از نصوص اسلامی گفته نشده که‌زبان وسیلهٔ برتری قومی برقوم دیگر است وهیچیک‌ازمفسرین «اختلاف‌السنتکم» را چنین تفسیر نکرده که گو نا گون آفریده شدن زبانهای تان برای‌آنست که تازبان را وسیله و معیار بر تری وتعصب ونشنلزم قرار دهید!!

اگردودمل‌چنین‌تفسیری ازذهن خود ارائه می کند ، درآنصورت به قرآ ن تهمت بسته و معنی آنرا تغییر داده است.واگربا تفسیر مفسرین‌موافق باشد ، در آنصورت یامعنی نشنلزم را نفهمیده است و یا فهمیده، و لـی بخاطر گمراه‌کردن‌مردم واعطای‌صبغهٔ اسلامی به نشنلزم ، می خواهدازآیتی که هیچگونه ارتباطی بانشنلزم‌ندارد، سوء استفاده کندوآنرا درخدمت این مفکوره غیر اسلامی قرار دهد .

اگر منظور دودمل ازاین گفته اش که «خدای‌تعالی‌دهرقوم بیله‌بیله ژبه مقرر کړی‌ده» این باشدکه حرف زدن هرقوم وهرملت به زبان خودش فرض است زیرا ازطرف خداوند چنین

چیزی بروی مقرر گشته است ، پس خطای بزرگی رامرتکب‌شده وجهالت خود را به احکام اسلامی ظاهرساخته است ، زیرا چنین فرضی در احکام اسلامی وجود ندارد وروشنتر بگوئیم سخن زدن یک شخص و یا یک قوم ویا یک ملت به زبان مادری اش نه فرض است وله واجب ونه سنت ونه کسی باترک تکلم به زبان خودش کافر ویاگنهکار می شود !!

اگر چنین باشد، باید بطورمثال مسلمانی که از کشور خود به‌کشور دیگری سفر می کند ودرآنجا اقامت اختیار می‌نمایدوبحکم‌شرایط ماحولش مجبور است‌تکلم به‌زبان مادری خودرا ترک بگوید وبه زبان اهالی آنکشور سخن بزند ، باید چنین شخص کافر ویا گنهکار گردد! !

اگر چنین فرض ویا واجب ویا سنتی دراسلام وجود می داشت، باید حضرات‌بلال حبشی وسلمان فارسی وصهیب رومی مکلف‌نمی بودند هم با رسول خدا صلی‌الله علیه وآله‌وسلم وهم بایاران آنحضرت‌علیه السلام به زبانهای حبشی وفارسی وورومی‌صحبت کنند ونه به عربی، درحالیکه برعکس همه به زبان قرانکریم‌یعنی زبان‌عربی صحبت می نمودند وزبانهای مادری خودرا درمحیط جدیدیعنی بعداز‌اسلام آوردن مورد استعمال قرار نمی‌دادند چه سرو کارایشان بارسول‌الله‌صلی‌الله علیه وآله‌وسلم ومهاجرین وانصاربود وایشان همه عرب بودند .

واگر بفرض محال چنین فرضی وتکلیفی دراسلام‌وجود داشته‌وهرقوم مکلف به حرف زدن به زبان مادری خود باشد ، باز هم می توان پرسید که این موضوع بالشنلزم چه ربطی دارد ، واز کجای‌آن برتری‌یک زبان بردیگری‌فهمیده‌می شود ؟ !!

اینکه دودمل می گوید «په‌یوه ملت دبل ملت ژبه تحمیلول اسلام‌نه منی» درمورد زبان‌عربی که‌زبان‌رسمی اسلام بوده وهر مسلمان مکلف به‌فرا گرفتن آنست ، ولودارای هر زبان و ملیتی که باشد ، صدق نمی کند و بدین ترتیب در قاعدهٔ کلی خود ساخته‌دودمل نقض پیدامی شود زیرا اسلام‌پیروان خودراهدایت داده است که عربی بیاموزند ، وهمه می‌دانیم که عربی زبان ملت عرب است ، واین هدایت ازآنجا فهمیده می‌شود ، که هرمسلمان مکلف به فراگیری علم است واحادیث زیادی درین مورد وجوددارد که از آنجمله می توان از حدیث شریف

طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة

که درمقدمهٔ این ماجه آمده است ، نام برد ، وشکی نیست که آموختن قرانکریم واحادیث نبوی ﷺ وعلوم متعلق به این دومشعل هدایت ، در رأس فراگیری علم قرار دارد وهر مسلمان مکلف است که اول این علوم را بیاموزد وآموختن قرآن‌کریم واحادیث نبوی وعلوم مربوط به این دو، بدون فراگیری زبان عربی ناممکن است ، پس همهٔ مسلمانان بحکم قرآن وحدیث مکلف اند که عربی‌بیاموزند تابتوانند احکام‌اسلامی را به درستی درک و عملی نمایند وعلاوه برین تاریخ شاهد است که درعهد رسول‌الله ﷺ وسپس درزمان خلفای راشدین رضوان‌الله علیهم اجمعین که فتوحات اسلامی اوج گرفت ودرعهد خلفای دیگر اسلام عباسی ها وامویها وغیره زبان‌رسمی همهٔ مسلمانان ونیز اهل علم عربی بوده است چه این مسلمانان ساکن عربستان واردن ومصر باشند وچه ایران وافغانستان وپاکستان وچه زبان مادری ایشان عربی باشد ویا زبان دیگری و مکاتبات و مراسلات و تالیفات اکثراً بزبان عربی صورت می‌گرفته است .

درست است که اسلام باهمه انواع استعماروازجمله‌استعمار فرهنگی ولسانی مخالف است وشدیداً علیه‌آن مبارزه می کند ولی این خود اسلام است که زبان عربی را زبان رسمی همهٔ مسلمانان گردانیده است و در

صورت اعادهٔ خلافت اسلامی واتحاد دنیای اسلام بازهم همین عربی یعنی زبان قرآن خواهد بود که حیثیت زبان رسمی مسلمانان را داشته ودر سر تاسر قلمرو خلافت اسلامی حاکم باشد ، حال دودمل اختیار دارد که این عمل را تحمیل نام نهد ویا چیز دیگری ، بهر صورت اسلام چنین تحمیل مشروع واسلامی را نه تنها اجازه داده بلکه حتمی ولازمی نیز گردانیده است .

واما آیهٔ کریمه «وماارسلنا من رسول إلا بلسان قومه » که دودمل به آن استدلال می کند ، نه تنها نشنلزه کردن زبان را تایید نمی کند بلکه رد نیز می نماید ، بدین شرح که در آیهٔ کریمهٔ بالا گفته شده است که هر پیغمبر را به زبان قومش فرستادیم ، وبر واضح است که پیغمبران گذشته همه‌دارای رسالت محدود بوده وتنها برای قوم خود فرستاده شده بودند، اما برعکس پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ دارای رسالت‌ابدی وغیر محدودبوده وبرای کافه بشریت فرستاده شده اند ، لذا برعکس رسالتهای گذشته ، رسالت خاتم النبیین ﷺ جهانی ودایمی‌بوده وهمهٔ بشریت در همهٔ مناطق زمین ودر توالی قرون واعصار مکلف اند که به آن ایمان بیاورند وتحت‌بیرق آن زندگی بسر برند ، وروشن است که در دنیا زبان‌های گوناگون وجود دارد و هرزبان وسیلهٔ افهام وتفهیم جماعتی از مردم است ، حال اگر بگوئیم که حضرت محمد ﷺ رهبر بزرگ بشریت به زبان همهٔ مردم جهان‌یعنی به‌زبانهای گوناگون فرستاده شده اند ، حرف نادرست ودور از واقعیت است واز طرف دیگر همهٔ بشریت‌مکلف‌به ایمان به رسول الله ﷺ بوده وهمهٔ مسلمانان امت آنحضرت علیه السلام هستند ، پس عربی زبان دینی و رسمی همهٔ ایشان است ، واگر فرستاده شدن پیمبری بزبان قومش باعث فضیلت آن زبان باشد ، در اسلام این فضیلت وبرتری بزبان عربی داده شده است ونه به فارسی وپشتو واردو وسایر زبانهای مسلمانان !! بناء نه فارسی بر پشتو برتری دارد ونه پشتو بر فارسی ونه اردو بر ترکی ونه‌ترکی برزبان‌دیگری، واگر عربی فضیلتی دارد این فضیلت ذاتی نیست بلکه بخاطر آنست که عربی‌زبان‌قرآن وحدیث است .

دودمل فکر می کند ، آمدن لفظ لسان در قرآنکریم ویا احادیث رسول‌الله ﷺ حتماً بمعنی آنست که باید هرملت به زبان خودایمان‌بیاورد یعنی در برابر آن احساس نشنلستی داشته باشد وزبان خودرا برتروبالاتر از دیگر زبان ها بداند ، در حالیکه چنین نیست ، واسلام هرگونه‌تعصب لسانی وقومی وو طنی وغیره‌رامردود ومنفور می شمارد . واما اینکه زبان وسیلهٔ افهام وتفهیم بوده و قرآنکریم نیز به آن اشاره دارد مورد اتفاق ما ودودمل است ، ولی وسیلهٔ افهام وتفهیم بودن باعث برتری هیچ زبانی برزبان دیگری شده نمی‌تواند، واز ینجاست که نشنلزه کردن زبان ازدیدگاه اسلام مردود شمرده می شود .

در مورد کلچر که عنصر دیگری از عناصر نشنلزم است ونشنلست‌ها کلچر خودرا از کلچر دیگران برتر می دانند وآنرا معیار فضیلت وتفوق قرار می‌دهند، مولانا دودمل چنین می نویسد :

« کلچر دوه برخه لری چه یوه ته تهذیب او بل ته تمدن‌وائی تهذیب دیوه قوم‌اخلاق، رسم‌ورواج لباس غم ښادی ، ناسته پاسته وغیره ته ویل کیږی »

وبه ادامهٔ آن می نویسد :

« دافغانی نشنلزم تقاضه ده چه دملت تهذیب دی دخپل دین داساساتو مطابق شی او دکفر او په اصطلاح دشرق اوغرب دغیراسلامی او غیر ملی تهذیبو نو څخه دی خوندی وساتل شی »

ومی افزاید « تهذیب په باره کښې دنبی کریم صلی الله علیه وآله وسلم یوارشاد راغلی فرمایی :« من

لشبه بقوم فهو منهم » ترجمه :
چاچه مشابهت وکړ دکوم قوم سره
هغه دهغوی څخه دی »

درین قسمت دودمل بازهم می خواهد چهرهٔ منحوس نشنلزم را باحجاب پرزرق وبرق کلمات رنگین بپوشاند وآنرا صبغهٔ اسلامی دهد .

حقیقت اینست که نشنلزم در هیچ چیز خود بااسلام تطابق ندارد و درهمهٔ اصول خویش ضد ومخالف اسلام است ، درست مانند سایر ایزم های وارد شده از شرق وغرب .

اسلام در سیاست ، اقتصاد ، امور اجتماعی، وخلاصه درهمه ساحات حیات ، اصول واساسات وقوانین جدا دارد ، ونشنلزم وسایر ایزم های شیطانی دارای اصول واساسات جدا هستند ، نشنلست های افغانی خودرا سوسیال دموکرات می گویند و به نوعی از سوسیالزم معتقد اند ویکتن از بزرگان ایشان بنام امین واکمن کتابی در شرح سوسیال دموکراسی نوشته است که در بخشی از آن تحت عنوان «دیموکراسی اوسوسیالزم » چنین می نویسد :

« د یموکراتیک سوسیالزم (تولنپاله ولسواکی) د دیموکراسی اوسوسیالزم گډ ترکیب دی »

ودر جای دیگری « سوسیال دیموکراسی » را مرادف و « مساوی تولنپاله ولسواکی » قرار می دهد زیرا می نویسد :

دویمه برخه

سوسیال دیموکراسی یاتولنپاله ولسواکی.اگر خواننده عزیز به جریدهٔ افغان ملت متوجه شود ، عین کلمه یعنی تولنپاله ولسواکی راکه مرادف سوسیال دموکراسی است ، درپیشانی آن می یابد ، وآن چنین است :

دافغان تولنپال ولسواک گوند خپرونکی ارگان. پس نشنلست ها ویا افغان‌ملتی‌هاسوسیال‌دموکرا ت‌ها هستند ، وبه سو سیال دمو کرا سی معتقد اند وآنرا به عنوان برنامهٔ حیات ونظام زندگی می پذیرند ، وامین واکمن سوسیال دیموکراسی را نسخه تعدیل شده کمونزم می شمارد ، آنجا که می نویسد :

« . . . دکمونزم دریځ علمی، استدلالی یاصحیح نه دی بلکه دا هغه دسیلین دی چه دپوهنتی ورته دی ، دهغوی واکمنان هغه مفکوره چه لری ئی باید بی له پوښتنی نورو باندی ومنی اوهغه حق وبولی ـ البته دغه حقایق ذ اوس له پاره دی‌اوامکان لری چه دهغوی په دریځ کی بدلون اونرم والی راشی اوکه دیموکراتیک شکل و لیسی له کمونزم‌څخه وځی،لوهغه‌ته به‌سوسیال دیموکراسی وویلشی .

متوجه هستید که بنا بر تعریف واکمن فرق بین کمونزم وسو سیا ل دیموکراسی دردکتاتوری ودیموکراسی ویا سختگیری و نرمش است و درسایر اصول باهم تفاوتی ندارند .

اکنون ما ازدودمل می پرسیم که کجای سوسیا ل دیمو کر ا سی وکمونزم ویاسوسیالزم باانواع واقسام آن بااسلام تطابق دار د ، آیا بعد از پذیرش سوسیال دیموکراسی بعنوان نظام زندگی می‌توان ادعا کر د که «دافغانانی نشنلزم تقاضه ده‌چه د ملت تهذیب دی د خپل دین د اساسا تو مطابق شی او د کفر او په اصطلاح دشرق او غرب دغیر اسلامی اوغیر ملی‌تهذیبونو څخه‌دې خوندی‌وساتل شی». . آیا سوسیال دیموکرا سی از افکار صادراتی کفار به کشور ها ی اسلا می نیست ؟ ! ! آیا سو سیا ل دیموکراسی بعنوان نظام حیات درغرب یعنی درین کفار بروز نکردهٔ است؟!!

اگر دودمل این حقیقت را نمی داند لطفاً کتاب رفیقش و ا کمن را بخواند تا برایش اطمینان حاصل شود که سوسیال دیموکراسی یاتو لنپا له ولسواکی در کشور ها ی غر بی از قبیل آلمان ، انگلستان ، سویدن‌تولد شده و درآنجا رشد یا فته و اخیراً به کشور های دیگر وازجمله افغانستا ن صادر شده است ، تا اشخا صی چون دودمل که اسلا م را برای رهبر ی جامعه کافی نمی‌دانند ، به‌آن چنگ بزنندوآنرابعنوان‌نظام‌زندگی بپذیرند!!

وآیاانگلیسی بودن کلمهٔ نشنلزم

کافی نیست که بگوئیم این مفکورهٔ پوچ از غرب وار د شده است و بناء درقطار تهذیب غیر اسلامی وغیرملی بشمار می رود ؟!

اگر نشنلزم وارد شده از غرب نمی‌بود بایدحداقل نام اسلامی ویافارسی ویاپشتو می داشت.

و در نها یت می توا ن گفت که دودمل وسایررفقای افغان‌ملتی‌اش تحت این وعید پیمبر می آیند که دودمل آنرا برای‌دادن‌صبغهٔ اسلامی به نشنلزم آورد ه است، وآن حدیث شریف «من‌تشبه‌بقوم‌فهو‌منهم» است ، زیرا افغان ملتی ها باچنگ زد ن به مفکوره وا رداتی نشنلزم وسو سیا ل دیموکراسی که‌هردوزادهٔ افکار کافران غربی است ، خودرا همطراز غربی‌ها کرده‌اند وبه‌ایشان (تشبه) نموده‌اند .

وباز این ادعای دودمل نیز دروغ وعوامفریبی است که می گوید «افغا ن تولنپال ولسواک گوند غوا ړ ی چه داسلام‌داساساتو سره سم‌خپل‌ملی‌لباس، اخلاق اورسم ورواج په افغانی‌تولنه کښی عام او معمول شی» زیرا اگر افغان ملتی‌ها می‌خواهنداسلام برهمهٔ شئو ن جا معه تطبیق شود ، پس چه ضرور است که‌نام آنرانشنلزم‌میگذارند، اسلام خود دین مکمل وجا مع است وحتی درساحهٔ اسماء نیز به دیگران احتیاج ندار د ، و حقیقت آنست که نشنلست‌هارسم ورواج وسایر چیزهای ملی خودرا بالاتر از هرچیز می‌دانند و در صورت تصادم رسم ورواج شان بااساسات اسلامی ، اسلا م را زیر پا می گذارند ورسم ورواج را تر جیح می دهندوازهمینجاست که تکیهٔ ایشان بر کلمهٔ ملی بیشتر است تااسلامی ومثال زندهٔ این حقیقت در آغاز صفحهٔ ششم جریدهٔ افغان ملت مشاهده می شو د که نوشته شده است :

افغان ملت ملی جریده

افغان ملتی ها مانند سایر ایزم پرست های منافق صفت درکشورهای اسلامی که گهگاهی برای تسلی‌دادن مردم گو شه چشمی به سوی قر آ ن ومسجد نیز می کنند وخدا وپیامبررا به‌زبان می‌آورند، اسلام رافقط بعنوان دین مسجد وملا به‌رسمیت می‌شناسند وهمهٔ اصول واحکام ودساتیر آنرا به نماز خواندن وروزه گرفتن و عباد ت کردن خلاصه می کنند و ازنقش آن درامور زندگی ازقبیل سیاست،اقتصاد، فرهنگ وغیره منکراند ، ویا اساسات آنرا برای پیشبرد این امور وحل‌این مسایل کافی نمی دانند ، آنرا مانند دیگرایزم پرستان‌مسلمان نمایه‌نشنلزم روی‌می‌اورند وسوسیال دیموکراسی‌را بعنوان قانون زند گی ونظا م حیا ت می پذیرند .

ادامه دارد



مولوی سید محمدیوسف امیر عمومی ولایت فاریاب با عدهٔ از فرماندها ن جهاد بعد از فتح بیست و چهار پوسته کمربندی اطراف شهر میمنه .

نقدی بر مارکسیسم

سید هادی مدرسی

سؤالی که امروزه بیش از پیش مطرح است ، اینست که آیا مارکسیسم قادر است چنانکه مارکسیست ها می‌پندارند مشکلات فردی و اجتماعی و فکری بشر معاصر را حل کند ؟

حقیقت اینست که ابتداءً به این سؤال، نه جواب منفی می‌شود داد نه جواب مثبت . نخست باید اصول مارکسیسم را دست کم فهرست وار از نظر گذرانید تا معلوم شود که تا چه اندازه صحت دارند ؟ تا چه حد با فطرت انسانی و ذات بشر هماهنگ اند ؟ وچقدر با حقیقت انطباق پیدا می کنند ؟

* * *

مارکسیسم ، چنانکه ما می‌شناسیم بیش از هر چیز، به منطق دیالیکتیک تکیه می‌کند و این منطق برای مارکسیسم حکم یک عینک را دارد که هرگاه مارکسیسم می خواهد یک پدیدهٔ اجتماعی ، طبیعی و غیره را تفسیر وتوجیه کند ، آنرا برچشم می گذارد.

دیالکتیک از چهار اصل تشکیل می‌شود :

۱ ـ تحول دائمی
۲ ـ تضاد درونی
۳ ـ انقلاب ناگهانی
۴ ـ همبستگی طبیعت

در این مقاله ، سعی بر اینست که یکایک این اصول را در نهایت اختصار مطرح کنیم و مورد نقد و بر رسی قرار دهیم .

اصول دیالکتیک

۱ ـ تحول دائمی

مارکسیسم می گوید :

پدیده ها واندیشه های موجود در طبیعت هیچگاه در حالت سکون و انجماد نیستند و پیوسته در حال تغییر و تحول اند هرپدیده و اندیشه ای در هر لحظه شاهد بوجود آمدن و تحول چیزی در درون خود و از میان رفتن و زوال قسمتی از وجود خود است .

از اینرو ، مارکسیسم هر رویدادی را تنها ازنظر روابطی که با رویداد های دیگر دارد بررسی نمی‌کند ، و حرکت و تحول درونی هر پدیده را نیز مورد توجه قرار می‌دهد .

این اصل را می توان از دو جهت مورد انتقاد قرار داد .

یک :

این کشف جدیدی نیست که مارکسیسم برای اندیشهٔ بشری به ارمغان آوره باشد .

هراکلیت (۵۰۰ سال پیش از میلاد) جهان را به یک رود خانهٔ در جریان تشبیه کرده است که هیچ قسمتی از آن به یک حالت نمی ماند .

طالس (۴۰۰ سال پیش از میلاد) نیز معتقد بود که جهان جامد و بی حرکت نیست و اصالت تحول را قبول داشت .

ذیقرا طلبس (۳۴۱ پیش ازمیلاد) اصل تحول را یک حقیقت انکار نا پذیر می‌دانست .

دو :

قانون تحول را منطق ادیان نیز رد نمی‌کند و حتی تأکید هم می‌کند و با عقل و تجارب علمی هم ـ از کار می‌آید ، ولی بشرط آنکه به دو مسئلهٔ اساسی توجه شود .

الف ـ تحولات باید در ارتباط با اراده بشر مورد بررسی قرار گیرند . پدیده های اجتماعی ، سیاسی و علمی ، زمانی دستخوش تحول می‌شوند که انسان چنین بخواهد .

ارادهٔ انسان شرط تحول است . بنابراین اگر انسان ارتجاعی باشد و یا در راه ایجاد تحول کوششی نکند ، هیچ چیز تحول پیدا نمی کند .

دراین مورد است که ما با مارکسیست ها اختلاف نظرداریم . مارکسیست‌ها ارادهٔ انسان را بی اثر می دانند و معتقدند که تحولات اجتماعی بصورت جبری و قطعی تحقق پیدا می کنند و ارادهٔ بشر در آنها نقشی ندارد .

امروزه ، بوضوح مشاهده می کنیم که جهان بینی مارکسیسم در موارد بسیاری تحت‌الشعاع ارادهٔ بشر قرار گرفته و غلط از آب درآمده است .

مارکس بر اساس نظریهٔ جبر تاریخ پیشگویی کرده بود که انقلاب کمونیستی هرگز در یک جامعهٔ عقب افتاده رخ نمی دهد و تنها در جوامع صنعتی سرمایه‌داری

مانند انگلستان و آلمان امکان بروز انقلاب کمونیستی وجود دارد . این پیشگویی درست در نیامد و کمونیسم سر از جامعهٔ کشاورزی عقب افتاده ای مانند چین بدر آورد .

مارکس پیش بینی کرده بود که درکشور های سرمایه‌داری شکاف میان بورژوازی و پرولتاریا بقدری عمیق و بحرانی می شود که انقلاب رخ می دهد و نظام کاپیتالیسم بکلی دگرگون می شود . اما درست بعکس در جوامع سرمایه‌داری ،رفته رفته فاصلهٔ طبقاتی کمتر ، و تفاهم میان طبقات پایین و بالا بیشتر شد .

مارکس از این پیشگویی ها‌که هیچکدام تحقق پیدا نکرده است زیاد دارد . علتش هم اینست که وی عامل مهم ارادهٔ بشری را فراموش کرده است . غافل ازینکه وقتی پای انسان به میان می آید ، دیگر نمی توان هیچ رویدادی را قطعی و حتمی پیش بینی کرد . انسانها توپ بیلیارد نیستند .

بشر تابع فورمولهای فیزیکی نیست . یک جامعهٔ انسانی مجموعه ای از اراده های آزاد است که یک سلسله روابط پیچیده بر آن حاکم است و هرگز نمی توان بر پایهٔ فورمولهای از پیش ساختهٔ مادی، رویداد های چنین جامعه ای را پیشگویی کرد . مهمترین دلیل نادرستی نظریهٔ جبر تاریخ آنست که گاه می شود که انسان بجای آنکه به تناسب ماهیتش عمل بکند و در برابر موقعیت طبقاتی خود سر تسلیم فرود بیاورد ، بر علیه ارکان فکری و اخلاقی خویش شورش می کند !

اسلام تحول را قبول دارد ، اما تحولی که ارادهٔ بشری آنرا بوجود میآورد اسلام در بارهٔ خداوند می گوید .

« کل یوم هوفی شاءن » و بر این پایه نه تنها موجودیت خواست و ارادهٔ انسانها را نفی نمی کند بلکه در تقویت و تحکیم ارادهٔ بشری می کوشد .

اسلام می گوید : آنکه دو روزش با هم برابر باشد مغبون است ، و آنکه امروزش از دیروزش بدتر باشد ملعون ! و آنکه روز به روز در خویشتن افزایشی نبیند در سراشیبی نقصان قرار گرفته ، و آنکه روی به نقصان گذاشته باشد ، مرگ برایش بهتر است .

ب - آنطور هم نیست‌که همهٔ چیز دستخوش تحول و دگرگونی باشد . افکار و معارف بشری و حقایق علمی ثابت اند تحول ، مختصراً مربوط به ماده است آنهم در چار چوب ارادهٔ خداوند و ارادهٔ انسان . اما مارکسیسم حتی فکر را هم مشمول قانون تحول می داند و می گوید .

فکر ماده را نیافریده است . این ماده است که فکر را بوجود آورده است .

« انگلس »

- عقل انسان سطح زندگی او را بوجود نمی آورد ، این سطح زندگی است که عقل را می سازد .

« مارکس »

مارکسیسم برای اینکه بتواند ظهور ادیان را بر پایهٔ فلسفهٔ کودکانهٔ اش تفسیر و توجیه کند ، دچارچنین اشتباه بزرگی شده است . اما ، حقایق جهان هستی ، قاطعانه نظریات مارکسیسم را درین زمینه رد میکند از جمله :

۱ - بعضی از اصول فکری صد درصد ثابت اند و بهیچوجه تغییر پذیر نیستند . مانند بسیاری از مسائل ریاضی ، فزیک و غیره .

آیا امکان دارد این معادلهٔ ریاضی که گوید . « حاصل جمع دو عدد مساوی دو برابر یکی از آن دو عدد است » تغییر پیدا کند ؟ آیا می توان تصور کرد که روزی در معادلهٔ ۸ = ۴ + ۴ عدد ۱۲ بجای عدد ۸ قرار گیرد ؟

آیا میشود قوانین تابش و باز تاب روز جاذبه ، ترکیب اکسیژن ، حرارت و غیره تغییر پیدا کنند ؟

۲ - تجربیات بشر وجود قوانین ثابت و تغییر ناپذیری را به اثبات رسانیده است . مثلاً ، زمین شناسی و هوا شناسی دارای اصول ثابتی هستند که دانشمندان بر مبنای همین اصول توانسته اند منابع زیر زمینی از قبیل نفت را کشف و استخراج کنند و جو زمین را برای پرواز به خدمت انسان در آورند .

اگر بخواهیم این اصول را ناپایدار و تغییر پذیر بدانیم ، لازمه اش اینست که صنایع عظیم نفت و پرواز هواپیما و موشک را بر فراز آسمان که عمری با آنها سرو کار داشته‌ایم منکر شویم .

۳ - مارکسیسم چنانکه ما می شناسیم متکی بر منطق دیالکتیک است هر منطقی ناگزیر باید بر یک طرز تفکر مشخص مبتنی باشد ، یعنی دارای قواعد معین و ثابت باشد ، حال ، اگر بخواهیم همهٔ اصول فکری را تغییر پذیر بدانیم ، معنایش این خواهد بود که منطق دیالکتیک که مارکسیسم اینهمه بر آن تکیه دارد وصد در صد درستش می داند ، امروزه باگذشت یک قرن و نیم ، تبدیل به یک منطق صد درصد پوچ شده باشد ! و این درست همان مطلبی است که مارکسیست ها می خواهند با قاطعیت آنرا رد کنند ، و از مردم می خواهند که معتقد باشند منطق دیالکتیک همیشه صحیح بوده و تا ابد صحیح خواهد ماند .

چطور شد ؟ همه چیز تغییر پذیر است حتی افکار و اعتقادات ، اما به استثنای معتقدات مارکسیست ها ؟

آیا این تناقض گویی نیست ؟

۴ - مارکسیسم ، قانون تحول را بعنوان یک اصل ثابت و مسلم که هیچگاه تغییر پذیر نیست ، پذیرفته است . پس مارکسیسم عملاً قبول کرده است که قوانین ثابت هم وجود دارند ، و بنا بر این ، دیگر بحث ما با مارکسیست ها بر سر این نخواهد بود که آیا اصولاً قوانین ثابتی وجود دارند یا نه ؟ بلکه در این زمینه بحث خواهیم کرد که آن قوانین ثابت کدامند ؟

حالا ، اگر مارکسیسم بخواهد بگوید اصل « تحول وحرکت » نیز به اعتبار اینکه یک فرآوردهٔ فکری است و فکر ، مادی و تحول پذیر است ، مشمول اصل حرکت وتحول بداند لازمه اش این خواهد بود که « اصل تحول » نیز یک اصل ثابت و تغییر ناپذیر

نباشد و به مرور زمان تبدیل به ضدش بشود یعنی امروزه اصلی داشته باشیم بعنوان «اصل سکون و جمود»! از سوی دیگر، لازم می آید که حقایقی که تا دیروز دستخوش تحول و تغییر بوده اند، امروزه تبدیل به اصول ثابت شده باشند! پس باز هم مارکسیسم ناچار است به وجود حقایق ثابت و تغییر ناپذیر اعتراف کند.

در واقع، مارکسیسم زمانی که به این اصول پوچ و بی محتوا گردن نهاد بخاطر آن بود که می خواست برای دور ریختن ارزشهای دینی و اخلاقی دستاویزی داشته باشد. حقایق دینی را رها و رد اندیشهٔ بشر دانست و به استناد اینکه ماده متحول و متغیر است وفکرهم یک فرآورده مادی است ومتحول ومتغیرحقایق دینی راهم دستخوش تحول و دگرگونی قلمداد کرد!

اما، مارکسیسم از این نکته غفلت کرده بود که با پافشاری بر این اصل تابوت فلسفهٔ مادی دیالکتیکی خود را بدست خود می سازد!

مگر نه اینست که طبق این اصل مارکسیسم هم باید تغیر پیدا کند وتبدیل به مکتب دیگری شود؟

مگر مارکسیسم یک فرآوردهٔ فکری نیست؟

مگر فکر یک فرآوردهٔ مادی نیست؟

مگر ماده متحول و متغیر نیست؟!

مارکسیسم چگونه از یک طرف به ما میگوید، ارزشها و عقیده و قواعد دینی خود مان رابدور بریزیم، واز طرف دیگر ازما می خواهد که تا ابد به ارزشها و عقاید و قواعد پیشنهادی مارکسیسم مؤمن و وفادار بمانیم؟!

نکند، مارکسیسم، خود را دستاورد «وحی» می داند که تغیر ناپذیر است وادیان آسمانی را نتیجهٔ اندیشه بشری می داند که متغیر است و دیگر گونی پذیر؟! اگر این نیست، پس چیست؟

ازین گذشته آیا مارکسیسم که معتقد است «ارزشهای أخلاقی» دستخوش تحول اند، ونباید برای همیشه به آنها مؤمن باقی ماند، می تواند به ما بگوید که چگونه می توانیم به روابط خود بارژیم های مارکسیستی اعتماد و اطمینان داشته باشیم؟

آخر، مارکسیسم میگوید:

«راستگویی»، «وفاداری به حق» و «حمایت ضعیف» یک سلسله خرافات یا فرآورده های فکری ناپایدارند!

روی این حساب، از کجا می توانیم یقین پیدا کنیم که فلان حزب یا رژیم مارکسیستی درموضع گیری سیاسی خود «راستگو» و به تعهدات و قرارداد هایش «پای بند» و در «پشتیبانی از زحمتکشان» پایدار خواهد بود؟!

❋ ❋ ❋

انسان دارای وجدانی است که او را از دیگر موجودات جهان ممتاز می گرداند و این نیروی دریافت انسان بمنزلهٔ مشعلی است که بشر را به راه راست و روش درست رهنمون می شود.

چرا برای شناسایی قوانین ثابت و پایدار و قواعد متغیر و ناپایدار داوری را بـه همین قدرت تشخیص خدا داده و نسپاریم؟

وجدان بشری میگوید:

حق عدالت، راستگویی، وفاداری و دیگر ارزشهای دینی و اخلاقی، همه اصول ثابت و تغییر ناپذیر هستند که در هر زمان و مکان یکسانند، و همین مبانی اخلاقی و دینی هستند که انسان را بسوی ترقی و تکامل نهیب می زنند، و نمیتوانند اثری غیر از این داشته باشند.

حقایق علمی و مفاهیم راستین دینی، از آنجا که درستی آنها صد در صد به ثبوت رسیده است، هیچگاه مشمول قانون تحول قرار نمی گیرند.

حقایق هیچگاه تبدیل بـه خرافات نمی شوند. هیچوقت کهنه نمی شوند و فرسودگی در آنها راه نـدارد.

البته، جای تردید نیست که مسائل مادی زندگی از قبیل مسکن، لباس خوراک، ابزار کار وغیره، اصل ثابتی ندارند و همواره در حال تغییر وتحول‌اند.

٢ تضاد درونی

مارکسیسم می گوید:

«همه چیز- حتی پدیده های تاریخی - آکنده از تضاد های درونی هستند.

در هر لحظه، بعضی از عناصر درونی آنها نابود می شوند و بعضی دیگر تحول می یابند و حرکت و پویایی وجود هرچیز در نتیجهٔ همین تضاد است، تضاد های درونی یک شئی است که گیرودار و کشمکش سخت را سبب می شود و از همین نقطه است که تحول آغاز می شود»

«مارکس»

این اصل از دو جهت قابل انتقاد است.

یک: بی شک در این جهان کشمکش وجود دارد، ولی این کشمکش در میان موجودات جهان نیست. این گیر و دار میان خواست های مختلف و اراده های گوناگون افراد و جوامع بشری است.

کشمکش میان حق و باطل است کشمکش میان هوای نفس و عقل است.

بنا بر این، اگر کشمکش و گیرو داری وجود دارد مربوط به انسانهاست و از انسان که بگذریم، جهان آفرینش سراسر تعاون و همکاری است نه تضاد و کشمکش!

مگر خورشید با ماه یاستارگان سر جنگ دارد؟

مگر آب و خاک باهم کشتی می گیرند؟

مگر گیاهان با هوا دائما زد و خورد دارند؟

تمامی موجودات جهان آفرینش پیام آور تعاون و همکاری شگفت انگیزی هستند که میان جزء جزء هستی از کوچکترین اتم گرفته تا بزرگترین کهکشان وجود دارد.

دانهٔ گیاهی را درون خاک قرار دهید و روی آن را بپوشانید. بعد، از لولهٔ میکروسکوپ مشاهده کنید که ذرات خاک چگونه به تلاش افتاده اند و همه عناصر طبیعت با تمام نیرو همگام و همکار شده اند تا این دانه را رشد بدهند.

فکر می کنید، کشمکش و تضاد طبیعت کجا رفته است؟

دو:

اگر بنا شود تضاد، ریشهٔ تحول و انقلاب باشد، آیا مارکسیسم می‌تواند آنرا از میان بر دارد؟ از سوی دیگر، آیا می خواهد تضاد ها همچنان باقی بمانند؟

یک جامعهٔ مارکسیستی چه میکند؟
۲ یا با تضاد های درون خود سر میکند؟ یعنی هر جامعهٔ مارکسیستی یک جامعهٔ «ضد مارکس» را در بر دارد؟ دراینصورت آیا ما نمی توانیم پیشگویی کنیم که در آینده جوامع مارکسیستی به جوامع ضد مارکسیسم تبدیل خواهند شد؟
آیا مارکسیست ها اجازهٔ چنین طرز تفکر را به ما می‌دهند؟!

۳ ـ انقلاب ناگهانی

مارکسیسم می گوید:
«... درنتیجهٔ فعل و انفعالات عوامل درونی و تضاد های موجود در نهاد هرچیز ناگهان در آن انقلابی بوجود می آید. و تبدیل به ضد خود می‌شود.
مثلاً، تخم مرغ · نیرو های متضاد موجود در یک تخم مرغ برروی یکدیگر فعل و انفعالاتی انجام می‌دهند و رفته رفته تخم مرغ به مرحله‌ای می‌رسد که ناگهان در درون آن انقلابی رخ میدهد و تبدیل بـه جوجه می‌شود. آب هم وقتی درجهٔ حرارتش به ۱۰۰ می‌رسد ناگهان به بخار تبدیل می‌شود»

یک:
مارکسیسم با پذیرفتن این اصل، بـه مشاهدات و آزمایش های علمی و واقعیات محسوس پشت پا می‌زند.
همه می‌دانند که عامل خارجی حرارت بدن مرغ است که تخم مرغ را به جوجه تبدیل می کند نه تضاد موجود در درون تخم مرغ. بدلیل اینکه اگر حرارت لازم به تخم مرغ نرسد بهمان حال باقی خواهد ماند و هرگز جوجه نخواهد آورد.
در مورد تبدیل آب به بخار هم، حرارت خارجی نقش عمده دارد، و اگر بـه آب حرارت داده نشود هر گز بـه بخار تبدیل نخواهد شد!
در جوامع مختلف نیز بدیهی است که انسانها می توانند با دفع نفوذ عوامل خارجی از بروز انقلاب جلوگیری کنند و مانع ظهور و بروز آنچه که مارکسیستها آنرا نتیجهٔ حتمی و قطعی سیر تاریخ می‌پندارند بشوند. پس چگونـه می‌توان انقلاب را مبتنی بر یک قانـون اساسی طبیعت دانست؟!

دو:
انقلاب که بمعنای تغییر و تحول است در وجود خود انسان نیز وقتی رخ می‌دهد در نتیجهٔ یک کشمکش درونی در قسمت نا خود آگاه روان بشر پدید نمی‌آید، بلکه دلیل آن کشمکشی است کـه بیرون از وجود انسان یعنی در جامعهٔ استعمار زده وجود دارد....
بنظر شما، کسانی که بر علیه ماهیت طبقاتی و موقعیت اجتماعی خود شان قیام می‌کنند، در نتیجهٔ یک کشمکش روانی و درونی است یا بخاطر پیکار با مظاهر استعمار؟

سه:
مارکسیسم با دو مشکل اساسی دست به گریبان است.
۱ ـ مارکسیسم می‌خواهد بر همه چیز سایه افگند، همه چیز را بیازماید، و راجع به همه چیز نظر بدهد. از علم تاریخ گرفته تا جسم و جان و روح، روان انسانها از قوانین حرارت گرفته تا جزئیات حرکت و سیر کهکشان ها. و این همه جامعیت بودن و فراگیر بودن، یک جنبهٔ فرعی مارکسیسم نیست، بلکه غرض اصلی و عمدهٔ بنیانگذاران مارکسیسم بوده است.
آنان می خواستـه اند، ذهـن یکنفر مارکسیست آنچنان از نظریات درست و نا درست آگنده باشد که جایی برای نظریات مخالف و مکتبهای دیگر و رقبای مارکسیسم نداشته باشد، و از هر جهت بـرای نقش پذیری و قبـول آرا٫ و عقاید مـارکس و دیگر پیشوایان مارکسیسم آماده باشد!
۲ ـ مارکسیسم در هر زمینهٔ با گرفتن یک نمونـه، مثـلاً از تاریخ یا دیگر پدیده های جهان هستی، حکم کلی خود را صادر می‌کند.
مثال تخم مرغ و جوجه و مثال آب و بخار، علاوه براینکه مثال های نادرستی هستند، تنها دو نمونه از مواردی هستند که در چارچوب درک مارکسیستی انقلاب ناگهانی در آنها رخ می دهد. و بدیهی است که با مشاهدهٔ فقط دو نمونه نمی‌توان یک حکم کلی صادر کرد، دیگر چه رسد به اینکه بخواهند کلیهٔ مسائل اجتماعی و فلسفی و انسانی را براساس آن حکم پا در هوا تجزیه و تحلیل کنند!
بیشتر تحولاتی که در طبیعت رخ میدهد بصورت تدریجی است که از جمله: مراحل رشد انسان، جنین، کودک، نوجوان، جوان و میانسال، پیر و بالاخره فرتوت. همهٔ این مراحل بصورت تدریجی طی می‌شود و بهیچوجه ناگهانی نیست.
مراحل نشوو نمای گیاه و درخت و مانند آن.
تحولات علوم تجربی از قبیل پزشکی و هندسه و غیره.

چهار: بفرض که بروز انقلاب ناگهانی را در موارد یاد شده بپذیریم، نمی‌توانیم قبول کنیم که این انقلاب منحصراً در نتیجهٔ فعل و انفعال های درونی انجام گرفته باشد زیرا حقایق تاریخی خلاف آن را ثابت می‌کنند!
مثلاً، اگر در علـم هیئت و نجـوم تحولاتی رخ داده است، قدر مسلم اینست که این تحولات نمی‌توانند در نتیجهٔ تضاد های داخلی این علم رخ داده باشند! تحول علم هیئت و نجوم به اختراع وسایل جدید و بر پایی رصد خانه های عظیم و مانند آن بستگی دارد که همه عوامل خارجی هستند.

پنج:
بدون تردید، مارکسیسم این اصل را بیشتر در ارتباط با جامعه شناسی و تاریخ عنوان می کند. غافل از اینکه:
وقتی مارکسیسم ازیک طرف اصرار دارد که سیر گردونهٔ تاریخ را با تضاد های حاصله از اختلافات طبقاتی تفسیر و توجیه کند، و از طرف دیگر می گوید «مارکسیسم می کوشد تا اختلافات طبقاتی را از میان بردارد و یک جامعهٔ بی طبقه که در آن همه برابر باشند بسازد، با دینامیسم زندگی دست و پنجه نرم می کند.»
نتیجهٔ طبیعی این تصور غلط، پای نهادن بشریت به مرحلهٔ سکون و انجماد است! آخر، مگر کشمکش طبقات ـ بنظر مارکس ـ تنها عامل تحول و حرکت تاریخ

نبود ؟ بنابر این ، حالا که دیگر پیکار تمام شده و کشمکش طبقات مختلف هم با یکدیگر بسر آمده است و اختلافات طبقاتی دیگر بچشم نمی خورد ، دیگر ، نه مجوزی برای ادامهٔ تحول و حرکت باقی می ماند و نه زمینه ای !

در جوامع کمونیستی ، پیکار های طبقاتی پایان پذیرفته است ، اما آتش بسیاری از این اختلافات ، خاموش نشده به زیر خاکستر رفته است و بدنبال آن عامل محرک تاریخ نیز چهره نهان ساخته است و دیگر ، نیروی تغییر دهنده ای باقی نمانده است . اینجا است که گردونهٔ زندگی اجتماعی از گردش می ایستد ، مسابقه ها پایان می پذیرد و هر گونه رقابتی از صحنهٔ زندگی رخت بر می بندد . این جوامع از کلیهٔ تضاد ها پاکسازی شده اند و در نتیجه از تحرک افتاده اند . دلیلش هم واضح است . حرکت ، از دیدگاه مارکسیسم محصول اختلافات موجود بین قشر های مختلف جامعه است ، نه محصول ارادهٔ بشر ، چنانکه ادیان آسمانی می گویند .

به این ترتیب ، زندگی اجتماعی یکنواخت ، و جامعه تبدیل به یک جامعهٔ ایستا شده و فرزندان برومند جامعه را خسته و فرسوده کرده و بسوی اگزیستانسیالیسم و نظریات و افکار فیلسوفانی نظیر آلبرکامو و ژان‌پل‌سارتر سوق داده است .

تاریخ به نقطهٔ پایان رسیده است .

« زندگی » به انتظار مرگ « تبدیل شده بنی نوع بشر هم که طبیعتاً » عجولند و از انتظار خوششان نمی آید . پس ، راهی بجز خودکشی نمی ماند . درست ، همان راهی که کامو پیشنهاد کرده است !

ششم :

اگر اختلافات داخلی علت‌العلل تحول و پیشرفت جوامع است ، چرا رژیم های مارکسیستی این اختلافات را در قلمرو و نفوذشان سرکوب می کنند و جوامع زیر فرمانشان را از تحرک می اندازند و جلوی تحول و پیشرفت این جوامع را می گیرند ؟

مثلاً ، چرا از تبلیغ اسلام ممانعت می کنند .

بزرگترین کوتاهی یی که مارکسیسم در حق بشریت کرد ، این بود که دیالکتیک را بعنوان حقیقت مطلق و بی نهایت جهان تلقی کرد و حکومتهای مارکسیستی ، آنرا مرام رسمی دولت قرار دادند و اعتباری افزونتر از همهٔ گفتگو ها بحث و تحقیق ها برای آن قائل شدند و آنرا بصورت عالی ترین مرجع علوم و معارف در آورند که فنون و علوم همه باید در برابرش سر تعظیم فرود آورند و هر فکر و ایده ای که با آن هماهنگی نداشته باشد باید سرکوب گردد .

و به این ترتیب ، استعداد های خدا دادی در کانالهای از پیش ساخته اسیر و گرفتار شده اند و راه رهایی ندارند .

آری ، همان روزی که آزادی و قدرت انتخاب عقیده از انسانها سلب شد اندیشه و فکر انسان نیز قربانی شد .

٤ همبستگی طبیعت

مارکسیسم می گوید :

هر جزئی از طبیعت و هر پدیده ای در جهان هستی با دیگر اجزای طبیعت ودیگر پدیده های عالم پیوند تام دارد و هر رویدادی بازتاب رویداد های دیگر است و اجزای طبیعت در یکدیگر متقابلا تاثیر دارند .

« بنا بر این ، طبیعت را نمی توان جزء به جزء تفکیک کرد و بطورجدا گانه مورد مطالعه وبررسی قرار داد و هرجزئی از طبیعت فقط در چارچوب شرایط ومحیط و گذشته و آینده‌اش قابل بررسی است » .

درست است که این اصل ، از نقطه نظر علم و تجربه و استدلال ، ثابت و مسلم است ، اما :

اولاً ، از کشفیات مارکسیسم نیست فلسفهٔ الهی چندین قرن پیش ، این حقایق را عنوان کرده است و آیات قرآن صریحا وحدت طبیعت و هستی و انسان را خاطرنشان ساخته اند .

ثانیاً ، این « وحدت » شگفت انگیز در طبیعت ، دلیل قاطعی است بر وجود « خالق واحد » آن . . .

مگر ارتباط کامل قطعات مختلف یک اتومبیل با یکدیگر ، دلالت بر آن ندارد که ساخت یک کارخانه است ؟

اسلام در این زمینه ، از محدودهٔ نقطه نظر های مارکسیسم فراتر نیز می رود .

بنا به گفتهٔ قرآن کریم مادهٔ اصلی آفرینش همهٔ موجودات جهان وانسان همه یک چیز بیش نیست .

(والله خلق کل دابة من ماء)

خداوند متعال برای توجه دادن انسانها به پیوستگی آسمان و زمین و همهٔ موجودات جهان چنین می فرماید :

« آیا تاکنون بدیدهٔ دقت ننگریسته ای که خدای را همهٔ موجودات آسمانها وزمین ستایش می کنند ، و پرندگان نیز در آنحال که بالهای خود گشوده اند ؟ هر کدام نیایش و ستایش مخصوص خود دارند و خداوند می داند که هر کدام چه می کنند » .

« و صاحب اختیاری آسمانها و زمین از آن خدا است و بازگشت همه بسوی خداوند است » .

« آیا تاکنون بدیدهٔ دقت ننگریسته ای که خداوند ابر ها را به حرکت درمی‌آورد و قطعه قطعه بهم پیوند شان می دهد و آنها را فشرده میسازد . آنگاه قطره های درشت باران را می بینی که ازلابلای آن سرا زیر می گردد ؟

و از کوه های یخی که در آسمان است تگرگ فرو می بارد . خداوند ، هر که را بخواهد از بارش آسمان بهره مند و هرکه را بخواهد محروم می گرداند .

آسمان در این حال ، چنان برقی می‌زند که پرتو آن چشم ها را خیره می سازد . »

« خداوند شب و روز را بجای یکدیگر می‌گرداند . این عبرتی است برای صاحبان بصیرت » .

اسلام ، حتی میان نیت خیر و شر نیز بسر نوشت انسان ارتباط فراوان قائل است . و گمان بد و نیت بد را گناه می شمارد .

(ان بعض الظن اثم)

نظام فکری اسلام

۱ ـ زندگی انسان هدف دارد؟

وجودانسان برای هدف مشخصی درنظر

گرفته شده است و خلقت انسان بیهوده و بی هدف نبوده است.

انسان بدون آنکه اختیاری از خود داشته باشد به دنیا می آید و باز بدون اینکه در سرنوشت و مرگ و زندگیش نقشی داشته باشد از دنیا می رود.

چرا انسان را به این جهان آورده اند؟

بی تردید، انسان براساس هدف و غرض خاصی پای بعرصهٔ وجود نهاده است. به عقل جور در نمی آید که هر عضو بدن انسان و هر یک از موجودات جهان برای منظور خاصی بوجود آمده باشند، و هر غده و سلول در بدن انسان کار معینی انجام بدهد، اما زندگی خود انسان فاقد هدف باشد.

آن دست پشت پرده ای که انسان را به صحنهٔ گیتی می آورد و پس از چندی بار دیگر او را می برد، حتماً از ین کار هدفی دارد.

هدف زندگی انسان چیست؟

هدف، ترقی و تکامل و خلق و خوی و گرفتن انسان است. «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه»

اما، از دیدگاه اسلام ترقی و تکامل انسان جبری و حتمی و قطعی نیست. تنها بحکم اراده و در نتیجهٔ کوشش میسر است. انسان باید پیوسته حرکت و فعالیت خود را در مسیر ترقی و تعالی براه اندازد. باید بالا برود، و اگر نخواهد بالا برود، ناگزیر سقوط خواهد کرد. «لااکره فی الدین قدتبین الرشد من الغی».

پس، انسان، باید تحرک و فعالیت خود را در خدمت اراده اش قرار دهد و در صدد ترقی و تکامل باشد.

قرآن کریم. صریحاً می فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما با نفسهم». انسان است که جامعه و شرائط و محیط خود را آنطور که می خواهد، می سازد.

درست است که محیط در انسان مؤثر است. اما، انسان هم قادر است که بر خویشتن بشورد و بر علیه محیط و شرائط زندگیش قیام کند.

چه بسا فرزندان اریستوکرات ها که بر خانواده و محیطشان شوریده اند و با مستمندان زیسته اند.

و چه بسیار فرزندان مستمندان که بعکس، عمل کرده اند.

بهمین جهت است که مهمترین دعوت اسلام همواره این بوده است که ارادهٔ افراد بشر را آزاد سازد.

بندهٔ دیگران مباش که آزاد آفریده شده ای!!

خداوند همه کار را به بندهٔ مؤمنش واگذار کرده است، جز آنکه خود را به ذلت بیاندازد!

انسانی که عمر و زندگی خود را خط فاصله ای میان تولد و مرگ می بیند باید هدف از زندگی را باز شناسد. نخست در یابد که از کجا آمده است؟ و بعد پی جوئی کند که بکجا خواهد رفت؟ و بالاخره، بفهمد که برای چه کار در اینجا است؟

در حدیث آمده است. «مشمول رحمت خدای باد آن انسانی که می داند از کجا آمده است؟ و در کجاست؟ وبکجا می رود؟».

۲- جهان یک واحد متکامل و دارای یک خالق واحد است.

جهان آفرینش مخلوق خداوند است و دلایل کافی در دست است که میان اجزای آن ارتباط تام وجود دارد. تا آن جا که علم جدید کشف کرده است که وجود انسان به وجود بال پرندگان ارتباط پیدا میکند، زیرا، اگر پرندگان بال و پر نمی داشتند نمی توانستند پرواز کنند و اگر پرندگان قادر به پرواز نبودند چگونه می توانستند حشرات راصید کنند؟. آنوقت، بشر با افزایش سرسام آور حشرات مواجه می شد و موجودیت انسان در محاصرهٔ حشرات به خطر می افتاد!

این ارتباط همه جانبه، دلیل وحدت آفریدگار و کردگار جهان است، نه وحدت مخلوقات!

خداوندی که جهان هستی را آفرید تنها برای یک منظور آفرید که عبارت است از خدمتگزاری انسان یعنی تنها موجود برخوردار از آزادی و قدرت انتخاب. پس، تمام موجودات این جهان از آن انسان است. اما خود انسان ازآن خدا است. انسان به این منظور آفریده شده است که مراحل ترقی و تعالی را یکی پس از دیگری بپیماید و به زیور اخلاق خدائی آراسته گردد و شالوده اراده اش را بر نیکی و خیربنیان گذارد:

۳ برنامه های یاری انسان

انسان، نادان بدنیا میآید و زمانیکه پای به این جهان میگذارد، حتی طرزغذا خوردن و راه رفتن را هم نمی داند (و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا) بنابرین، انسان نیازمند یاری و دستگیری خداوند است تا بتواند ترقی کند و مراحل تکامل را بپیماید.

بهمین جهت خداوند در طول اعصار و قرون پیامبرانی را به این منظور فرستاده است. رسالت این فرستادگان خدا مجموعهٔ برنامه های زندگی بخش بود که در صورت عمل به آنها، خوشبختی انسان را در این سرای و آن سرای دیگر تضمین می کرد.

این کمک آسمانی خداوند، باعلت غائی آفرینش انسان کاملا هماهنگی دارد. خداوند انسان را آفریده است تا او را مشمول رحمت خود سازد و خوشبخت و سعادتمندش گرداند.

بعبارت دیگر.

خداوند ما را آفریده است تا کمکمان کند، ما نمیدانیم چگونه عمل کنیم تا خوشبخت شویم، خداوند برنامه های زندگی سعادتمندانهٔ بشر را توسط پیام آورانش بسوی ما میفرستد.

از نقطه نظر اسلام، زندگی دنیا اهمیت فوق العاده دارد. زیرا، اولین و آخرین فرصت برای خوشبخت شدن است... سعادت و سربلندی ما در دنیا که جادهٔ آخرت است، راه رستگاری ما را درآن سرای دیگر هموار میکند. از این رو، اسلام می گوید.

از مانیست آنکه آخرتش را بخاطر دنیا ترک گوید، و از ما نیست آنکه دنیایش را به امید آخرت ترک گوید!

آنکه در کاری دنیا سست و درمانده است در آخرت در مانده تر است.

برای دنیایت آنچنان بکوش که گوئی زندگی جاودان خواهی داشت و برای آخرتت چنان بکوش گوئی فردا خواهی مرد!

از قسمت اول این حدیث گاهی یک برداشت منفی می شود که با روح اسلام سازگارنیست. به این ترتیب که میگویند طبق این حدیث شریف در کار دنیا باید کاهلی کرد و امور دنیا را به چیزی نگرفت و برای اقدام نه هر کار امروز و فردا کرد که مسلماً چنین برداشتی بدور از مفهوم این حدیث است و حدیث در مقام تشویق و ترغیب انسانها به محکم کاری در امور دنیا و آینده نگری در کار های مربوط به زندگی فردی و اجتماعی است چنانکه بطور مثال اگرساختمانی میخواهند بنا کنند آنقدر در استحکامش بکوشند که صد ها سال دوام بیاورد!

۴ ـ مرگ، سرآغاز زندگی ابدی

از مرگ نمی توان گریخت (کل من علیها فان) و (کل نفس ذائقة الموت)

وجود فانی شدنی ما روی پهنهٔ زمین حضوری مسافری را میماند در سالن ترانزیت، و سراسر این دنیا یک تالار انتظار بزرگ است که مسافران از دیار عدم به آن وارد میشوند و به آنان سفارش شده است با کوشش هر چه تمامتر از فرصتی که در اختیار دارند بهره برداری کنند که طولی نمی کشد که نامشان خوانده میشود و آنوقت، دیگر چاره جز رفتن ندارند و خواه نا خواه باید بسوی ابدیت و جائی که نمی دانند کجاست راه بیفتند!

دنیا، کاروانسرائی را ماند که کاروانی شبانگاه در آن بار انداخته، و بامدادان کوچ خواهد کرد!



مسجد تاریخی و جامع زر بچه سادات ننگرهار که از طرف روسها به آتش کشیده شده است

اهل دنیا، شتر سوارانی را مانند که خواب شان برده، اما اشتران همچنان به رفتن ادامه میدهند!

مرگ پایان کار نیست. سر آغاز بخش نامرئی زندگی انسان درجهان دیگر است. و آنجا، یا بهشت جاودان است و یا دوزخ همیشگی، آنجا دیگر انتخابی وجود ندارد. کردار و گفتار و پندار نیک و بد انسان درین جهان، آنجا بمراتب روشن‌تر و بزرگتر تجسم پیدا می کند!

کسی نمی‌داند که آنسوی دروازهٔ مرگ بهشت عنبر سرشت است یا خندقی از آتش.

خاتمه

مارکسیسم در تاریکی گام بر می‌دارد مهمترین ویژگی انسان یعنی اراده و آزادی و قدرت انتخاب را از او میگیرد و او را گرفتار جبر اقتصادی می‌سازد، و آنرا مسیر طبیعی تحول و تکامل می نامد.

اما، اسلام بیش از هر چیز بر ارادهٔ انسان تأکید دارد و ارادهٔ انسانها را مسئول ترقی ویا انحطاط می‌داند.

مارکسیسم وجود خدا و ند آفرید گار جهان را انکار می کند، و به آنهمه دلایل علمی و عقلی و غیره که بر وجود خداوند دلالت دارند، اعتنائی ندارند!

اما، اسلام ایمان به خداوند جهانیان را ترویج می کند.

آنزمان که می میریم و می بینیم که همهٔ آنچه پیامبران گفته اند درست بوده است، آیا مارکسیسم می‌تواند درآن هنگام ما را رهائی بخشد؟

مارکسیسم در این دنیا نتوانسته است برای انسانها خوشبختی بیافریند.

چنانکه کاپتیالیسم نیز نتوانسته است..

اما، سوابق علمی اسلام، نشان میدهد که توانسته است جامعهٔ سالم وهماهنگی بوجود بیاورد که خوشبختی فرد و سعادت جامعه هر دو درآن تضمین شده باشد....

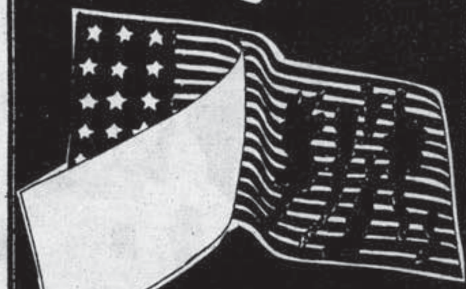
و همچنان اسلام پیشگوئی خود را در دنیا جامهٔ عمل پوشانیده است، در آخرت نیز تحقق خواهد بخشید.

مارکسیسم هم، همانطور که از تحقق بخشیدن به وعده و وعید هایش در دنیا عاجز مانده است، درآخرت نیز درمانده‌تر خواهد بود

* * *

باشد تا انسانها یکایک این تفاوتها را برای خود کشف کنند.

امریکا



از دیدگاه



سیدقطب

حرفهای سید قطب راجع به امریکا

ترجمه : ا.ف (فاضل)

شهید سید قطب خواهان پژوهش عمیق و بررسی ژرف در جامعه امریکائی و تحلیل دقیق همه پدیده های حاکم برآن بود . ازهمینرو همیش ملاحظات و نظریات خود را با نتیجه تجربه هایش ثبت و تدوین می کرد ، و پدیده های زندگی را در آن جا یادداشت می‌نمود و مثالها و نمونه‌های یادداشتهایش را هم از متن زندگی امریکائی می‌نگاشت ، که در این رابطه‌مثالهای زیادی بخاطر داشت .

سید قطب از نقش امریکا در سرزمین های اسلامی و عربی بخوبی آگاه بود و آثار نقشه های امریکا را برای زیر سلطه آوردن و خاضع کردن های این منطقه ها مشاهده می‌کرد ، و بادیدن اوضاع ، چهره اشخاصی را در مصروسائر جهان‌عرب تداعی می کرد که فریفته امریکا شده اند ویا در برابر پیشروی‌های مادی امریکا روحاً شکست خورده اند و تسلط و تفوق امریکا در همه امور ، حواس شانرا ربوده و از تمام پروگرامهای امریکا در زندگی اثر پذیر شده اند ، از همیزو هر چیزی که امریکائی باشد آنرا برمی گزینند، صنعت و تولید امریکا را نسبت به دیگران ترجیح میدهند و درمیان خود، معارف، هنر و علوم امریکا را رواج داده و در جهت نشروپخش آن میکوشندوتبلیغات، و حرفهای امریکا را ناخود آگاه طوطی وار تکرار می کنند .

سید قطب از دیدن آن دنباله روانی که با ذلت تسلیم امریکا شده بودند بسیار غمگین می‌شد ، و برآن بی خبران رحم و دلسوزی اش می - گرفت ، دلش به حالشان می‌سوخت ، هم چنان از سیطره آنها در کشور های اسلامی و بدست گرفتن زمام امور مسلمانهاتو مسط او شان ترس و بیم داشت و پیوسته سرنوشت سیاه و شوم کشورهای اسلامی را در صورت سیطره آنها به امور پیش بینی میکرد .

شهید سید قطب بخاطر این همه کوشش داشت تا حرفها و ملاحظات و نتایج تحلیل هایش را از جو حاکم بر- امریکا ثبت کند ، هم چنان . در جهت گسیل داشتن نامه ها به دوستان و نزدیکانش تلاش بیشتر می کرد تا آنها را در جریان آنچه در امریکا بوقوع می‌پیوندد قرار دهد .

سید قطب به همین سلسله برخی آراء و تحلیل هایش را در روز نامه ها و مجلات مصری نشر می کرد ، هم چنان در مورد تهیه یک بررسی ویژه از امریکا تصمیم داشت و کتابی هم بنام «امریکای که من دیدم» نبشت که متاسفانه روشنائی را ندید (بچاپ نرسید) تا همه میدانستند که امریکا چیست ؟ حقیقتش چیست، نقش ورسالتش چه چیز است . . .

سید قطب وقتیکه به تفسیرپرداخت و شروع به نوشتن «در سایه‌های قرآن» کرد ویا زمانیکه بررسی های اسلامی و و محققاله اش را بچاپ می‌رساند ، در همه از زندگی واقعی درامریکا، جاهلیت، فساد ، وانحطاط اخلاقی در آن مثال و نمونه می‌آورد و آیات قرآنی را برزندگی معاصرمان بویژه همان آیاتی را بیان می‌نمود که از سنت های ثابت بشری حرف می‌زد و بافرجام آنکسی را که از راه پروردگار وراه فطرت انحراف می‌کرد بافرموده خدا تطبیق می‌کرد .

سید قطب در این تفسیر ها و بررسی هایش کوشش می‌کرد تا مثال زنده و نمونه عملی و واقعی را ذکر کند و بهترین زمینه برای او زندگی واقعی در امریکا بود که آنرا خوب درک کرده و از آن اطلاع درست داشت .

اینک ذیلاً به آن روز نامه ها ، مجلات ، کتاب ها و بررسی های که سید قطب در هر کدام در مورد امریکا حرفهای زده اشاره مختصر می‌نمائیم ، تا خواننده ارجمند منبع حرفهای سید قطب را در این مورد بداند .

۱ ـ نامه های شهید سید قطب از امریکا :

بررسی زندگی سید قطب درامریکا می‌رساند که او در امریکا بیشتر از هر کاری ، به دوستان خانواده و نزدیکانش نامه می‌فرستاده است و حتی در ناحیه ادبی مثل قصیده و مقاله آثارش بسیار اندک است ، حتی بنبشتن پارچه های ادبی در امریکا باعث ملالتش گردیده بود ، از همیزو مقاله ها و قصیده هایش در این دوره بسیار نادر و اندک است .

سید قطب آرامش خود را در نبشتن نامه ها می یافت ، و افکار و خاطره هایش را بصورت طبیعی وبدون تکلف در نامه تقدیم درستش ـ مرسل الیه ـ می‌کرد و هر حقیقتی که می‌بود در آن می گنجانید .

سید قطب راجع به‌خود می گوید: وقتیکه مدت دو سال از میهن بدور بودم ـ و ـ خویشتن یک نوع ملالت و خستگی یی از نبشتن احساس می‌کردم که علت آنرا نمی دانستم ، بسیار کم وقت علاقه به نوشتن پیدا می‌کردم ، و شاید منشأ این عدم میلان ، رغبت باطنی من برای تحقیق کدام امربزرگتر از نوشتن می‌بود .

و من نوشتن مقاله را به نوشتن «نامه های برادرانه» عوض کردم ، اما بیماری نوشتن در خلال این مدت تر ـ کم نگفت و از من بدور نرفت ، من به برادرم ، دوخواهرم ، یا دوستانم در مصر وسائر کشورهای عربی ، همخیال در انگلستان و فرانسه مکاتبه داشتم . و در نامه‌های خاص خود چیز های را می گفتم و می گنجانیدم که نمی‌خواستم در مقالاتیکه جهت نشر آنرا می‌نوسیم، آنها را بازگو کنم . . و از این نوع تعبیر مستقیم خوشم می‌آمد ، و مانند برخی نویسندگانیکه خواهان نشر نبشته های شان هستند تکلف نمی‌کردم و در نبشتن نامه احساس درستی ، اخلاص و سادگی برایم نمودار می‌شد ، که این احساسها را در نبشتن مقالات نمی یافتم ،و خود را در نبشتن نامه ها نزدیکتر به حقیقت وجود خود می‌یافتم. و مادر بحث های گذشته فقره های از نامه هایش را به خانواده ، و دوستانش در مقاله «پیرامون ادب و زندگی» که آنرا در مجله «کتاب» بعد از عودتش از امریکا نشر کرده بود ، مطالعه کردیم ، از جمله آن فقرات فقره یی از نامه اش به خواهرش در مصر بود و فقره دیگرش به یکتن از دوستانش که با چهره عبوس و گرفته و تنگدل و بدبین با مردم و آنچه انجام میدهند می نگریست و فقره سوم از نامه اش به دوستی که از مردم گوشه گیری و انزوا اختیارکرده است ، آنهم به این دلیل که او از دیگران بزرگترو عالی تر است ، و فقره چهارم از نامه اش به یک تن از دوستانش که در نامه تذکر داده است که هدف وسیله را توجیه نمی کند .

و از جمله نامه هایش نامه یی هم به توفیق الحکیم است که این نامه طویل‌در دو شماره مجله «رسالت» بطبع رسید که در حقیقت جواب به هدیه توفیق الحکیم (کتاب شاه اودیپ) بود سید قطب فرصت را به نقد کتاب توفیق الحکیم از دیدگاه اسلام مناسب شمرده ، نامه مزبور را برایش گسیل داشت .

از جمله همین نامه ها دو نامه اینست که به انور معداوی فرستاده و در هر دو راجع به امریکا صحبت کرده است ، هم چنان در آن دو نامه راجع به نقد ادبی ، موانع و مشکلات آنهم حرفهای نبشته است ، و در یکی از آن دونامه دوستش انور معدادی را خبر داده است که او نقد ادبی را ترک

گفته و در یک برنامـــه اجتماعی ، و اصلاحی همه گیر مشغول شده است که تاریخ نامه اولی ۲۳-۱۲-۱۹۴۹ م و تاریخ نامه دومی طوریکه از مهرلفافه معلوم می‌شود ۶-۳-۱۹۵۰م بود .

مصری های کـه غرض تحصیل به اروپا وسائر کشور هـا می رفتند ، با سید قطب در امریکا مراسله داشتند، سید قطب دوستش عباس خضر را در جریان فشرده یک نامه ئی میگذارد که برایش از فرانسه ارسال شده است :

آنچه برخی گستاخان راجع بـه آب و هوای فرانسه می‌گوید قبول نکن، الان پیش روی من ، نامه ئی از یک جوان مصری است که فریفته نشده است ، در فرانسه زنـدگی می‌کند ، کنجکاو هم است ، برای من راجع به دگرگونی های آب هوا حرف زده است و نسیم مصر را آرزو می‌برد .

۲ - رساله خرسندیهای روح :

حقیقت کتابیکه تحت عنوان «افراح الروح» (خرسندیهای روح) بچاپ رسیده ونام سید قطب در آن جلب توجه می‌کند به بسیاری مردم و برخی محققان وپژوهشگران پوشیده مانده است، که برخی در منسوب کردن آن به شهید سید قطب شک کرده و آنرا به برادرش «محمد قطب» منسوب کرده‌اند. و برخی آنرا نامه ای گمان کرده اند که سید از عقب میله های زندان به خـواهـرش امینه قطب فرستاده است ، که همدر نظریات خود اشتباه می کنند .

زیرا کتاب «افراح الروح» در اصل مجموعه ئی از نامه‌های شهید سید قطب است که آنها را از امریکا برای خانواده و دوستانش فرستاده بود ، اما وقـتیکه آقای عادل غضبان مدیر مسوول مجله «کتاب» از سیدقطب خواست تا مضامین جهت نشر به مجله «نویسندگان» بدهد سید قطب آن نامه ها را به این اعتبار که بیش از مضامین صلاحیت نشر را دارد بدو فرستاد ، اما آقای غضبان آن نامه‌های را بخاطریکه صبغه شخصی داشت و مجال نشر مورد یک مجله ادبی دارا نبود ، از نشر آن امتناع ورزید عامل دومیکه غضبان را واداشت تا آن نامه ها را نشر نکند بخاطر سید قطب بود ، تا خوانندگان سید قطب را متهم نکنند که او به افلاس فکری رو برو شده از همین رو نامه‌های شخصی اش را هم بچاپ می رساند ، از همینرو وقتیکه سید قطب از امریکا آمد ، آن نامه ها را دوباره برایش تسلیم کرد .

از قراین چنین برمی آید که سید قطب این نامه ها را در خانه نگهداری می‌کرده است تا اینکه سید قطب در دهه پنجم این قرن زندانی شد و این نامه‌ها به مجله «الفکر» چاپ تونس رسید که تحت عنوان «پرتوی از دور» به نشر رسید ، سپس مجله «ایمان» چاپ المغرب نیز آن را به نشر رساند بعد ها چاپخانه «دارالعلمیة» بیروت در سال ۱۹۷۱م مجموعه آن نامه‌ها رابه شکل یک کتاب کوچک به طبع رساند .

و به این ترتیب آشکارمی شود که رساله «افراح الـروح» مجموعه ئی از نامه های شهید سید قطب است که آنها را از امریکا به خانـواده و دوستـانش فرستاده است ، و بایست در مساله ، بر رسی علمی وپژوهش منطقی را از یاد نبرد تاحقیقت درمیان انبوه فـرضیه ها و هامون ادعاها مفقود وضایع نگردد.

۳- مقاله‌های سید قطب درمورد امریکا

سید قطب هنگام اقامت در مصر با مجلات فـرهنگی و ادبی مراسلـه و مکاتبه داشت که این امر به اساس روابط گذشته سید با آنها بود که مسوولین آن مجله ها هم به سید قطب نامه‌ای فرستادهو از او خواستار همکاری بامجلاتشان بودند ، طوریکه عادل غضبان مسوول مجله «کتاب» چنین کرد .

از مجله هـای سید قـطب از امریکا باآنها همکاری می کرد و یا راجع به امریکا به آنها مقاله می فرستاد و خود در مصر بـود ، مجلـه هـای «رسالت» و کتاب بود .

مجله برسالت دونامه پر محتوا ایکه سید قطب در پاسخ تحفه توفیق‌الحکیم (کتاب شاه او دیپ)فرستاده بود بچاپ رساند این دو ازنقطه نظرنقدجامعه‌امریکا، طوریکه هست وازحیث آرأ جدیدسیدقطب در مورد نقد ادبی که عامل دینی و بعد اسلامی را نیز در آن افزود ارزش بس عظیمی دارد . از همینرو حرفهایش هم به توفیق‌الحکیم از ارایش خاصی برخوردار بود ، سید قطب درنامه هایش از توفیق الحکیم دعوت به عمل آورده بود تا فرهنگهای رومی ، یونانی و اروپائی را در ناولها و نمایشنامه هایش ترک گفته به خویشتن، ایمان و اسلامش برگردد، تا در آفریده های هنری و ادبی اش ابداع و نو آوری کند .

مجله رسالت هم چنان نامه های را که سید قطب به دوستش عباس خضرارسال داشته بود ، نیز بچاپ رساند که

او این نامه ها را در ستون هفتگی و ادب و هنر در هفته بچاپ می رساند ؛ عباس خضر بعد از نشر نامه پاسخی هم تحریر میداشت که نامه های برادرانه ایکه میان هر دو ردوبدل می شد از شوخی‌ها و نازک خیالی های هم خالی نبود ، این نامه ها بخاطر نقد جامعه امریکا و تحلیل زندگی در امریکا از ارزش خاصی برخوردار است ، همچنان این نامه طرز دید عباس خضر وسائر ادیبان را به آنچه در امریکا بوقوع می‌پیوند دومقارنه آن با آنچه در مصر جریان داشت به نمایش می گذارد .

مجله رسالت هم چنان قصیده عالی « » را که حامل شوق و محبت سید قطب به مصر بود و غربت و تنهائی سید را در صحرای خشک امریکا به اثبات می رساند .

اما مجله کتاب مقاله های دیگر سید قطب را بچاپ رساند که به مناسب موضوع مورد بحث ما یعنی نقد وتحلیل

امریکا از بهترین نبشته های سید قطب است مجله کتاب مقاله انتقادی وتحقیقی «کبوترانی در نیویارک» را بچاپ رساند که امریکاو زندگی درآن را بصورت مفصل شرح داد ، همچنان مجله «کتاب» دو مقاله سید قطب را بنامهای «پرتوی از دور» و «پیرامون ادب و زندگی» بچاپ رساند و همچنان او یک مقاله ایکه او نویسنده امریکائی تحت عنوان «بیست مردیکه ، قرن بیست را ساختند نوشته بودند و در مجله لوک امریکائی بچاپ رسیده بود ، نیز به نشر رساند ، که استاذ محمد قطب آن را ترجمه نموده و مجله «کتاب» آنرا نشر نمود ، و سید قطب هم بصورت مختصر به اهتمامات و طرز تفکر امریکائیان اشاره نموده بود مجله «کتاب» قصیده ایرا که مجله رسالت نشر نموده بود آنرا باسه مقاله او که فشرده طرز دید سید قطب را با نقد و ارزیابی او وتحلیل زندگی در امریکا بیان میکند، بچاپ رساند. که عنوان این مقاله‌ها «امریکای که من دیدم درمیزان ارزشهای انسانی بودواین مقاله‌ها هسته واصل کتاب امریکائی که من دیدم شمرده می‌شود اگر چه که ما از دیدن کتاب مذکور محروم شدیم و جای آن کتاب تا ابد خالی است ، اما این مقاله‌ها تا- اندازه ی این خالیگاه را پر می سازد .

۴- اشاره های سید قطب راجع به امریکا در کتاب هایش

سید قطب زمانیکه به پخش و نشر کتابهای اسلامی اش آغاز کرد وپژوهش- های اسلامی اش را می نگاشت ، بسا اوقات امریکا و زندگی در آن را مورد بحث قرار میداد ، و زمانیکه حقایق دینی واسلامی را که میگوید هرگاه مردم از خدا دور شوند ، فساد برزندگی و زمین حاکم میشود ، بیان می‌کرد ، امریکا را مثال می آورد ، همچنان از بررسهای های اسلامی اش نتیجه می گرفت که انحطاط اخلاق و تسلیم شدن به شهوات انسانها را به امراض و آفات گونا گون مبتلا می سازد .

شهید سید قطب وقتیکه کتاب «فی ظلال القرآن» را نوشت ، بیشتر از همه به امریکا توجه داشت که درستی انطباق آیات قرآنی را در وضع موجود امریکا بیان می نمود . بویژه او آیاتیکه راجع به سنت‌های ثابت خدا در زندگی انسان و یا آیاتیکه مبین عقوبت خدابر انکر نازل می‌شود که آئین حق را ترک گفته پیروی هوائی را کند ، اشاره های می‌کرد همچنان زمانیکه از جاهلیت اصول ، مبادی ، انحرافات و انحطاط اخلاقی آن بحث می کرد ، امریکا را مثال می‌آورد.

بدون شک این کار سید قطب بسیار خوب و با ارزش است، زیرا او امریکا را به صفت یک وسیله در جهت اظهار و بیان عظمت و بزرگی اسلام در ارزشها ومبادی اش به کارگماریده است واسلام را از خلال مقارنه با نقیض جاهلی اش که متمثل درامریکا است به مردم معرفی میدارد

واز قدیم گفته اند که «هر چیز به ضدش شناخته میشود»سید قطب با مثال دادن امریکا اسباب نفرت مردم را در صورت پیمودن راه های انحرافی و پیروی از شیطان بار می آورد و به هر کسیکه چنان می کرد آینده شوم دردناک و نومیدگی را نوید میداد .

سید قطب در کتابش «اسلام و صلح جهانی و کتاب «نبرد اسلام با سرمایه داری» و کتابش «بررسیهای اسلامی» که در برگیرنده مجموعه مقالات اسلامی اش در مجلات مختلف است به امریکا اشاره های کرده است .

و کتاب دیگرش که بنام «اسلام و مشکلات تمدن» یادمی گردد دربرگیرنده اشارات زیاد او راجع به امریکا است ، بویژه این کتاب انحراف اخلاق وزندگی حیوانی امریکا را بیشتر مورد بحث قرار داده است ، و برخی به خطاء گمان کرده اند که سید قطب در کتاب «اسلام و مشکلات تمدن» هر چه را که می - خواسته ، راجع به امریکا بنگارد نسبت کرده است، و او خلاصه کتابش امریکای

که من دیدم را ضمیمه آن ساخته است درحالیکه حرفهای که راجع به امریکا در کتاب «اسلام و مشکلات تمدن» آمده است، از سه صفحه تجاوز نمی کند اما مقاله های که در مجله «رسالت» تحت عنوان در امریکای که من دیدم در میزان ارزشهای انسانی نگاشته است خلاصه کتابی است که نبشتن آنرا در مورد امریکا وعده داده بود و به سیزده صفحه می رسد .

همچنان آخرین کتابش «معالم فی الطریق» «نشانه های راه» از اشارات به امریکا و زندگی در آن خالی نیست اما اشاره های سید قطب به امریکا در تفسیر پراج «در سایه‌های قرآن» بسیار زیاد است .

کتابهای که یاد آوری گردید مهمترین کتابهای است که اشاره‌های سید قطب راجع به امریکا در آنها درج شده که انشاءالله در بخش دوم این کتاب بصورت کامل و دقیق همه را ذکر خواهیم کرد .

۵ - سرنوشت کتاب امریکای که من دیدم :

سرنوشت کتاب «امریکای که‌من دیدم» اثر نفیس سید قطب بر بسیاری مردم پوشیده مانده است ، باوجودیکه همه به اهمیت و ارزش آن و اینکه هر کسیکه می‌خواهد حقیقت امریکا را بداند به آن نیازمند است اتفاق رأی دارند .

برخی میگویند کـه : سید قطب کتاب «امریکای من دیدم» را نوشته طبع شده وبدسترس مردم هم قرارگرفته است ! ! اما آنها در مورد ثبوت آنچه می گویند هیچ دلیلی ندارند و در مورد این گمان شان تنها به حرفهای تخمینی اکتفا کرده اند .

برخی می گویند کـه سید قطب از نوشتن این کتاب ، بعد ازینکـه نشرده اش را در کتابش «اسلام و مشکلات تمدن» ذکر کرد عدول کرده است ، که ، هم به بطلان این نظر قبلاً اشاره کردیم .

تو من (نگارنده) زمانیکه تیزس ماستری ام را تحت عنوان «سید قطب ونمایش هنری در قرآن» تهیه می‌کردم در تلاش کتاب «امریکای کـه من دیدم» برامدم ، اما آنرا بدست نیاوردم سپس به دیدار استاد (محمد قطب بـه منزل مکونی اش در مکه مکرمه رفتم) و در جملهٔ سوالاتم او را از سرنوشت کتاب برادرش «امریکای که من دیدم» پرسیدم ، استاد محمد قطب در پاسخ گفت . همان کسیکه اصل دستنویس شده کتاب نزدش امانت گذاشته شده بود از ترس تلاشی در مصر آنرا آتش زده است» .

و من قبلاً درکتاب خود «سید قطب شهید زندهٔ» گفته بودم‌که : «امریکای که من دیـدم» بحثی است که شهید سید قطب بررسی و پژوهش عمیق و کاوشگرانه اش را راجع‌به جامعه امریکا و زندگی در آن، ثبت کرده بود، وپس از نشر آن توقع می رفت ، هنگامه ی برپا گردد ، و سید هم می‌خواست آنرا نشر و پخش کند ، اما زمانیکه در سال ۱۹۵٤م باز داشت می شد ، دستنویس مخطوط این بحث را به یکی از دستانش سپرده تا آن را مخفی کند تا بعد از آرامش اوضاع و پایان یافتن مشکلات آنرا بچاپ رساند ، و در مورد از او خواست که در حدود حفظ و نگهدارش توجه نماید اما این شخص از شجاعت کافی برخوردار نبود و نتوانست این امانت بزرگ را نگهداری کند ، همان بودکه وقتیکه فشار بازد اشتها بر اعضای اخوان المسلمین شدت پیدا کرد ، آن شخص ترسیده و آن بحث را آتش زد و به این ترتیب مردم را از ژرف ترین بحثها و بررسیهای سید قطب محروم ساخت .

و باوجودیکه این بحث مفقود گردیده است و ما از مطالعه آن محروم گشته‌ایم اما شکر خدا را که به فشرده حرفهای سید قطب در مورد امریکا در سه مقاله ایکه در مجله ، رسالت ، تحت عنوان «امریکای که من دیدم . در میزان ارزشهای انسانی» بچاپ رسیده است . دست یافته ایم ، و در صورتیکه سید قطب این مقاله ها را بخشی از آن کتاب میداند و عنوان همان کتاب را نیز بـه آن گذاشته است ، پس چرا ما از همین دیدگاه آنرا نبینیم ؟

در اینجا ما نباید فراموش کنیم که ، سید قطب حرفهای که راجع به امریکا در کتابهای «اسلام و صلح جهانی» و کتاب «اسلام و مشکلات تمدن» آورده است همه را ماخوذ از کتاب «امریکای که من دیدم» میداند طوریکه درپا ورق کتاب هم بدان اشاره کرده است .

هم چنان سید قطب کتابش «امریکای که من دیدم» را در ضمن کتابهای که زیر چاپ است ، ذکر می کرد ، و حتی در کتابهای که بعد از رهائی از زندان هم تالیف کرده است مثل کتاب «اسلام ومشکلات تمدن» به‌آن اشاره نموده است

ادامه دارد

ابوطارق

الحاد و دهریت

(۲)

کمونیستی چیست ؟ !

کمونیستی را بصورت بسیار خلاصه میتوان چنین تعریف کرد :

کمونیستی نظامی است دارای عقائد تخریبی که روی وسائل فریب دهنده براساس شهوات واباحیت روابط جنسی استوار بوده متضمن منفعت پرستی میکیاولی است که نظام خودرا روی استبداد وکشتار وارهاب اساس می گذارد و دشمن است با بشریت که تحت قیادت یهودیان به پیش کشانیده میشود .

هدف این نظام ارها بی تحقق خط مشی صهیونیزم جهانی است که به منظور تخریب تمدن بشریت وادیان وارزشهای اجتماعی انسانی بمیان آمده تابتوانند دولت یهودیت جهان شمول را بمیان آورند دولت که رهبر آن یهو دامیدوار رسیدن بآن اند .

اینست چهره کمونیستی وخط مشی آنها که میخواهند به آن هدف از طریق کشتار مردم ، دست یابند که اکنون بیشتر از نصف دنیا را تحت همین تهدیدخونین قرارداده اند .

ساهیت کمونیستی :

ماهیت کمونیستی را میتوان از خلال فلسفه آن بدست آورد ، یعنی فلسفه مادی که روی پایه های استثمار استوار گردیده است فلسفهٔ که قسمتی از آن نظری وخیالی بوده وحصهٔ از آن بزور وارهاب صورت تطبیقی را بخود گرفته است ، لذامیتوان گفت که :

۱ - کمونیستی عقیدهٔ است جبری مادی ، الحادی و غیراخلاقی .

عقیدهٔاست جبری که تصورمی کنند ؛ حرکت ماده ذاتی بوده ودران هیچگونه حکمتی دیده نمیشود یعنی ماده دارای مظا هری است تطوری و حرکتی است دارای قوانین حتمی وذاتی که نتائج آن نیزذاتی وواقعی است نه آنکه روی هدف حکیمانه ای استوار باشد و به قدرت حکیم وقادرتوانا اتکاء نماید ، بهمین ترتیب جنبش های که در اجتماعات بشری دیده میشود خارج از قدرت افرادبوده جنبشی است ذاتی و دارای نتائج حتمی که درآن محال وامکان تعییر دیده نمیشود لذا انسان مجبور است باین نظریه معتقد گردد واین نظریهٔ است از (کارل مارکس) ودوست او (انگلس .

انسانی که عقل خودرا ازدست میدهد و به فلسفه کمونیستی معتقدمی گردد ، مکلف می گردد تا مطابق اوامر تنظیم وبدون آنکه از خود فکری کند و اظهار نظری نماید ، حرکت نماید و درراه تطبیق آن ایثار

بخرج دهد و برای کمونست حق‌ان داده نمیشود که این فلسفه رابحیث تیو ری و یا مفکوره بپذیرد ، بلکه قبول آن‌موضوعی است ایجابی‌تاتحت فرمان کدر رهبری به پیش‌گام بردارد.

در فلسفه کمونیستی ، قصه ها وخیالات همه‌به حتمیات آغازمی‌گردد وتنها فلاسفهٔ این‌مذهب می‌گویند که راز این فلسفه را کشف کرده اند و دیگران از فهم آن محروم اند ، لذا جائزنیست که تبدیل وتغییری در ساحه این نظام امکان پذیرگفته شود .

پیروان این عقیده باین فکراند که وضع کنند گان این فلسفه درک کرده اند که حرکت ماده ، بهمین نهج‌دارای‌مراحلی‌است که بسوی‌تکامل پیش‌میرود که بشریت نیزدرراه تکامل خود ، تحت همین اجبار قراردارند وجبر تاریخ است که آنهارا به سر منزل‌مقصودمیرساند،مقصود خیالی که آنها تصورکرده اند .

این عقیده وهمی وخرافی وجبری روی این اساسات فکری استوار است :

ـ عقیده به قطعی بودن مادیت .

ـ عقیده به تفسیر تاریخ‌طبق اساسات مادی .

ـ عقیده به لاز می بو دن تطور اجتماعات بشری .

باین ترتیب عقیدهٔ مادی ، مسئولیت انسان رادر ارتکاب هرنوع جنایت وتصرفات غیرانسانی نا دیده می‌گیرند و درارتکاب جرائم باساس عقیده به جبر ، بخود حق میدهند که مرتکب هرنوع جنایت گردند وتمام نیروهای تخریبی خودرا در برابر بشریت وواقعیت‌بکاربرند افرادمادی براساس عقیده خود هیچگونه ارزشی برای اخلا ق وفضیلت قائل نموده وعقیده انها ایجاب می کند تاموافق طبیعت عقیدهٔ خود هیچگونه مسئولیتی را قبول نتواند اخلاق و فضیلت نزد آنها فقط از امور اعتباری بشمار رفته وعقیده‌دارند که‌فضیلت‌واخلاق‌راسرمایه داران‌به منظور حفظ مصالح خود وضع کرده اند لذا :

۱ـ حقائق کلی وقدرت مافوق قدرت انسانی وحکمت درخلقت‌کائنات در عقائد کمونست ها اصلاً جائی برای خود ندارد .

۲ ـ کمونیستی مذهبی است استبدادی تمام عیارکه تحت عنوان مصالح اجتماعی بنفع افراد محدود واستحکام‌جبروت این عده شکم‌پرست به پیش کشانیده‌میشودواظهارمیدارند که فرد از اجتماع و اجتماع برای فرد است .

کمونستی برای استحکام پایه های استبدادی وانحصارقدرت بدست یک فرد و حا شیه نشینا ن او، تنظیمی‌است بشکل هرم که انضباط شدید و تخویف و تهدید از لوازمات این حکومت شناخته میشود ، آزادی و غیر جبری بودن و عدم مسئولیت کلی فقط برای کسی است که در رأس هرم قرار دارد ، امر و نهی از حقوق کاتبهٔ وی بشمار میرود ، عقل فکر ، صلاحیت ، قدرت،اراده همه برای همین شخصی است که از رأس هرم یا مادونان‌خود حکمفرمائی می کند و مادونان‌یعنی هر قدر که از راس هرم بطرف قاعده آن دیده شود همه بسان آلات بیجان تنفیذی اند و مکلف اند تا اوامر طبقات بالا را بدون ابراز نظر بصورت کورکورانه تطبیق کنند .

وقتی خواسته باشیم بین این تنظیم و فکر و اراده درجسد انسان مقایسه نمایم ،دیده‌میشود که فکر و اراده بااعضا ی جسد در آلام و لذات شر یک بو ده و لی در هر م کمونستی‌زیردستان‌طبقه‌دیگری اند که مکلف می گردند تا از بالا دستان و اوامر مقامات بلندتر ، بدون‌هیچگونه اراده متا بعت کنند نه آنکه در برابر این گونه اطاعت لطف آنها را آرزو نمایندو یا فکر کنند که بالا دستان در آلام ز یر دستا ن حصه خواهند داشت ویا به مصیبت های که برای آنها میرسد غمشریک خواهند بود و وقتی آنها متالم می‌گردند باآنهادست کمک و معا و نت و مسا عدت در ازخواهندکردولی اینگونهٔ کمک‌ها در حد و دی صورت گرفته میتواند

که موافق به اهداف آنهادیده شود .

واضح است که درنظام کمونستی هیچگونه آزادی ، فردی دیده نمیشود و در برابر سیاست استبدادی حزب هیچگونه ارزش وقیمتی ندارد ولی آزادی های فردی در کمونستی همه و همه در محور اقناع و اباحت شهوات جنسی خلاصه می گردد و تنها همین گونه آزادی است که برای افراد داده میشود که در آن هیچگونه خطری برای مصالح حزبی متصورنیست بلکه بیشتر به استحکام آن افزوده و در سیاست دولت کمونستی هیچگونه خطری را متوجه نمی گرداند و نی هم در نظام اقتصادی تزلزلی را بمیان می آورد ، اینست ماهیت نظام کمونستی .

۳ - کمونستی از ناحیه دیگر جوهر خود پرستی و کسب القاب و امتلاک در همه چیز است ، حتی وقتی کتله های بشری تحت سیطره آنها قرار می گیرند ، مملوک و بردهٔ سردمداران کمونستی شناخته میشوند .

زمانی که کمونست ها بر ممتلکان و دارائی و همه نیروی بشری وغیر بشری و وسائل بهره برداری و مقدرات مردم یک محیط مسلط گردیدند و در برابر خود هیچ رقیب و محاسبی را ندیدند ، درین وقت است که لبه داس آنها برنده تر می گردد وطبق خواهشات وشهوات خاصه خود که همه تحت عنوان شعار های رنگین (نان ، لباس ومسکن) مخفی گردیده ، دست می برند وپرده بازی ها ، قتل ها، تصفیه ها، کشتارها، زندانها از نو آغاز می گردد، این است ماهیت وهدف سیستم کمونستی از نگاه واقعیت نه آنکه مجرد فلسفه باشد نظری.

میلوان چیلاس می گوید : (**سلطه کمونستی از اساس آن تا** اکنون هدف زعمای کمونستی بوده، هر چند که آنها ادعا می کنند که انها سلطه رابحیث وسیله تحقق اهداف والا قرار می دهند) .

کمونستی دروجود رهبران و زعمای آن تمثیل می گردد ، این دسته مردم می کوشند تابه همه چیز مسلط باشند و استبداد خود را رنگ عمومیت دهند و وسائل غیر اخلاقی را در خدمت ان قرار دهند تا آنکه ربوبیت بشری را با بدترین چهرهٔ ان تمثیل کنند و به آن وسعت دهند .

کمونستی دروحشت وبربریت ارزوی آن خلاصه میشود یعنی کشتار تخریب ، چور وچپاول ، آتش افروزی و ویرانی ، اینهمه برای آنکه چند نفر محدودی زنده باشند و برسر اقتدار و حکمروا بر همه .

اجمالی از ماهیت کمونستی :

ازخلال عناصر سه گانه متذکره میتوان ماهیت این نظام الحادی وغیرانسانی را چنین تعریف کرد .

کمونستی: عقیده جبری ومادی، الحادی وغیر اخلاقی است که روی پایه های استبداد استوار بوده ود رزیر نقاب مصلحت اجتماعی رنگ می گیرد و خود پرستی است که در استملاک همه چیز خلاصه میشود تا بشریت تحت فرمان آنها قرار داشته باشد .

روش عملی کمونست ها درراه وصول به اهداف :

طرق عملی ئیکه کمونست ها برای رسیدن به اهداف خود بر آنها اتکاء داشته ، میتوان ازخلال عناصر اساسی آن چنین خلاصه کرد .

۱- بوجود آوردن تنظیم های کمونستی و رشد آن در ممالک مختلف جهان وتحت دسپلین انضباطی های شدیدی که اعضاء تنظیم بصورت کامل تابع رؤسای آن دیده شوند - مثلاً :

رقدری قلجی یکتن از کمونستان سابقه دار درمذهب کمونستی ،وقتی باین حقیقت میرسد که کمونیزم دشمن بشریت است ، مسلک خودرا ترک می کند ، وی مصاحبه دارد با «خالد بکداش» که در کتاب خود چنین می نویسد .

برای خالدبکداش گفتم: آیاطرفداری « گرولیکو» و «مانویلسکی»را درملل متحد در مورد دفاع ازحقوق یهودیان شنیدید که آنها برای یک دولت یهودی در فلسطین دفاع می نمودند وبرخلاف عرب شعار میدادند،وی گفت بلی خواندم :

گفتم : آیا با آنها موافقه داری ؟

گفت : ما کمونستها نمیتوانیم که در مورد موافقه ویا معارضه موقفی داشته باشیم ، موقف‌ما تائید شوروی ها است و ما به فیصله آنها پابندیم .

گفتم : درینصورت ما چه خواهیم کرد ؟

گفت : ما این موقف راتائید می نمائیم و با تمام وسائل برای اثبات آن می کوشیم و باید عقیده نمائیم که نظریات آنها حق است .

گفتم : اگر این‌موقف معارض با موقف‌قومی ما داشته باشدچطور؟

جواب داد : درینگونه‌حالات ما فقط مصلحت‌شوروی رامیخواهیم:

گفتم آیا مصلحت شوروی نسبت به مصلحت شخصیء ما اولیٰ تر است ؟

گفت: کمونستها موضوع را چنین مطرح نمی‌کنند زیرا مصلحت شوروی در واقع مصلحت ما است . وقتی ما در راه مصلحت خود قربانی دهیم و در راه مصلحت استراتیجی شوروی ایثار نمائیم . ما خدمتی برای خود انجام داده ایم ، زیرا نیرومندی و پیروزی شوروی ، نیرو مندی وکامیابی ما است ، شوروی‌در معرکه پرولتاریای‌جهانی ، کل‌بزرگ است و ما چیزی بیش از جزء کوچک آن نیستم .

برای استدراج به تنظیم کمونستی و سائل متنوع بکار بردهمیشود مثلاً :

اول - حق اشباع‌جنسی بدون حد قید .

رشوت وخریداری ضمیر مردم.

برانگیختاندن‌انواع حسدوکینهٔ‌طبقاتی.

پخش عداوت ، دشمنی ها و نفاق در بین مردم .

افسا د وفتنهٔ انگیزی ، روی اساسات کمو نستی .

امحای ریشهٔ دین از ضمیر انسان .

انحصا ر حق تعلیم و تربیه اطفال و جوانان .

تعمیم شر ا ب و مسکرات در بین جوا مع بشری .

تعمیم فحشاء بنام فن و هنر مند ی.

دوم :وسیله دومی‌تولید انقلاب های خونین به منظور از میان بر‌داشتن نظام حاکم در یک محیط و استلای کمونست‌هابرآن واستخدام عناصرغیر کمونست‌برای بمیان آوردن‌کودتاها و پشتیبانی از آنها توسط حالات کشتار مردم این گونه کمک ها تا وقتی ادامه می یابد که مخالفین حکومت به پیروزی‌رسند ، دربن‌وقت است که کمونست ها خود را به مراکز صدارت میرسانند و از طریق فریب به دزدی نتیجه انقلاب می پردازند که در جهان امثال این رویه را بکثرت دیده میتوانیم .

ترور های‌سیاسی‌وخریداری‌اسلحه‌ها و استعمال آنها برضد کسانی‌اندکه بر ضد کمونستی‌اندابن رویه غیر انسانی تا وقتی ادامه می یابد که نظام‌این سر زمین را بدست خودگیرندو مسند قیادت بدست آنهاافتد .

سوم : بعد از دستیابی به مقام قدرت ، کمونست ها واجب‌میدانند تا به تصفیه خونین همه عناصر ی بپردازند که برضد آنها قرار دارند و روی همرفته عناصری که باعناصر اولی ارتباط داشته اند و بالاخره به تصفیه اشخاصی می پردازند که در آینده از ناحیه آنها درد سری برای کمونست ها ایجاد گردد که ما این رویه را از زمان‌داودتاکنون در افغانستان می بینیم .

چهارم : محاربه باجمیع ادیان به استثنای یهودیت که آنها خود سازنده نظام کمونستی‌اندچه‌سردمداران‌کمونستی همه‌وقت‌برای‌ما دونان خود اخطار داده اند تا با یهودیان متعرض واقع نگردند ، و حق ولی نعمت خود را احترام بگذارند .

پنجم : از میان برداشتن رجال دین و مبلغین و روحانیون که این طبقه مردم همه محکوم ،به‌قتل‌یاحبس گردیده اند درین مورد تصفیه آنها بصورت تدریجی صورت می گیرد تا آنکه نوبت به اشراف وطبقاتی‌میرسد که در میان اجتماع نام نیکی‌داشته اند .

ششم : تطبیق نظام مالیات مترقی برهمه افراد.تا مردم را از طریق

تنگدستی و احتیاج شدید بدام کمونستی افگنند و آنها مجبور گردند بقبول نظام کمونستی تن در دهند ، کمونست ها این طریقه را مفیددیده اند و کسانی که از قبول این نظام انحراف می ورزند در مرحله اول « کوپون » نان آنها مصادره گردیده ووسیله رزق آنها از دستشان گرفته میشود تا از این دو طریق یکی آنرا انتخاب کند

۱ - حصول نان سیاه .

۲ - مرگ .

کمونست ها مالیاتی مترقی را بنام (نلوک) یاد می کنند ، کسانی که نتوانند چنین مالیات ما فوق قدرت را بپردازند ازطریق قانون مستوجب مجازات شدید دیده شده محکوم به مصادره همه اموال نقدی و جنسی می گردند .

هفتم : امحای ملکیت فردی و زمین های زراعتی تا زراعت و ملکیت همه تحت اداره حکومت قرار گیرد و در برابر حصول « کتابچه کوپون » برده و غلام آنها باشند و بنام دهقان و کارگر در زمین های دولتی « کولخوز » کار کنند ونتیجه زحمات خود را بکف باداران خود بگذارند و شعار دهند که حکومت از ما است و ترانه آزادی بخوانند .

(رابرت کانکویست) می نویسد (ترجمه از ممتاز) : (همین دشمن مدهش ، گرسنگی است که بسیاری از مردمی که در معدن طلا بحیث مجرم کار می کنند در انبار های پهلوی کمپ خاصتاً انبار های آشپزخانه در جستجوی دریافت کدام پارچه نان و یا استخوان قابل جویدن مصروف دیده میشوند ، آنها تقریباً دیوانه شده که هر که هر چه برایشان بگویند و یا ضرب کوتک خورند و لت و کوب شان نمایند امااز انبار ها دور نمیشوند .)

هشتم : استلاک کارگاه ها و فابریکه ها و تحت اداره حکومت قرار دادن از واجبات نظام کمونستی است .

نهم : استیلا بر تجارت وانحصار صادرات و واردات مطلب جان دار تری است که نظام کمونستی آنرا از حقوق مسلم خود میداند باین ترتیب حکومت برای خود حق میدهد تا تورید انحصار، احتکار ، و صادرات را از خود و حق خود گوید، حکومت میتواند به اعطای قرضه اقدام خود و یا موسسه را بمیان آورد مراکز توزیع اشیای استهلاکی براساس پارچه غلامی همه در دست حکومت است ولی منافع طبقات خاص ،درین نظام در صدر مقررات قرار داشته ، آنها کسانی اند که از زندگی آرام و منافع سر شار بر خوردار اند ، آنها الدکه مالک همه چیز پنداشته میشوند ، یعنی خانه ، قصر ، موتر، پس انداز ، بانکی ، ویلا ، تفریح ، سینما ، صحنه های بالت و رقص قو ، فاحشه، سیاست اداره ،دانائی،التاب و . . . . .

دهم : از میان برداشتن اخلاق فاضله و روی کار آوردن اخلاقی که نه خود ادعای شرافت و ناموس نماید و نی بکسی حق آنرا دهد که دعوی شرافت و ناموس کند ، برای اینکه اینگونه اخلاق از خصوصیت ها ی ویژهٔ نظام کمونستی است تا مصالح رهبران مراعات گردیده باشد .

یازدهم : اشاعهٔ اباحت جنسی و آزاد گذاشتن زنان و مردان از همه ضوابط عفت و مبادی انسانیت و امحای غرور و شرف از ضمیر مردم، همین مطلب است که در قانون روسیه برای مرتکب زنا اصلاً حکمی دیده نمیشود.

(مير من الينور ليپرک) یک کمونست سابقه دار که بگناه ترک رژیم کمونستی مجازات گردیده بود در کتاب خود که در سال ۱۹۵۰ در سویس بچاپ رسانیده در ضمن صدها قصه درد آور یکی هم در مورد زنان می نویسد :

(. . . . بصورت عموم زنان موردوحشت و تعجیز قرار می گرفتند یکی از جدید الورودان روزی وارد حمام زنانه گردیده مشاهده می کند که بهتعداد یک درجن عسکر بشمول قوماندان کمپ دربین صد ها زن عریان مصروف استحمام بودند وقتا موضوع را از رفیقش می پرسد ، جواب میدهد.

آنها پیش ازاین منحیث انسان‌پنداشته نمیشوند .

«گورا لینگ» به اصطلاح یکی از اشخاص ممتاز حزبی بود که بدون اجازه به کمپ نسوان آمد و شد داشت مرا به حمام زنانه دعوت کرد و گفت چیزهای برایم نشان خواهد داد که در حیات خود ندیده ام ، گرچه خودم در ابتداء انکار کردم اما نسبت ضعف اخلاقی بالاخره بدان موافقه نمودم .

به اطاق تبدیل کردن لباس وارد شدیم که در عین زمان اطاق سلمانی نیز محسوب می گردید . صدها زن عریان که سر های خودرا به این سو و آنسو خم کرده بود ند گاهی یکطرف وزمانی طرف دیگر خم می شدند تا موی قسمت های پنهانی بدن شان را مردان بتراشند ، این موتراشی (بطرز کمونیستی) نظر به اوامر اداری در هر ماه یکمرتبه بنا بر علت صحی صورت می گرفت ، دیدن این گروه زنها که گاهی یک پاوزمانی پای دیگر خود را بالای درازچوکی میگذاشتند تاکارسلمانی مردانه‌را سهل‌ترساخته‌باشند، درحالی که‌دیگران خاموشانه انتظار نوبت می کشیدند ، کاری بود وحشیانه و غیر انسانی نه تنها دیدن آن وجدان را تکان میداد بلکه نوشتن و خواندن ان نیز در جوامع انسانی اسباب خجالت را فراهم‌می سازد .

بعد از آن با یک خانم روسی که به السنه فرانسوی و انگلیسی حاکمیت داشت وازپوهنتون شنگهای تخصص‌بدست‌آورده بودملاقات نمودم و از این رویه که در حمام زنانه جریان داشت تنفر خود را اظهار نمودم ، موصوفه داستان خود را برایم چنین نقل کرد :

در وهلهٔ اول من از تراشیدن موی خود بدینطریقه و بدست مردان انکار ورزیدم ولی آنها مرا بزور گرفتند وموی همان‌قسمت‌های‌بدنم راکه باید پنهان باشد،تراشیدند ، بدین تفصیل که دو نفر عسکر دستانم را پشت سرم محکم گرفتند و دو نفر دیگر پایم را بزور از هم جدا ساختند ، حین تراشیدن پاکی سلمانی قسمت از بدنم را برید و از ان خون‌جاری شد، بناءلحظه از تراشیدن دست گرفتند ، اما بار دیگر مرا بدین طریق مجبور ساختند از همین جهت بود که به تکلیف اعصاب مصاب شدم و برای مدتی در شفاخانه بستر بودم و زندگی . . . . . .)

دوازدهم : دسته بندی ، مردم بدو طبقه :

الف : طبقه سیادت و زعامت یعنی کمونستها و کسانی که نظام کمونیستی را با همه وحشت آن پذیرفته و برای برافراشتن بیرق کمونیستی از همه چیز خود گذشته اند .

ب : طبقهٔ «نجس» یعنی کسانی که در حزب نیستند و یا تحت اشتباه قرار دارند که با کمونیستی سازگار نخواهند بود . .

سیزدهم:استیلای تام‌بر تعلیم‌وتربیه، کمونیست ها هیچوقت و برای هیچ کسی اجازه نمیدهند تا در نظام تعلیمی و تربیوی دست داشته باشند، لذا مدارس اسلام با همه‌اشکال تعلیمی ان ممنوع بوده وبهمین‌صورت نصرانی ها میتوانند به تدریس امور دینی و مذهبی خود بپردازند .

چهاردهم : نظام کمونیستی حکم می کند معابد دینی همه از میان برداشته شود مگر مساجد و کلیسا های که بحیث آثار تاریخی باعث جلب سیاحین گردیده بتواند و بتوانند اغراض سیاسی خود را واژگونه بمردم نشان دهند .

مساجد وکلیساهااکثر به‌نایت کلپ‌ها حمام‌ها ، سرباز خانه‌ها ، قهوه خانه‌ها وشراب فروشی‌ها تبدیل گردیده تا برای فحشاء سرپناهی باشد .

پانزدهم : تحکیم سیاست دکتاتوری واستبداد درهمه امور ، جز فواحش،

شانزدهم : بنیان گزاری شبکه های جاسوسی طوری که هر فرد ملت باید جاسوس باشند انها مکلف‌انداز مخالفین‌حکومت‌بزودترین

بقیه در صفحهٔ (۱۱۷)

په ژوندانه کې د ایمان نقش

ژباړن :
شهید محمد ولي (ثاقب)

« ایمان او نیکمرغي »

نیکمرغي د خوښونو هغه جنت دی چې ټول انسانان لا لمانځنه ورپسې گرځي او زیات قدر او ارزښت ور کوي له فیلسوف څخه ـ چې د فکر په لوړي څوکې ، او د ذهني مجردو ، مفاهیمو ، پهلوخرو کې ډوب وي ـ نیولې ، تر هغه امي او بې سواده پوړي چې د خپلې سادگۍ په ډیر یا کې ژوند کوي .

له هغه زمامدارانو څخه چې په خپلو لوړو ماڼیو کې ژوند کوي نیولې تر هغه بې وزله او نیستمن انسان پوري چې په ډیره ساده جونگړه کې شپې تیروي ، له دې ټولو څخه به داسې څوک ونه گورو چې د نیکمرغي په لټه کې نه وي او یا دا چې نیکمرغي ئې هدف وي په هغې باندې خوښ او راضي اوسیږي .

نیکمرغي څیري ده :

خو هغه پوښتنه چې له ډیرې پخوا زمانې څخه ئې خلک پک حیران پاتې کړي ، داده چې نیکمرغي څیري ده ؟ ډیرو زیاتو خلکو نیکمرغي په داسې ځایونو کې لټوي چې هغه ئې محل او ځای نه وي ، نو په دې ډول پیرته راگرځیدلي لکه څرنگه چې پهلویه پیدا کې د مرغلرو او لؤلؤ لټونکي تش لاس ، ستړي ، ستومانه ، څپلې ځان ، ویجاړه او په ماتو روحیاتو ، نا هیلې پیرته راگرځیږي .

هو ! د تاریخ په اوږدو اود زمانې په پراوږکې ډیرو خلکو مادي نعمتونه او ډول ډول شهوات او نااوړه حسي غوښتې تجربه او وازمولې ، خو هغو ټولو د سر په سترگو ولیدل چې یوازې دا شیان نشي کولی چې نیکمرغي منځ ته راوړي او تضمین ئې کړي ، او دا ډیره پیښیږي چې د مادي ژوندله لو روسائلو سره نوي مشکلات رامنځ ته شي .

آیا نیکمرغي په مادي شتو او تنعم کې دی :

داسې خلک ځ چې دا فکر ئې کولو ، او گمان ئې کاوه چې سعادت په بډاي او شتو د روزي په پراخي او د مال په ډیر والي ، او مادي نعمتونو په زیاتوالي او د ژوند په ارامي او اسودگي کې دی ، خو داسې ملکونه او دولتونه شته چې د خلکو د ژوند سطحه ئې ډیره لوړه او د خپلو هیوادونو د بچونو لپاره ئې هر ډول مادي وسائل ، لکه خوراکي شیان د څښلو شیان ، کالي ، کور ، د وړلو ، راوړلو ، وسائل ، او د ژوند نور ـ زینتي او اضافي شیان ـ برابر کړیدي ، خو بیا هم د مادي ژوند له دې وسائلو سره سره هغوي له بدمرغي او بدبختیا څخه نا لیښت کوي ، په ژوندکي تنکسه او ناخوښي احساسوي ، او د خپل ځان د نیکمرغولو

ده نورو لارو او چارو په لټه کی دی.

د « روزالیوسف » د مجلی د لیکنی د هیئت رئیس ـ په داسی حال کی چی هیڅ څرک دا مجله، له روحی اساساتو څخه د دفاع په تور نه متهمه وی، ـ څو کاله تر مخه یو اوږد مضمون په دوه مقالو کی د « جنت اهل نیکمرغه نه دی » تر عنوا ن لاندی خپور کړ، اودجنت له اهل څخه ده مقصد دسوید اوسیدونکی و، ځکه چی په داسی یوه لوړه سویه ژوند لری، چی تصور یی هم محا ل او گران ښکاری، هیڅ ډول ویره له بیوزلی او تنگسی څخه د ځوانی او زړښت په حال نشته، اوهمدارنگه د ژوند له نورو مصیبتونو، څخه کوم ډار وجود نه لری، ځکه دو لت د پرله پسی مادی مرستو په واسطی د ټولو افرادو ژوند تضمین کړی دی

او د هغه هیواد وگړو ته د بیوزلی او اقتصادی اړتیا له پلوه هیڅ کوم تشویش او ویره له ورغوزیږی د هر سویدی فرد لپاره له ملی عایداتو څخه په کال « ۵۲۱ » مصری پونډه چی د « ۵۲۱۰۰ » افغانیو ـ اندول راځی، تخصیص شوی، په هر میاشت کی « ٤۳۰۰ » افغانیو ته رسیږی.

د سوید ځانگړی سوسیالستی نظام د طبقاتی توپیرونو په له منځه وړلو، باندی له ډیری اندازی پوری بریالی شوی دی ځکه چی هغوی له یوی خوا په بډیانو باندی جگه مالی ایښی ده او، له بلی خوا څخه یی داسی ټولنیز تأمینات، او صحی او اقتصادی تنظیمونه را منځ ته کړی چی په نورو کی وجود نه لری

هر څوک چی د سویدتا بعیت لری، هغه د معاش، د رنځ په وخت کی د مالی مرستو، او د کار کولو د وسی د نه درلودلو په وخت کی، د نرخونو د لوړ تیا په وخت کی د مادی مرستو مستحق گرځی، او په همدی ډول د کور جوړولو په غرض او د ړندو لپاره خاصی او ځانگړ ی مرستی لری، چی دا ټولی مرستی نقداً ورکول کیږی، او په روغتونو کی د رنځونو علاج وړیا دی.

دولت د میند و لپاره خاصی مرستی لری چی د ماشو م د زیږیدنی په وخت کی ورکول کیږی اوهمدارنگه په رغتونو کی د ماشوم دصحت څارنه کیږی، او له مور څخه پرته یی، نور اضافی کمک هم ورسره کیږی. د نا وړه غیر مترقبه پیښو په مقا بل کی د افرادو تأ مین په دو لت اجباری دی.

دبیکاری په وخت کی دمرستی شرطونه،زیات اسانه اومساعد شرطونه دی چی تراوسه په نړی کی پیژندل شوی دی

دولت د ماشومانو لپاره داسی ټولنیزی مرستی او اسانتیاوی را منځ ته کړی چی تصور یی نشی کیدای، د هغو له جملی څخه د هر ماشوم لپاره تر شپاړس کلنی پوری په هر کا ل کی « ٤۰ » مصری روپۍ چی د « ٤۰۰۰ » افغانیو معادل گرځی او د ټولو لپاره په روغتونو کی علا ج وړیا دی، او ښونځیود زده کوونکو لپاره تر څوارلس کلنی پوری د رخصتیو په و خت کی خپلو ځایونو ته دتگ خرڅ ددولت له خزانی څخه ورکول کیږ ی، او د ټولو ماشومانو لپاره د مکتب تر سن پور ی، و ړ کتو ن نه جوړ شوی چی د ډیر لږ اجرت په مقابل کی د ماشوم څارنه او روزنه په غاړه اخلی.

زده کړه د مکتب په ټولو مراحلو کی وړیا او مجانی ده او همدا رنگه هغه کسا ن چی ما لی نیمگړتیاوی لری د دو لت له خوا اعاشه اواباته کیږی، او کالی ورکول کیږی، او هر زیار کش او ممتا ز زده کوونکی کولی شی چی دزده کړی په وخت د دولت له خزا نی څخه « ۲۵۰ » مصری پونډه چی د « ۲۵۰۰۰ » افغانیو معادل گرځی په ډیرو اسانو شرائطو او د لږ گټی په مقابل کی پور واخلی.

همدارنگه هغه څوک چی واده کوی، کولی شی چی « ۳۰۰۰۰ » افغانی له دو لت څخه د لږ گټی په مقابل کی پور واخلی او د پنځو کلونو په موده کی بیرته تری پوره کیږی.

د هغی مالیی دریمه حصه چی

د سوېډ ملت يې دولت ته ورکوي په تولنيز و کارونو کې مصرف کېږي، چې نېږدې ۸۰ په سلو کې يې نقدي مرستې تشکيلوي، او له ټولو وزراتونو څخه د ټولنيزو چارو د وزارت بودجه ډېره ده او په دوهمه درجه کې بيا دروزنې او زده کړې د وزارت بودجه زياته ده.

له دې مرستو او معنوتولو سره سره ـ چې هيڅ داسې نيمګړتيا نه وه چې هغه يې پوره کړې نه وي ـ دا ليکوال وايي چې خلک، په يو عمومي اضطراب او ناامنيت کې ژوند کوي، داسې ژوند چې له ډول ډول رنځونو او ناخواليو څخه ډک، او د اعصابو د ورانتيا او د ژوند د ګډوډۍ، شکايتونو، ناهليو، او ناخوښيو سبب شوېدی، او په نتيجه کې خلک له دې لعنتي او کړونو څخه ډک ژوند نه د «انتحار» او ځان وژنې په وسيله تښتي، څو پورې له روحي رنځونو او نفسي عذابونو څخه ځان وژغوري، له دې کبله په زرهاو انسانان ځان وژني.

په پای کې د مضمون ليکونکی د اسې نتيجه اخلي چې د دې ټولو بدمرغيو او بدبختيو عامل يو شی دی، چې هغه د «ايمان» له نشتوالي څخه عبارت دی، هر ډول ايمان چې وي.

امريکا چې د لوی شتمن هېواد دی، له هغو الوتکو سره سره چې له اورو څخه د پاسه ګرځي، او د فضائي پېچلو، تحقيقاتي بېړيو خاوندان دي، او سره، سپين زر له پاسه پې را اوېږي او له لښکي پړی را خوټېږي بيا يې هم لا تر اوسه د خپل هېواد د بچو نو لپاره واقعي نيکمرغي نه ده را منځ ته کړې، لکه څرنګه چې د هغوی خپل يو پوهونو چې داسې وايي: په نيويارک کې د مرغيو او شقاوت په ناوړه حال د «مادي» ژوند ښائسته پرده پر ته ده.

او دې بختي ته د ختيځ او لويديځ هغو پوهانو چې رڼو ستر ګو او بصيرت او پوهې خاوندان دي اشاره کړې د مثال په توګه له ختيځيانو څخه پياوړی پوه او لوی شهيد «سيد قطب» ق چې په خپل «هغه امريکه چې ما وليدله» نومي کتاب کې يې دی بدمرغيو ته ګوته نيولې ده،

وله لويديځيانو څخه يو فرانسوي اديبه ښځه «فرانسواز ساجان» نومې ده چې دوه ځلې يې نيويارک ته سفر کړی، او بيا يې يو کتاب وليکه، چې په هغه کې داسې وايي: «نيويارک په انسان باندې زيات فشار راوړي هغه داسې يو ښار دی چې زړه يې د اوسېدونکو له زړونو څخه په ډېر ګړاندیتوب ښوريږي، او په حقيقت کې هغه مشکله چې د نيويارک اوسېدونکي ورسره مخامخ دي، يوه عاطفوي مشکله ده، د دې عجوله او مړاوا امريکايانو ـ په ټولو اندامونو او غړو اور ګونو کې نورموينه غورزنګ وهي، او ټول خپل وخت په تسلي لرونکو کارونو کې مصرفوي ذوی زيار باسي چې خپل وخت ضائع نه کړي خو بيا هم پک حيران وي چې له هغه څخه په څه ډول ګټه واخلي او استفاده ترې وکړي»

په همدې ډول کله چې استاد «کولن ولسون» د نيويارک د مادي ژوند پرمختګ ستائي، بيا داسې وائي چې «د مادي پر مختګ په بدبختي او شقاوت باندې پسېره يوه ښائسته پرده ده»

له دې کبله د مال او شتو ډېرښت نېکمرغي نه ده، او نه د هغې په تحقق کې لومړنی اساسي رکن ګڼل کېږي بلکه ډېره داسې پېښېږي چې د مال ډېروالی، خپل څښتن ته نوي مشکلات او پرابلمونه ايجاد کړي له همدې سببه خدای پاک د منافقانو د يوې ډلې په هکله داسې فرمائي: ـ **فلاتعجبک اموا لهم ولا اولادهم انما يريدالله ليعذبهم بها في الحياة الدنيا** ـ ای محمد ﷺ! تا د منافقانو مالونه او اولادونه په تعجب کې ونه غورزوي، ځکه زه غواړم چې هغوی دنيا په ژوند کې هغه مالونو له اولادونو ورېږوم او په عذاب يې کړم.

دلته مراد له عذاب څخه هغه روحي تکليفونه، مشقت، ربړول

رنګارنګ رنځونه ، دی چی منافتان په دی فعلی او حاضر دنیوی ژوند کی پی اخته کیږ ی ، او دا هغه ځیز دی چی مونږ یی په هغه کسانو کی د سر په سترګو ، ګورو ، چی دنیائی ګټی او مال یی خپل لوی هدف ، او وروستنی پوهه او آخرنی هیله ګرځولی وی دارنګه انسانان د تل لپاره ، په روحی‌رنځ اخته او مړ ژوانده روحیاتو شپی اوورځی تیروی، چی نه په‌لږ شی ئی قناعت راځی او نه یی په ډېرو ځیزونوسترګی مړیږی.

په یو حدیث کی چی انس«رض» یی له پیغمبر ﷺ څخه روایت کوی د داسی رنځورو نفسونو او معذب روحیاتو تصویر رسم کړای شوی لکه څرنګه چی فرمائی : **من کالت الاخرة همه جعل‌الله غناه فی قلبه ـ وجمع له شمله‌وآتته الدّنیا وهی راغمة ومن کالت‌الدنیا همه‌جعل‌الله فقره بین عینیه وفرق علیه شمله و لم یأته الدنیا الاماقدر له** ـ د هر چا چی اساسی هدف اخرت وی خدای پاک ـ هغه‌د زړه له‌پلوه غنی کوی اوبدایی دده په زړه کی وراچوی ، او خاطر جمع کوی یی ، او د نیا ورته په داسی حال کی چی ناخوښه وی ورځی او هغه چا چی همت په دنیا ګمارلی وی ، خدای پاک یی فقر او بیوزلی په دواړه سترګو کی ورته وراچوی ، او خاطر یی ګډ وډ کوی ، او دنیا ورته نه راځی مګر هغه چی ورته مقدره شوی وی » ډیر بد او زیات سخت دنیوی عذاب لکه څرنګه چی ابن قیم وایی ، عبارت دی‌له پریشانی د خاطر او ناکراری د زړه څخه او دا چه سترګی یی وګی وی او بیوزلی فقر یی دواړه سترګو ته ولاړ وی او تل ځان ورته خوار او بیوزله ښکاری که چیرته د دنیا سلطان د هغی په مینی مست نه وای ـ هرو مرو به یی له‌دی دردوونکی عذاب‌څخه تښتاری جګی شوی وای ، او فرادونه به یی ختلی ؤ سره له دی هم یو شمیرزیات یی همدا اوس له لاسه ګوکی وهی، او شکایت کوی ،

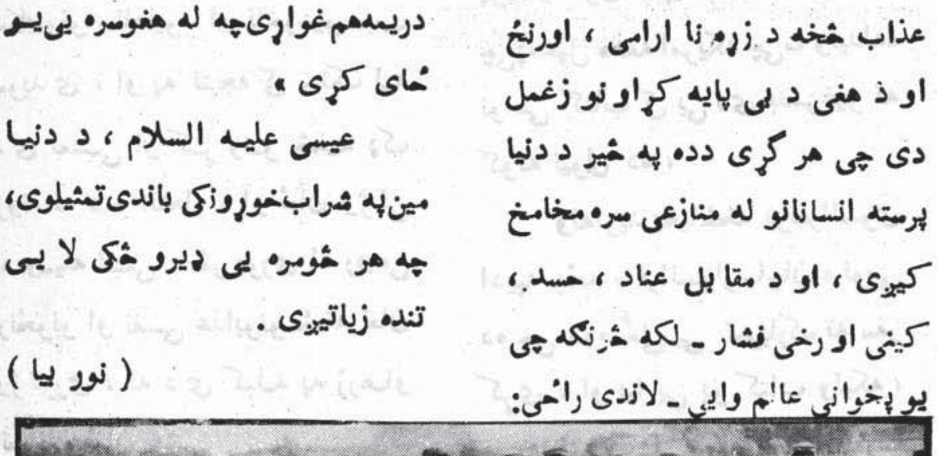
نو د دنیې ی له یو ی نو عی عذاب څخه د زړه نا ارامی ، اورنځ او ذ هغی د بی پایه کړاو نو زغمل دی چی هر ګړی دده په ځیر د دنیا پرسته انسانانو له منازعی سره مخامخ کیږی ، او د مقابل عناد ، حسد ، کینی او رخی فشار ـ لکه څرنګه چی یو پخوانی عالم وایی ـ لاندی راځی: هغه‌ځوک ، چی دنیا یی خوښه او له هغی سره مینه لری ، خپل نفس دی د مصیبتونو او ناکراریو لپاره چمتو ، او په هغو باندی معتاد وګرځوی »

او د دنیاله‌مینه‌لرونکی سره‌دا دری شیان ملګری وی ، دائمی غم ، تل ستړیا ، او دامی حسرت چی پای نه لری او نه قطع کیږ ی، او دا ددی له‌خاطره دی چی‌هغه هرځومره چی د دنیا مال او متاع جمع لا یی نوره تلوسه او حرص ورته زیاتیږی ، لکه څنګه چه په حدیث شریف وایی :

لوکان لابن آدم و ادیان من ذهب لابتغی لهماثالثاً « که چیرته بنی‌آدم ته دوه کندی‌له زرود کی شی‌هرومرو دریمه‌هم‌غواړی‌چه له هغوسره یی‌یو ځای کړی »

عیسی علیه السلام ، د دنیا مین‌په شراب‌خوروونکی باندی‌تمثیلوی، چه هر څومره یی ډیرو څکی لا یی تنده زیاتیږی .

(نور بیا)



نویسنده: مولانا مودودی
مترجم: عبدالقدیر «فطرت»

اقتصاد اسلامی

مشکل اقتصادی انسان و راه حل اسلامی آن

امروزه در میان ملت ها و قومیت ها و در مجموع تمام دنیا آنقدر که به‌مسایل اقتصادی اهمیت داده میشود. شاید قبل ازین گاهی بطور نمایان این اهمیت راحایز نه بود. کلمهٔ «بطور نمایان» را ازین لحاظ استعمال نمودم که انسان ها درطول تاریخ از مسایل اقتصادی و نیازمندی های معاش خویش گاهی غافل نبوده اند وکم و بیش به آن توجهی داشته اند ولی چیزیکه قابل توجه است و اقتصادیات را در حد بالائی بر جسته نشان داده است عامی است تحت نام اقتصادیات با کتب ضخیم و پر حجم و اصطلاحات گیچ کننده و ادارات بزرگ و پر رونقی که در پی ترویج آن دست اندر کار فعالیت است. بر علاوه گسترش روز افزون نیازمندی های روزمره انسان و پیچیده تر شدن طرق اکتساب و فراهمی آن عواملی است که بر لزوم و شهرت آن بیشتر از پیش میافزاید.

بنا بر عوامل فوق اکنون اقتصادیات محل کاوش ها، تحقیقات و بحث های وسیع و عالمانهٔ واقع شده است که بقیه جوانب زندگی انسان را سراسر تحت الشعاع قرار داده است.

مگر جای تعجب اینجاست موضوعی که اکنون نقطهٔ توجه کاوشگران ومحققین تمام دنیا قرار دارد، بجای آنکه سهل و قابل درک شود. روز بروز بغرنج شده و معما گونه نمود اختیار می کند.

اصطلاحات ضخیم و پندیده اقتصادی و موشگافیهای عالمانه اقتصاد دانها تا آنحد مردمان عادی را وحشت زده ساخته است که بیچاره ها باشنیدن بحث های فنی آن از تمام توقعات و آرزوهای زندگی مایوس میشوند و همه راه حل های ممکن برای مشکلات اقتصادی خویش را مرادف با ناکامی می انگارند. طوریکه بیماری با شنیدن اصطلاح ورم کرده و پندید لاطینی از زبان داکتری، طوری در وحشت و هراس فرو میافتد که تصور می کند دگر دردش را چارهٔ جز خداوند (ج) وجود ندارد حال آنکه اگر از غلاف این اصطلاحات نگران کننده وبحث های فنی بیرون بیائیم و مسئله را در هیکل واقعی آن ملاحظه کنیم مباحث اقتصادی به آسانی میتواندذهن نشین گردد و در بررسی پهلوهای مختلف راه حل های ارائه شدهٔ امروزی نیز نیازی به آنقدر وقت وصعوبت گرائی نیست وبر علاوه در فهم صورت درست و فطری و راه حل معقول و منطقی آن نیز گره نا کشوده باقی نخواهد ماند.

فتنهٔ جز و پرستی:

علاوه از پیچیدگی ها و عقد فزونی‌های اصطلاحات فنی، چیزی دگریکه بر ابهام و پیچیدگی این علم افزوده است اینست که سیستم اقتصادی را که در حقیقت جزء از یک کل و بخشی از مجموعهٔ نظام زندگی انسان است این مجموعهٔ مرتبط ولایتجزی را جدا ساخته و آنرا منحیث یک مسئله مستقل تحت مطالعه قرار داده‌اند. و رفته، رفته این اشتباه آنندر امتداد پیدا کرد که مسائل اقتصادی را بحیث مجموع سیستم قلمداد کردند و آنرا بر تمام اطراف و خوانب حیات انسان حاوی دانستند.

این اشتباه بمراتب بزرگتر از اشتباه نخستین است که در نتیجه‌آن باز گشائی این گره را محال و نا ممکن ساخته است.

مثال این بیراهه روی به آن میماند که جراح متخصص جگر مسائل مربوط بجگر را از سایر جهاز های بدن مجزا ساخته و سپس جگر را فقط جگر ببیند و درین مسیر آنقدر افراط نماید که جگر را نه تنها جگر بلکه آنرا مجموع بدن تصور کند.

حالا باید دقیقاً غور نمود که اگر تمام مسائل مربوط بصحت انسان را فقط جگر و معلومات مربوط بجگر فرض کنیم و برای علاج آن فقط از همین راه وارد شویم. تاچه حد مسله راحاد وبغرنج ساخته ایم؟ و انسان بیچاره ایکه ببماری دیگری دارددر چه مصیبتی مبتلا خواهد شد؟

پس روشن است که اگراقتصادیات رااز پیکر مجموعهٔ علوم انسانی جدا ساخته باز آنرا سراسر هکل علوم و مدنیت انسانی وکلید حل همه مشاکل بپنداریم پنداریست خطا و جز سر گشتگی و حیرانی حاصل ببار نخواهد آورد.

فتنهٔ متخصصین خصوصی نیز یکی از بزرگترین فتنه های دوران معاصر است

که بر اثر آن توجه انسان به مجموع زندگی و مسائل مربوطه به آن روز بروز ضعیف تر شده میرود. و انسانها لعبهٔ شده اند در دست متخصصین یک چشم علوم و فنون امروزی، فردی که متخصص طبعیات است میخواهد تمام معمای کائنات را فقط بر مبنای طبعیات حل نماید.

عده ایکه در جاده علوم نفسیات سیر کرده اند. آرزو دارند که کلیهٔ فلسفه حیات را در چار چوب تجربات ومشاهدات جسمی مرتبت نمایند.

توجهٔ عدهٔ بطرف صنفیات مرکوز شده است و آنها میل دارند ثابت نمایند که تمام پهلو های حیات انسان بر محور شهوت و غریزهٔ جنسی میچرخد.

وحتمی بنظر آنها تفکر مربوط بخداوند نیز از همین طریق وارد ذهن انسان شده است.

کذا کسانیکه غرق مطالعهٔ اقتصادیات اند براین نکته تأکید دارند که تنها اقتصاد اصل است درست و ریشه و بقیه تمام جوانب زندگی شاخه های این اصل اند در حالیکه حقیقت چیز دیگریست.

و برین گرایش ها و شاخه روی ها قطعاً وفق ندارد و همه را جزء یک کل میشمارد که هر یک در آن مقام بخصوصی دارد و اهمیت هرکدام نظر بموقعیت آن تعین میشود.

آری: انسان دارای جسمی است که کلاً ما تحت قوانین طبعی است. و ازین لحاظ انسان میتواند موضوع مطالعه علوم طبعی گردد ولی او تنها و تنها کالبد خالی و پیکر بیروحی نیست که صرف در محدودهٔ علوم طبعی خلاصه شود.

همانطوریکه موجودی است ذی حیات و قوانین حیات بر وجود او حاکمیت دارد و از این طریق میتواند موضوع بحث بیولوژی یا علم الحیات قرار گیرد.

ولی زنده جان بودن تنها خصیصه حیات او نیست که محض از دریچه علوم حیوانی مطالعه شود.

انسان بخاطر تأمین بقا و ادامهٔ زندگی اش به خوراک، پوشاک و مسکن نیاز دارد و ازین لحاظ علم، و اقتصاد میتواند حاوی بخش عمده حیات او گردد.

اما نباید اشتباه کرد که صرف خوردن پوشیدن و خانه ساختن تتمه حیات اوست و لذا باید فقط اقتصاد یات مبناء زندگی او قرار گیرد.

انسان برای بقای نسل خود در صفحهٔ ارض، به تولد و تناسل هم نیازمند است و برای نیل به آن میلان عظیم جنسی وجود او را فرا گرفته است و ازین نگاه علوم صنفی یا جنسی نیز بخش از زندگی او را در بر گرفته است.

اما باید توجه داشت که او محض آله نسل کشی نیست که وجودش را فقط با عینک علوم جنسی تحقیق وبررسی کرد.

انسان دارای نفس میباشد که در آن قوتهای مختلف شعور و ادراک و نمونه های گوناگون جذبات غرایز و خواهشات وجود دارد.

و بر پایه این استدلال نفسیات بر ساحه وسیعی از وجودش سایه گسترده است. اما این بر آن معنی نیست که او سراسر هیکلی است نفسانی و غریزی و باید نفسیات محک زندگی و کالبد حیات او شناخته شود.

معهذا انسان یک موجود متمدن و اجتماعی است، تنهائی را نمیپسندد و دوست دارد که در پهلوی همنوع خود زیست نماید.

لیکن متمدن بودن خلاصه وجود او نیست که بر مبنای آن ماهرین علوم مدنی گرد هم آیند و برای آن ظابطهٔ حیات بسازند.

و بهمین شکل انسان یک موجود ذی عقل است که به مقتضای آن پا از حیطه محسوسات فراء میگذارد و در طلب ماورا معقولات میافتد تا به طمانیت عقلی دست یابد، لهذا علوم عقلی جوابگوی کاوشهای عقلی اوست و نیاز عقلی او را تا حدی اشباع میکند. اما نباید ازین حقیقت فرار کرد که او تنها عقل نیست که فقط در روشنائی استدلالات عقلی برایش لائحه زندگی ترتیب دهیم طوریکه انسان یک وجود اخلاقی و روحانی نیز هست که امتیاز نیک و بد و زشت و زیبا و داعیه خروج از تنگنای محسوسات و معقولات و وصول به کنگره های متعالی «حقیقت یابی» و «رشد» را بمیزان وسیعی در خود به عاریت دارد.

و بر اساس این نگرش، روحیات و اخلاقیات پاسخ ده نیاز های مبرم روحی اوست، بی جهت خواهد بود که او را سراپا اخلاق و روح تصور کنیم، اخلاقیات برنامه حیات او گردد.

اصولاً انسان مالک همه این خصوصیات است و بیک وقت همه را در بر دارد و در یک اسم با تمام این پدیده ها روابط نا گسستنی برقرار مینماید و بر علاوه او با مجموع این شاخص ها و ممیزات و وجود های متنوع و گونا گون خود بالنوبه جزئیست از اجزای کائنات بزرگ قوانین و ضوابط زندگی انسان نمایانگر حیثیت و موقعیت و در پیکر عظیم کائنات است تا در پرتو آن تشخیص دهد که محیث یک جز در رابطه با یک کل چنان بفعالیت آغاز کند.

مهمتر از همه انسان ناگزیر است که هدف اساسی زندگی اش را تشخیص دهد که دقیقاً رشتهٔ است معجون و سردر خورده و در میان این همه جنجال ها و حوادث گرد برداشته و نا بدید شده است تا با تبعیت از آن سیر زندگی را بپیماید و برای نیل به آن تلاش و مساعی بخرچ دهد.

در دو مسئله اخیر سوالات بنیادی زندگی انسان در روی زمین مطرح است که بر مبنای آن فلسفه حیات اعمار می گردد در تحت این برنامه، علوم مربوط به طبعیت و انسان هر یک در حدود اختیارات و ساحهٔ کار خود به کاوش و تحقیق میپردازند و از پیوند ها لائحه عمل و برنامه زندگی انسان مرتب میشود و چرخ زندگی بحرکت درمیآید.

بدیهی است که اگر بخواهیم مسئلهٔ از مسایل مربوط بحیات را بفهمیم، راه درست این نیست که ذره‌بین «مایکروسکوب» بچشم بگیریم و محض پیرامون مسئلهٔ بخصوصی تحقیق و مطالعه نماییم و از بقیه وجود غافل بمانیم و یا بطور تعصب آمیزی مطالعات مربوط به یکی از شعبات حیات را بر تمام پهنه حیات تعمیم بدهیم بلکه برای فهم درست و سالم بایستی با

دید غیر متعصبانه مجموع زندگی را از نظر گذشتاند.

همچنان اگر در زندگی سرخوردگی و عدم توازنی بمشاهده می رسد و ما برای ترمیم آن قدم به پیش میگذاریم نباید ازین قاعده پا بیرون نهیم و مسئلهٔ واحدی را جریان مجموع حیات تصور کنیم و نظام هستی‌را مبرا ازآن بگردش در آوریم زیرا درین اقدام هم به اشتباه خطرناکتر از قبل مبتلا خواهیم شد.

و در نتیجه شکستگی و عدم توازن فزونی خواهد گرفت. راه درست آن خواهد بود که با نگاه مستقل و دید خالی از تعصب تمام قضایای مربوط بحیات را از اصل آغاز و تا شاخه ها ادامه بدهیم و بعد ببینیم که خرابی در کجا و از چه نوع است.

بدون شک موانع و مشکلاتی که امروز در راه فهم دقیق مسائل اقتصادی و راه حل مشکل اقتصادی وجود دارد ناشی از مطالعات محدود و چاینل شد؛ عدهٔ است که با اغراق و مبالغه مسائل اقتصادی را عنوان کل حیات میدهند. و برخی هم تا آنجد بساط مبالغه را پهن میسازند که اقتصادرا تهداب همه دارومدار زندگی، فلسفه حیات، اخلاق تمدن و معاشرت می دانند در حالیکه اگر فقط اقتصاد اساس همه برنامه زندگی قرار داده شود، اصولاً فرقی میان اهداف زندگی انسان و مقصد حیات نرگاوی وجود ندارد که تمام مقاصد و غایات حیات او را خوردن گیاهان سبز وخرم و تنومندی بدن تشکیل میدهد حیثیت آن فقط آنست که جناب!! چوندهٔ آزادیست در چراگاه عالم. مبرهن است که با غلب آمدن نقطه نظر معاشی و اقتصادی بر دایره سایر علوم مانند اخلاقیات روحیات، معقولات، علوم مدنی و نفسی و غیره، خطرات مهلک و عدم توازن شدیدی بنیان کلی حیات لاحق میگردد زیرا تأثیر این غلبه جز آن نخواهد بود که اخلاق و روحانیت بقای نفس پروری و ماده پرستی اختیار کند و معقولات به ماکولات تبدیل شود، علوم مدنی و عمرانی بجای ترتیب حقایق عمرانی، شیوهٔ استفاده های نا درست و مشاغل نا مشروع را اختیار کند. و در علوم انفسی از انسان محض بصفت یک حیوان اقتصادی و شکم پرور مطالعه بعمل آید: آیا ستم بالا تر از این وجود دارد که بر بشریت مظلوم روا داشت؟

ریشهٔ اصلی مشکل اقتصادی:

اینک با رهائی از زنجیر اصطلاحات پیچیده و مغلق فنی اگر از راه ساده و آسانی بمشکلات اقتصادی انسان نظر افگنیم

مسئله صرف اینقدر خواهد بود که با حفظ رفتار تمدن و سریع بیشتر آن چگونه باید ضروریات زندگی انسان ها را تدارک دید و در جامعه هر شخصی را مطابق استعداد و قابلیت آن موقع رشد و ترقی داد تا در پرتو آن بکمال مطلوب دست یابد وشخصیت اش را تا حد ممکن بمدارج عالی تکامل برساند.

در ازمنه قدیم مسائل اقتصادی انسان تقریباً شبیه حیوانات بود و نهایت سهل و آسان می‌نمود. طوریکه امروز در زمین خداوند برای تمام مخلوقات وسایل زندگی و اسباب روزی بمقدار وافری وجود دارد و هر مخلوقی در تلاش رزق میافتد و پیوسته ازین خوان صرف میکنند، نه کسی در رزق زنده جان دگر محدودیتی آورده میتواند و نه زنده جانی مجبور به پرداخت قیمت اشیای مصرفی خود میباشد، انسان هم در طلب روزی و اسباب معشیت خویش، تا حدی زیادی شمول همین قاعده میشد و از گیاهان و ذخایر طبیعی چه در شکل میوه و چه در صورت شکار حیوانات، استفاده می کرد. تا سرحدیکه در پوشش بدن نیز از آنها کار میگرفت و جائیکه موقع میافت محل برای رهایش و سرپناه، برای خود تیار مینمود.

اما باید دانست که برنامهٔ خلقت انسان مقتضی این نیست که او تا عرصه های دراز بر این حال باقی بماند و محض حیوان علف خوار و شکاری جلوه کند. خداوند ضمیر آدمی را مملو از داعیات و تمایلات فطری ساخته است که در هر زمان با انفرادیت و تنها گزینی سر نفرت، در پیش گیرد و بسوی اجتماعیت گرایش و میلان پیدا کند و باقدرت صنعتی خارق‌العادهٔ خویش از منابع طبیعی استفاده بهتر نماید غریزه فطری زن و مرد و زیست با همی آنها، نیازرشد اطفال به پرورش پدر و مادر محبت سرشار انسان با همنوع، محبت شدید انسان به خویشاوندان و نزدیکان وغیره از جملهٔ عواملی است که فطرت برای مجبور نمودن انسان بسوی زیست جمعی و حرکت در مسیر اجتماعیت، در رگ و خون او خمیر نموده و در آمیخته است.

همچنان عدم قناعت انسان به وسائل و منابع خود او و تهیهٔ غذا از طریق زراعت، عدم رضائیت به ستر گیاهی و تهیه لباس از راه ارتقای صنایع، و عدم اطمنان به غار ها و پناه گاه های طبیعی و اعمار مسکن و عدم اکتفا به وسائل و آلات جسمی برای رفع ضروریات و حوایج روزمره و ایجاد صنعت ها و وسائل از آهن و چوب وغیره، اینها و ده ها تمایلات مثبت دگر نیز از شهکارهای فطرت در وجود انسان است و نتیجه لازمی و منطقی آن این است که او در جهت تمدن گام گذاود. پس اگر انسانها متمدن شده اند گناهی نکرده اند. بلکه مطابق تقاضای فطرت و منشأ آفریدگار خود عمل نموده‌اند.

چیزیکه از هر حیث قابل اهمیت است آنست که در آغاز و پیدایش تمدن چند چیز ناگزیر وجود داشت و سیر تمدن لازم و ملزوم این موارد و جزء لاینفک آنها بوده است!

یکی اینکه ضروریات انسان روبه فزونی میرفت و افراد به تنهائی نمیتوانستند تمام مایحتاج خود را فراهم کنند ضرورتهای یک فرد متعلق به دیگران و نیاز مندیهای دیگران وا بسته به او بود.

دوم اینکه سیر مبادله نیاز مندیهای حیات آغاز گردید و رفته رفته واسطهٔ معینی برای مبادله اشیا مقرر گردید.

سوم اینکه وسایل تولید اشیای مورد نیاز و وسایل حمل و نقل بحد قابل ملاحظهٔ اضافه میشد و انسان بابکار گیری قدرت ابتکار از هر چیزی جدیدی که در ذهنش خطور میکرد استفاده بعمل میاورد.

چهارم اینکه انسانها اطمینان حاصل کردند که کالاهایرا که خود در اثر زحمت بدست آورده اند، وسایلی را که بالای آن

کار میکنند ، زمینی را که در آن خانه آباد کرده اند و محلی را که برای پیشه انتخاب نموده اند و غیره تماماً در قبضهٔ تسلط آنها باقی خواهد ماند وسپس بکسانی منتقل خواهد شد که نسبت به سایرین به او نزدیک تر اند و دست فطرت در سوق و گسیل انسان در شاهراه تمدن فعالانه دخیل است وپیداست که درهمه این احوال کسانیکه ایجاد شغل ها ، خرید وفروخت تعین قیمت ها ، ارزش و اعتبار مبادلهٔ پول معاملات و داد و ستد های بین المللی اختراع و سایل جدید تولید یا عوامل تولید و استعمال مؤثر آنها ، حقوق ملکیت و قانون و راثت و غیره همه و همه از منقضیات فطرت انسانی بوده و بکارگیری هیچ یکی جرم و اشتباه نیست که از آن توبه صورت گیرد ، همزمان با نشو ونمای تمدن اینهم لازم بود که :

۱ - برعلاوه بنابر تفاوت و اختلافی که خلقت در وجود انسانها بودیعت گذاشته است افرادی توفیق یافتند که بیشتر از اشیای مورد ضرورت ایشان کالا و ثروت تولید نمایند و اما عدهٔ دیگر موفق نشدند که حتی مواد مورد نیاز خود را هم تولید نمایند .

۲ - بنا اصل قانون وراثت ، عدهٔ در موقعیت خوبی قرار بگیرند و عدهٔ دیگر در عالم کمبود و بی وسیلگی در کار زار حیات قدم گذارند .

۳ - بنابر عوامل طبیعی در هر جامعه افرادی وجود داشته باشند که صلاحیت اشتراک در کار های تولید و سهم گیری در مبادله اسباب و وسایل زندگی را نداشته باشند ، مثلاً اطفال ، پیر مردان بیماران معذوران و غیره .

۴ - عدهٔ کار فرما و عدهٔ کارگر و عدهٔ خدمت نصیب و تودهٔ خدمت گذار بار بیایند و علاوه از صنعت ، زراعت و تجارت آزاد ، رژیم نوکری و مخدوم سالاری و صورت بندی های از حاکم و محکوم نیز وجود داشته باشد . اینها همه بجای خود مظاهری ازتمدن بشری و پهلوهای مختلف آنست و حدوث این صورتبند یها هم گناه و خطا محسوب نمیشود تادر فکر پرهیز از آن بر آئیم . بلکه مفاسد و خرابیها بیشتر از پهلوهای دگر تمدن ظهورمیکنند . که تاکنون ناشناخته باقی مانده و بسیاریها بعلت عدم دست یابی به آن در گمراهی و شگفت فرورفته اند و بنادانی گاهی مالکیت شخصی و زمانی عامل پول لحظهٔ عدم مساوات فطری انسان و حتی گاهی خود تمدن را بتار ملامت می بندند. اساساً این شیوهٔ برداشت تشخیصی است غلط و راه حلی است خطا و بی بنیاد .زیرا جلو گیری از تغیرات و تکامل مدنیت ها که عیناً مطابق مقتضای فطرت بشری نیز صورت می گیرد صورتها و تفاوتهای که در اثر این تمدن ها در جامعه پدیدار می شود اصولاً نتیجهٔ معکوس خواهد داد کوششی است بی ثمر ، و بجای فلاح ، نقصان و تباهی در بر دارد اصل و ریشهٔ مشکل اقتصادی انسان این نیست که سیر ارتقائی تمدن را بایستی متوقف سازیم و یا مظاهر طبیعی و فطری آن را تبدیل نمائیم ، بلکه اساس مسئله در آنست که با حفظ رفتار تمدن ظلم و بی انصافی را چگونه در اجتماع ریشه کن کنیم و این منشأ فطرت را که باید بهر مخلوق رزقش رسانیده شود چسان پوره سازیم ؟

و موانع موجود را که بر اثر آن قابلیت ها و استعداد های فوق‌العاده انسانها صرفاً بخاطر فقدان وسایل و امکانات مادی ضایع میشود چطور از سر راه اجتماع بدور فگنیم .



علت اصلی فساد در سیستم اقتصادی :

اکنون نوبت آن رسیده است که علل و عوامل اصلی فساد و نوعیت آنرا در سیستم اقتصادی از نظر بگذرانیم :

نقطهٔ آغاز خرابی و فساد در نظام اقتصادی عدول خود خواهی و خودغرضی از حد اعتدال آنست . طوریکه این غریزه در اثر بقیه نا بسامانیهای اجتماعی و روائل اخلاقی و ضمناً نظام فاسد سیاسی رشد میکند و به نقطه اوج خود میرسد وبعداً درسایرشئون اجتماع تأثیر میافکند تاحدیکه تمام سیستم اقتصادی رابخرابی میکشاند وبر سایرجوانب وشعاب حیات اثرسمی میگذارد چنانچه قبلاً بیان نمودم مالکیت شخصی و بر تری اقتصادی افراد نسبت به یک دگر عامل هیچ نقص و خرابی نیست و در ضمن از مقتضیات فطرت نیز میباشد و اگر تمام صفات اخلاقی انسان در یک تعادل و توازن دایمی فرصت کار پیدا میکرد و در خارج هم نظام سیاسی مؤثری میبود که با قوت و نیروی سالم مصروف پاسداری از داعیه عدل و انصاف میبود. کوچکترین فسادو ورشکستگی درآن پیدانمیشد مگر چیزیکه آنرا به فساد سوق داده است و سبب پیدایش خرابی های بی شماری در آن گشته است این است که افرادیکه دارای وضعیت بهتر اقتصادی هستند بهخودغرضی تنگ نظری ، بد اندیشی ، بخل ، حرص بددیانتی و نفس پرستی مبتلا میشوند .

شیطان به آنها این تصور را می دهد که برای اشیاء و وسائلی که زائد بر ضروریات اصلی شماست و شما در آن حقوق مالکانه دارید دو طرز مصرف که معقول ترین و صحیح ترین طرز مصرف است وجود دارد :

یکی اینکه از آن در راه آسایش ، آرایش تفریح وخوشگذرانی های فردی باید استفاده کنید و دوم اینکه آنرا در راه کسب و ازدیاد وسائل و ثروت بیشتر بکار گیرید ، و ازین طریق خود را آقا و خدای مردم بسازید .

استاد جلا وطن

جامعهٔ اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

لایلاف قریش. ایلافهم رحلة الشتاء والصیف. فلیعبدوا رب هذالبیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف.

«به خاطر الفت گـرفتن قریش. الفت ایشان سفر زمستان و تـابستان است. پس باید پرستش کنند پروردگار این خانه را که طعام داد، ایشانرا از گرسنگی و امن‌ساخت ایشانرا از ترس.»

بیشتر مفسرین آغاز این سوره را به اخیر سورهٔ «فیل» که قبل از آن آمده است، ارتباط میدهند که میگویند، اصحاب فیل بواسطه سرکوب شدند که تا حرمت خانه کعبه حفظ شود و زمینه آرامش و الفت قریش فراهم آید تا بواسطه سفرهای تابستانی و زمستانی به شام و یمن به تناسب تغیر آب‌وهوا در تابستان و زمستان، به کسب وکار تجارت بپردازند و بواسطه شغل‌وتجارت در نعمت و رفاه به سربرند و به پاس آن باید خدای خانه را بپرستند کـه ترس و گرسنگی شانرا به امن و رفاه تبدیل کرد.

و چون هدف ما همانطوریکه که از عنوان این مطالب پیداست، ارائه طرح گونه ازجامعه اسلامی است، میخواهم بـدون ورود به مطالب مقدماتی ویژه گیهائی اسلامی را در روشنائی این سورهٔ مبارکه شرح و توضیح نمایم.

در باره نظام‌اقتصادی‌اسلام‌ونظام حکم‌در اسلام‌مطالبی زیاد باتحلیل‌های مختصرو احیاناً مفصل، نوشته شده اما راجع به جامعه اسلامی و یا مجتمع‌اسلامی‌بحیث یک کل کمتر مطالبی تحریر شده واگر هم شده ممکن کافی و شافی نباشد.

در حقیقت نظام مالی و نظام حکم در اسلام جزئی از نظام مجتمع اسلامی بحیث یک کل است. که اگر نظام حکم را از نگاه هدف آن مطالعه نمائیم هدف آن همان آمن است. و همانطور اگر نظام مال را از نگاه هـدف آن مطالعه نمائیم هدف آن همان رفاه است و این هر دو نظام در واقع بخاطر رهائی از ترس وگرسنگی است که درین سوره مبارکه هر دو هدف یکجا وبحیث اجزا در یک کل معرف شده است که جزئی از جامعه را تشکیل میدهد.

اما آنچه که جوامع امروزی را به عنوان شاخص معرفی میکند و علامت ممیز جوامع است همین دومطلب است که یکی امن است و دیگری رفاه است کـه به طور فشرده اگر مطالعه نمائیم مدعیان جوامع سوسیالیستی‌عقیده دارند که در جامعه آنها گرسنگی وجود ندارند «غذا، لباس، خانه» اما کمتر روی مساله آزادی و امن صحبت میکنند. مثل اینکه این سکوت آنها به تناسب شعار «کـور. کالی، دودی» اعتراف صریحی است که ترس در جوامع آنها مسلط است. ولی واقعیت امر اینستکه در آن جوامع نـه رفاه وجـود دارد و نه هم امن وجود دارد. واگر شاهـد میخواهید از پنج ملیون مردم مهاجر خود بپرسید کـه جامعه آیدالی ترهکی و نجیب چه وضعی داشته و دارد که غذا همان (مرمی) است و لباس همان (کفن) و خانه همان (قبرستان) است واگر بیشتر مردم غذا (مرمی)را بیابند اکثریت بازهم بیشتر آنان از نعمت لباس (کفن) و نعمت خانه (قبر)محروم الدوتنها برای کمی از آنان‌لباس‌وخانه تهیه میگردد. و آنهم در شرائط خاص که مردم از آن آگاهی دارند.

(بـه جنـازه گـرنیـائی به مـزار خواهی آمد) نه خیر نه مراسم جنازه

اجراء می شود ونه هم مزاری وجود دارد حتی اگر مزاری هم باشد مرده در آن آرام ندارد و در اثر بمباردمانها از خاک بیرون کشیده میشود و مرده‌ها و شهدای ما هم از دست روسها آرام ندارند و باز معتقدان به جوامع غربی باین عقیده اند که در جامعه آنان ترس وجود ندارد و شعار آنها درمقابل شعار «خانه ، لباس ، مسکن» شعار «جامعه آزاد» است و اما از گرسنگی و فقر صحبت نمیکنند و این خود دلیل آنست که‌آنان خود به نبودن رفاه در جامعه خود باور دارند . و هیچ جامعه از جوامع امروزی وجود ندارد که وجود رفاه و امن هر دو را به طور مساویانه ادعا نماید واگرادعا هم کند دروغ میگوید وبه‌نفاق وریاء ادعامیکند بناء هیچ یک نوع ازین جوامع‌امروزی چه شرقی و چه غربی از نگاه اسلام جوامع معیاری و ایدالی نیستند و جامعه اسلامی و ایدالی همان جامعه است که در آن ترس و گرسنگی وجود نداشته باشدو اسلام چنین جامعه نمونه را در عمل‌نشان داده وهم خبردارندکه در جامعه اسلامی زن به مقابل حضرت عمر احتجاج کرد و باز روزی رسیده بود که مستحقی پیدا نمیشد که مال زکات را بوی بدهند . و ما از روی این دو الگوی رفاه و امن جوامع امروزی‌اسلامی را نیز بررسی می‌نمائیم که تا به چه اندازه از جامعه معیاری اسلام دور و یا که به آن نزدیکند .

اینکه در این سوره مبارک که چرا روی همین‌دو غریزه گرسنگی‌وترس تاکید به عمل آمده بواسطه آنستکه اگر مجموع غرایزانسانی را طبقه بندی کنیم به دو نوع غرائز حیوانی(بیالوژیکی) واجتماعی (سوسیولوژیکی) خلاصه میگردد وهمان‌طوریکه علما تحقیق و تتبع کرده اند ، غریزه گرسنگی در راس غرایز حیوانی قراردارد و باز غریزهٔ امن و آرامش در رأس غرائز اجتماعی قرار میگیرد و ماچون در جامعه به دو نوع غرایز فردی و اجتماعی نیاز و ضرورت داریم از همین واسطه از میان همین‌دونوع غرایز ، همان فرد اعلای آن انتخاب گردیده است که غرائز دیگربه تبع‌این غریزه مطرح و عنوان میگردند . مثلاً احساس‌شخصیت‌یک‌غریزه اجتماعی‌است اما جامعه که دشمنی باشخصیت ها را انگیزه و اساس کار خود قرار میدهد (جامعه امروزی افغانستان) مجالی‌برای رشد شخصیت در آنجا نیست . بناء اول باید امنیت جانی شخص حفظ گردد تا بعد از آن غریزه رشد شخصیت در



شخص بر اثر تربیت رشد پیدا کند و بیدار گردد .

همانطور غریزه جنسی بیشتر یک غریزه فردی است اماکسی راکه‌گرسنگی به مرگ تهدید کند ، دیگر مجالی و زمینه‌برای تبارز غریزه جنسی برای‌وی باقی‌نمی ماند. بناء چون غریزه‌های‌فردی و اجتماعی انسانها را بررسی نمائیم ، متوجه میگردیم‌که در رأس غرائز فردی و مقدم برآنها غریزه‌گرسنگی قرار دارد که باید اشباع گردد و باز در رأس غرائز اجتماعی و مقدم به آنها غریزه نیاز به امن است که باید تامین گردد . پس تکیه برروی رفاه وامن همانطورکه میتواند شاخص شناخت و تمیز میان جوامع امروزی چه شرقی و چه غربی باشد ، از نگاه تحلیل طبقه بندی غرایز انسانی نیز میتوانیم به جرأت بگوئیم که این دو غریزه گرسنگی و ترس نیز با طبع و خواست فردی واجتماعی انسان هماهنگ است و تطابق دارد .

و باز چرا و به کدام حکمت درین سوره مبارک که ، غریزه گرسنگی‌برغریزه ترس و نیاز به امن مقدم شده است بواسطه آنستکه‌گرسنگی اهمیت عمده و حیاتی تری نسبت به غریزه نیاز به امن دارد . ما در افغانستان پس از اشغال شاهد آن بودیم که خانواده های بودند که به هنگام صرف غذا و معمولاً در شب نمیتوانستندکه بواسطه ریزش باران مرمیهای دشمن در یک نقطه معین به داخل خانه بنشنند و مجبوراً وقتی میدیدند که مرمیها یک طرف خانه آنها را سوراخ میکنند ، به طرف دیگر خانه میکوچیدند و یا اگر

به منزل بالا بودند به منزل پائین میآمدند و تا وقتیکه صرف غذا تمام میشد ، چندین بارجای نشستن را عوض میکردند و احیاناً در همین جریان نقل و انتقال، یکی از افراد خانوادهدرحالیکه لقمه را بدهن گذاشته بود ، مرمی بوی اصابت میکرد ، باآنهم به چنین فامیل-های گفته میشد که چرا مهاجرت نمیکنید ، در جواب میگفتند که ممکن در آنجا غذا پیدانکنیم و از گرسنگی بمیریم . من خود بارها چنین سوالهائرا طرح میکردمو تقریباً مانند همیشه همان جواب بالا را می شنیدم آنچه نه تعجبو تشویش من میشد این بود که میدیدم وقتی ارزش انسانی «امن» از میان میرود ، دیگر غرائز اجتماعی که بنابه تعبیر یکعده از حکما که میگفتند انسان حیوانی است اجتماعی به سرعت به فراموشی سپرده میشود و انسان تنها متوجه غرائز حیوانی خود میگردد و برای او تفاوتی نمیکند که امنیت وجود دارد ویأخیر؟ وبه حیوانی میماند که تنها هنگام مصاب گشتن به خطرو تباهی از خود عکس العمل‌نشان میدهد «گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز گوسفندان دیگر خیره در ومینگرند»

وروسها همین تجربه را در افغانستان اجراء میکردند که غرائز اجتماعی را ازمیان می‌بردند تا که درنهادانسان های‌زیر ستم آنها، تمایل به‌امن وعلاقه به آسایش از میان برود و تنها به فکر آن باشند تا لقمه را به دهن بگذارند و لو آنکه در همان لحظه مرمی بدن آنها را سوراخ کند .

این همان وضع و حالت بعضی از مردم ما در داخل افغانستان اشغال شده است ، که بیشتر ما که درینجا در جامعه هجرت زندگی داریم به یقین که طعم آنرا نچشیده ایم . و ما که در جامعه هجرت زندگی میکنیم ، قضاوت درباره مردم مستضعفی که بارژیم دست نشانده همنوائی ندارند و لااقل مقاومت منفی دارند ، کمتر به واقعیت نزدیک است .

من به خواننده اطمینان میدهم که احساس ترس و گرسنگی در جامعه هجرت کمتر است . اما کسانیکه درینجا نسبت به مسأله جهاد بیعلاقه میگردند و یا به بهانه هائی تحت تاثیر دشمن میروند ، گناه آنان نسبت به آنهائیکه در داخل بسر می‌برند و مقاومت منفی دارند بمراتب بیشتر است و نزد خدا مسولیت‌بیشتری‌دارند. چونکه مشکلات اینان از مشکلات آنان کمتر است .

این گوشه بود از یک طرح اجمالی و برداشت مختصر از جامعه اسلامی‌که تنها در رابطه با مساله ترس و گرسنگی با نظری کوتاه ، جوامع شرق و غربی و جوامع اسلامی و جامعه در حال اشغال و جامعه هجرت ، بررسی شد و در فرصت دیگری پهلوهای دیگر این جامعه را اگر بشود به صورت رساله مختصری مورد بحث و تحقیق قرار خواهیم داد .

ومن الله التوفیق



یکی از بیمارستانهای مجاهدین در مناطق مفتوحهٔ (هرات باستان)



امام شهید حسن البنا

دعوت اسلامی

ترجمه : ع «همتی»

الحمد لله والصلاة والسلام علی من والاه .

جمعیت اخوان رسائلی را تقدیم برادران گرامی نمودند که دران دعوت خود راتشریح وطرز فکرشانرا بیان کرده اند و همچنان در رسائل مذکور پروگرام های جمعیت را ترسیم اصول دعوت و مراحل آنرا جمع ، حقیقت و اهداف آنرا واضح بیان نموده اند .

حالا رساله دیگری از امام شهید به مطالعه شما قرارخواهدگرفت بنام (بین الامس والیوم) یعنی بررسی وضع دیروز و امروز که دران از تحولات نظامی اسلامی و اهداف آن بطور مختصر سخن به میان آورده است البته این اندیشه وطرزفکر را قبل از جنگ جهانی دوم وضع کرده وآنرا همین جمعیت از همان آوان رائج ساختند .

درین رساله از مزایای مبادی اسلام و وسائل اصلاح که اسلام آنرا ترسیم نموده خدمت برادران پیشکش و از آنها دعوت به عمل آورده است که آنرا قبول کنند . و هم چنان در همین رساله ، مختصراً اشاره به حکومت اسلامی ئی است که رعایای آن قرآنکریم را به صفت قانون و پیغمبرصلی الله علیه وسلم را بصفت زعیم و پیشوا اتخاذ نموده بودند . چنانکه دران راجع به عواملیکه نهضت مسلمانان را فاسد وحالشانرا دیگرگون ساخته بود تحلیل دقیق بعمل آمده که چه علت بوده . در اخیراین رساله خوانندمحترم چند کلمات توجیهی را مشاهده خواهند کرد اصلاحات ازابتداء شروع خواهد شد نه از اخیر .

و از خداوند(ج آرزو دارم که این عمل را خالص به خاطر رضاء خود بگرداند و اینکه قلوب مسلمین و عقول شانرا به هدایت دین حق راه یاب نماید .

الحمد لله وصلی الله علی سیدنا محمد الفاتح الخاتم و علی آله و سلم وتسلیماً کثیرا

(۱) ـ رسالت نبی (ص) امین ومنهج قران کریم .

چهارد. قرن قبل محمد بن عبدالله نبی امی در قلب مکه و در راه س صفا ندا ، بعمل اورد که :

یاایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحی ویمیت فامنو بالله ورسوله النبی الامی الذی یومن بالله و کلماته واتبعوه لعلکم تهتدون .

اعراف (۱۵۸) « ای مردم من فرستاده خداوند بر همه شما هستم . خدائیکه اسمانها و زمین را آفرید

جز او معبودی نیست زنده میکند و میمراند . پس ایمان بیاورید بخدا و پیامبرامی او که بخدا و کلمات او ایمان دارد و از او پیروی کنید تا باشد که راه یابید .

این رسالت باز پسین و دین فراگیر و کاملی است که اختصاص بقوم یا نژاد یا زمان معین ندارد و پیامبر های پیش از آن پیامبر های ملی و محلی و محدود به زمان واقع بمیان امدن دو فرستاده بود و بشریت در پرتو ان پیامبرها گامهای محدود بر میداشت تا شایسته آخرین پیامبری و آخرین دین شود .

درهر رسالت تغیرات مختصری پیش می آمد که با پیشرفت زندگی بشریت تناسب داشت و چون زمان رسالت پیامبر آخرالزمان رسید این رسالت بصورتی ابلاغ شد که اصول آن کامل و فروغ آن برای هر دوره قابل تطبیق خواهد بود چون پس از این رسالت آخرین دیگر رسالتی‌نیست به همین جهت این پیامر اخر برای تمام بشریت است و بقوم و نژاد و نسل خاص مخصوص نیست مطابق فطرت انسانی است و در این فطرت همه مردم بایکدیگر شریک اند .

بر همین اساس آورندهٔ این آخرین پیام پیغمبرأمی ودرس نخوانده بود که بر فطرت و سرشت پاک او جز آموزش پرور دگارش چیزی افزود نشده بود و بآموزش بشری و افکار زمینی آلودگی نداشت همین بود که پیامبر اسلام پیامبر فطرت همه مردم شد .

البته این ندا جامع در تمام کائنات یک خط فاصل میان گذشته تاریک و آیندهٔ روشن و درخشان و حاضر پر سعادت بود .

از طرف دیگر این نداءآسمانی اعلان واضح و آشکاری است بخاطر نظام جدیدی که او را خداوند علیم وخبیر مشروع گردانیده امت ورسانندهٔ او محمد ﷺ که صفت او بشارت دهنده به کار های نیک و ترساننده از کار های نا پسند و بد است - می باشد و کتابش قرانکریم است . و سپاهیان این نظام سابقون اولون از مهاجرین و انصار و کسانیکه راه آنها را به نیکوئی تعقیب کرده اند میباشند و این قانون وضعی نیست که توسط مردم صورت گرفته باشد بلکه یک‌آئین مقدس خداوندی است .

چنانچه خداوند(ج) می‌فرماید .

«ماکنت تدری مالکتاب ولا الایمان ولکن‌جعلناه نورانهدی به‌من نشاء من عباد نا‌وانک لتهدی‌الی‌صراط مستقیم صراطالله‌الذی‌له ما فی‌السمو ات‌وما فی الارض‌الا الی‌الله تصیرالا مور» شوری آیه ٥٢ و ٥٣

«تونمیدانستی کتاب چیست و ایمان چیست لکن‌ما آنرانوری‌ساختیم که به شنائی آن هر کس را بخواهیم راه نمائی می کنیم واینکه تو آنها را به راه راست رهبری می کنی همان راه خدائیکه‌آنچه درآسمان و در زمین است از آن اوست آگاه باش که بازگشت کار هابسوی‌خدای یگانه است . »

۲ - قواعداساسی‌ئیکه قرآنکریم جهت اصلاح جامعه ذکر نموده است !

هیچ‌شکی‌نیست که قرآن‌کریم کتابیست که تمام اصول و قواعد اصلاح اجتماعی را در بر داشته به رسول کریم(ص) به حسب وقائع و ظروف و مناسبات نازل میشده است و پیامبر بزرگوار آنرا برای‌مسلما نان اعلان می نمود چنانچه خدای (ج) می فرماید !

« کذالک لنثبت‌به فؤادک ورتلناه ترتیلا ولا یاتونک بمثل الاجئناک بالحق‌واحسن‌تفسیرا » فرقان آیه ۳۲»

« ما آنرا پراگنده فرستادیم تا دل تو را به آن نیرو دهیم و آنرا گشاده به تو فرستادیم و بر توخوا - ندیم هیچ مثلی برای تولیاورندمگر آنکه به حق‌جواب آریم وبراستی وبه نیکو تفسیر و بیانی »

نزول این وحی‌آسمانی‌در ظرف بیست ودو سال وچند ماه به پایه اکمال رسید و در دلها حفظ و در کتابها نوشته شد . خداوند متعال

این وحی آسمانی را برای بشریت مبین تمام اشیا ء گردانید .

قواعد اصلاح اجتماعی که در قرآن کریم ذکر شده در اصول ذیل خلاصه میشود .

(الف) این قانون ربانی است یعنی از طرف پروردگار عالم است نه از طرف بشر .

(ب) ذات انسانی را محترم شمرده آنرا به یک مرتبه عالی قرار داده است .

(ج) این قانون مثبت عقیدهٔ جزا می باشد .

(د) در بین مردم اعلان اخوت وبرادری را می نماید .

(ه) توجه به مسئله مرد وزن و اعلان تکافل و مساوات بین زن و مرد وتعیین وظیفه هر واحد آنها از جمله خواسته ها ی این قانون می باشد .

(و) تامینات امور اجتماعی توسط تثبیت حق حیات ،ملکیت،عمل، صحت ، آزادی ، امنیت برای تمام افراد و تعین موارد کار از جمله مشخصات این قانون می باشد .

(ز) مواظبت دوغریزه «غریزه حفظ نفس و حفظ نوع » و تنظیم مسائل ازدواج را نیز این قانون در بر دارد .

(ح) مبارزه علیه جرائم اصلی را نیز این کتاب شامل می شود .

(ط) تاکید وحدت ملت ها و محکوم نمودن تفرقه و اسباب آن از جمله خواسته های اساسی این قانون می باشد .

(ی) لازم گردانیدن جهاد جهت احیاء حق از جمله اصول این کتاب است .

(ک) مسئول قراردادن دولت را بخاطر اینکه او باید ممثل مذکوره اسلامی بوده و از آن حمایه نماید و او مسئول است که نظام اسلام را به اجتماع خود بطور خاص و بر بشریت بطور عام برساند .

علائم وشعائر علمی نظام اسلامی

نظام قرآنی و اسلامی با نظام های وضعی ، فلسفی ونظری مغائرات ومخالفت دارد . زیرا نظام قرآنی مبادی و تعالیمش را فقط نظریات در نفوس قرار نداده و نه اراء درکتب ونه کلمات در زبانها گردانیده است بلکه بخا طر اینکه انسا ن آنرا در زندگی عملی خود تطبیق نماید و به آن ایمان بیاورد که یگانه نظامیکه انسانرا از بد بختی نجات میدهد همین نظام اسلامی است وبس وتطبیق تمام مسائل آنرا بالای خود و دیگران فرض قرار میدهد قرآن برای کسانیکه قوانین آنرا در زندگی عملی خود تطبیق میکنند وعدهٔ ثواب داده و برای مردمانیکه از تطبیق آن خود داری میکنند عذاب مقرر میدارد زیرا در صورت عدم تطبیق هر واحد از مسائل آن لطمهٔ بزرگی بر پیکر اجتماع خواهد بود .

ومهمترین این مسائل و فرایض قرار ذیل است :

(الف) ادای نماز ها بوقتش ذکر و تسبیح خداوند، طلب استغفار توبه از کار های ناشایسته و غیره .

(ب) گرفتن روزه ، عفیف نگهداشتن نفس از کار های ناروا و خود داری از اسراف .

ج ـ ادای زکاة فرض ، دادن صدقه وخرج کردن مال در راه های نیکو .

د ـ ادای حج بیت الله درصورتیکه بروی فرض باشد سیاحت وسفر بخاطر کشف اسرار خداوند ی و نظر کردن ملکوت خداوند بزرگ .

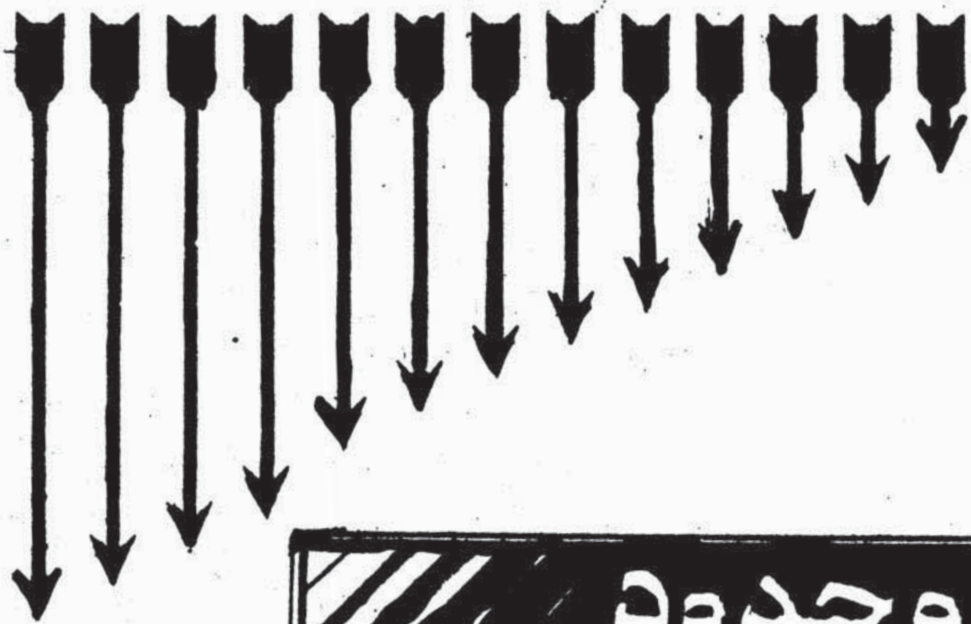
ه ـ بدست آوردن معاش از طریق حلال و تحریم سؤال .

و ـ جهاد در جهت اعلاء کلمة الله مجهز ساختن مجاهدین رامحق باز پرسی اهل و عیال مجاهد بعد از رفتن وی به جهاد و نیز بعد از شهادت وی .

ز ـ امر به معروف و بذل نصیحت در راه خداوند متعال .

ح ـ نهی از منکر و همچنان از بین بردن مراکز فساد وسرکوبی کسانیکه مرتکب آن میشوند .

بقیه د ر صفحهٔ (۱۱۷)



ترجمه ونگارش :
استاد ابو نجیب الرحمن

جنایات وحدود

مسئله تداخل

مزاد از تداخل درینجا این استکه یک قصاص در قصاص دیکر داخل میشود مالند اینکه جانی اولاً دست شخص را قطع نماید و بعداً او را بقتل برسالد امام مالک در چنین حالت میکوید که قصاص دست در قصاص لفس داخل گردیده و بقصاص بنفس جانی اکتفاء شده و دستش قطع نمیگردد مگر اینکه جانی دست مجنی علیه را به قصد مثله قطع کرده باشد درینصورت اولاً دست جانی قطع کرده میشود وبعداً قصاص لفس درموردش تنفیذ میگردد .

امام ابوحنیفه و امام شافعی (رح) میگویند ـ که در چنین حالت دست در نفس داخل نمیگردد برابر است که قتل پس از صحت یاب شدن مجنی علیه از قطع دستش صورت گرفته باشد ویا قبل از آن در هر دو صورت ورثه حق دارند که دست جانی را قطع نمایند و بعداً او را به قتل رسانند و یا اینکه تنها به قتلش اکتفاء کنند ولی امام ابو یوسف و امام محمد میکویند که اگر قتل پیش از التیام دست صورت گرفته باشد درین صورت دست در نفس داخل میگردد زیرا جنایت بر مادون لفس قبل از التیام در جنایت بر نفس داخل میشود و اگر قتل بعد از التیام قطع دست صورت گرفته بود درینحالت دست در لفس داخل نمیگردد زیرا حکم آن قبل از قتل موجود بوده است .

فقهای مذهب امام احمد (رح) در مورد اینکه اگر قتل بعد از التیام صورت گرفته باشد اتفاق لظر دارند که مادون نفس در نفس داخل لمیگردد ولی اگر قتل قبل از التیام قطع دست بود درین حالت شماره از فقهای مذهب موصوف میکویند که مادون نفس در نفس داخل میشود و برخی بر این لظریه هستند که مادون نفس در لفس داخل نشده و باید اولاً دست جانی قطع شود و بعداً به قتل برسد .

اگرجانی دست شخص راقطع کرده و بعداً کسی دیگری را به قتل برساند درین حالت امام مالک میگوید قصاص طرف در قصاص نفس داخل شده و جانی به قتل رسیده و دست او قطع لمیشود .

امام ابوحنیفه ، امام شافعی و امام احمد میگویند که درینحالت اولاً دست جانی قطع گردیده و بعداً به قتل میرسد برابر است که اولاً قطع کرده باشد وبعداً قتل و یا بر عکس ، زیرا در صورت تقدیم قتل حق کسیکه دستش بقطع رسیده است ساقط میشود ولی در حالت تقدیم قطع حق ورثه مقتول از میان نمی‌رود و در صورتیکه امکان جمع کردن بین دو حق موجود باشد ساقط کردن یکی آن جواز ندارد .

اگر یکی‌از فعلی جانی خطاء و دیگرش عمد میباشد درینصورت تداخل صورت لمیگیرد زیرا جانی دو جنایت مختلف را انجام داده و هرکدام حکم جداگانه‌دارند چنانچه در فعلی عمدی او قصاص و در خطاء دیت لازم میشود. ولی اگر یکی از دو فعل جانی خطاء و دیگرش شبه عمد بود

مرحوم استاد (خلیلی)

نعت

نیایش ملت مظلوم افغانستان به پیشگاه
حضرت سرور راستان در مدینهٔ منوره

ای نور خدا ، صبح کرم ، مطلع انوار
در کشور ما خیمه فروهشته شب تار
یک روزن امید دران نیست پدیدار
هم قافله گم گشته و هم قافله سالار

هم یار جدا مانده درین شام وهم اغیار

خورشید ، بیاید به بلورینه دواتش
خضر آید و مملو کند از آب حیاتش
طوبا ، قلم آرد بمن از شاخ نباتش
جبریل ، ورق عرضه کند از وجناتش

تا من به حضور توکنم درد خود اظهار

جز حضرت تو روی بدرگاه که آریم ؟
جانرا به تمنای که از شوق سپاریم ؟
بگذار که این هدیه بپای تو گذاریم
ما ابر امیدیم ، به کهسار که باریم

از مشهد دل سر زده این ابر گهر بار

ای مهد کرم ، ایکه کریم ابن کریمی
تو مفخرت کعبه و رکنی و حطیمی
تو نازش این کاخ دلاویز قدیمی
قندیل خدا بر زبر عرش عظیمی

بگذار قدم بر سر ما نیز تو یکبار

هنگام مصاف است ولی همنفسی نیست
فریاد که در معرکه ، فریاد رسی نیست
دزد آمده در خانه و بیم عسسی نیست
جز برهنه پایان تو ، در جنگ کسی نیست

بس کشته به

ز نام تو «غوری» شده هم پایهٔ گردون
«سوری» زده از دولت تو چتر همایون
از خنجر «اکبر» شده بس معرکه گلگون
از دشنهٔ «ایوب» به عشق تو چکد خون

ای نام ه

بس قرن پس از قرن که چون کوه ستادیم
بس شهر گشودیم و بسی قلعه گشادیم
ما مسند بیداد گران ، داده بیادیم
بت خانه گرفتیم و به بت پای نهادیم

آتشکده ش

محمود چو شمشیر خدا کرد حمایل
وی کشتی اسلام رسانید به ساحل
بر دفتر آیین کهن زد خط باطل
تا دین خدا برد ، قبائل به قبائل

صدای مجا

ترک جهاد و جبهه و سنگر نمیکنم
شمع «نمودی» طواف چوپروانه‌می کنم
ای خصم دین بروم‌زن ازآشتی‌سخن
از دست غیر گررسدم آب زندگی
چون شیرمست‌وعاشق کهسارمیهنم
من شاعر جهادم و مداح انقلاب
محکمترم ز صخره بمیدان کار زار
« پیغام » قول بلبل شیر
«کردم اشارتی و مکر

یلغار به یلغار زد و تیغ به تاتار

زین فاجعهٔ شوم که بر ما بزمین رفت
فریاد اسیران تو تا چرخ برین رفت
آرامگهٔ شیر خدا ، بلخ گزین رفت
ای صاحب‌دین،گوش‌فرا دارکه‌دین‌رفت

در قلعهٔ توحید نه در ماند ، نه دیوار

غلتیده به خونیم چه عالی و چه دانی
از حال دل ملت مظلوم ، تو دانی
وا مانده درین حادثه الفاظ و معانی
جانها به فدای تو که تو جان جهانی

هم جان جهانی تو و هم شاه جهاندار

از ما به جهان مردم بیچاره تری نیست
مظلوم تر از ملت افغان دگری نیست
صدشهر به‌خون ترشده‌کس‌راخبری‌نیست
سوگند بنامت‌که چو ما در بدری نیست

نی دار بجا مانده در آنجا و نه دیار

بر مسند اجلال کسانیکه نشستند
پیمان تو و عهد خداوند شکستند
میثاق به اهل ستم و کفر به بستند
با غیر بپیمانند و ز احباب گسستند

از یار بریدند و به بستند به اغیار

من حامل فریاد شهیدان وفایم
من قاصد درد و الم و رنج و عنایم
من نالهٔ زنجیر اسیران جفایم
آواره و گم گشته ندانم به کجایم

ای ابر کرم ! بر سر آواره دمی بار

ون‌خفته وکس‌نیست‌مددگار

مایون تو زینت ده اعصار

د خامش و زنار به زنهار

...ند

...ازش به روس ملحد و کافر نمیکنم
...ر گز طواف شعلهٔ دیگر نمیکنم
... حرف های پوچ تو باور نمیکنم
... تشنگی بمیرم و لب تر نمیکنم
...وق فرنگ و موتر و دالر نمیکنم
...صف شهان و عارض دلبر نمیکنم
...وف از هجوم‌اردوی احمرنمیکنم
...از باز گفت
...ر نمی کنم» ——— پیغام

دیده میشود که آیا قتل بعد از التیام قطع صورت گرفته است و یا بعد از آن اگر قتل پیش از التیام یافتن قطع صورت گرفته بود در این حالت مادون نفس در نفس داخل شده وجانی مکلف به پرداخت دیت نفس میگردد و اگر قتل بعد از التیام صورت گرفته بود جانی مکلف به پرداخت دیت دست و دیت نفس می شود .

اگر جنایت کاران متعدد بودند ویکی از ایشان دست مجنی علیه را ودیگری پایش را قطع کرد و سومی او را به قتل رسانید در چنین حالت عقوبت هریک از جنایتکاران جداگانه بوده و مادون نفس در نفس داخل نمیشود زیرا اساس تداخل اینست که فاعل آن یک نفر باشد .

سرایت :

سرایت عبارت از تأثیر جرح بر نفس و یا بر عضو دیگری میباشد اگر شخصی عمداً دست کسی را قطع نمود و مجنی علیه در نتیجه جرح مذکور هلاک گردید جانی قاتل عمد شمرده شده و قصاص براو تنفیذ میگردد و اگر قطع دست قصداً صورت نگرفته بود و مجنی علیه هلاک شد درینحالت قتل شبه عمد بوده و جانی قصاص نمیشود .

اگر سرایت در نتیجهٔ اخذ قصاص صورت گرفت بدین معنی که مجنی علیه دست جانی را در عوض دست خود طور قصاص قطع نماید و جانی موصوف درنتیجه این جرح هلاک شود درینحالت از نگاه امام مالک امام شافعی امام احمد و امام ابو یوسف و امام محمد « رح » قصاص گیرنده کدام مسئولیتی ندارد زیرا او حق خود را اخذ نموده و سرایت به نفس خارج از اراده‌اش صورت گرفته است همچنان در صورت مسوول دانستن قصاص گیرنده در چنین حالات قصاص در مادون نفس، از بین میرود و هر کس از خوف سرایت بر نفس از قصاص در مادون نفس صرف نظر خواهد کرد و همین طور قصاص مانند جاری کردن حد دزدی بوده و اگر دزد در نتیجه تنفیذ حد دزدی که قطع دست است هلاک گردد به قاضی و یا کسیکه که دست او را به امر قاضی قطع کرده است کدام مسؤولیتی متوجه نمیشوه پس در قصاص هم قصاص گیرنده کدام نوع مسؤولیتی ندارد .

امام ابوحنیفه (رح) میگویند : اگر کسی دست شخص را طور قصاص قطع نماید و او در نتیجه قطع شدن دستش جان خود را از دست بدهد قصاص گیرنده مسوولیت قتل شخص موصوف را بعهده دار خواهد شد زیرا حق او در قطع بود ولی در نتیجه فعلش قتل واقع گردید و درینجا قیاس تقاضا میکرد که باید قصاص واجب گردد ولاکن به سبب وجود شبه قصاص ساقط شده وباید قصاص گیرنده دیت مقتول را بپردازد امام ابوحنیفه (رح) در پاسخ امامان که قصاص را به حد سرقت قیاس کرده بودند میگوید سرایتی که در نتیجه تنفیذ حد دزدی بمیان می آید با سرایت قصاص کدام فرقی ندارد ولی در موضوع حد سرقت به علت ضرورت کسیکه آنرا تنفیذ نموده است مسئوول شمرده نمیشود زیرا تنفیذ حدود واجب‌بوده و در صورت وجود مسئوولیت حدود معطل قرار داده شده و ازین راه امنیت جامعه مختل گردیده و بی نظمی درآن بار می آید ولی قطع در قصاص همیشه بالای مستحق قصاص واجب نیست زیرا قصاص حق او بوده و اختیار دارد که دست جانی را قطع مینماید و یا او را عفو میکند و حتی عفو کردن یک امر پسندیده و نیک بوده و خداوند بندگان خود را به عفو تشویق کرده است پس کدام ضرورتی موجودنیستکه باساس آن قصاص گیرنده از مسئوولیت رهائی یابد .

سقوط قصاص در مادون نفس

اسباب سقوط قصاص در مادون عبارت اند از : از بین رفتن محل قصاص ، عفو و صلح .

۱ - از میان رفتن محل قصاص :

محل قصاص در مادون نفس عبارت از عضوی همانند محل جنایت است اگر محل قصاص در نتیجه هر سببی که از میان برود مانند بیماری ، تجاوز و یا در نتیجه استیفای حق و یا عقوبت در همه این حالات قصاص ساقط میگردد زیرا محل قصاص نابود شده است و ازین رو استیفای قصاص نا ممکن میگردد وقتیکه قصاص ساقط گردید از نگاه امام مالک برای مجنی علیه کدام چیزی دیگری لازم نمیشود زیرا حق مجنی علیه در عین قصاص بوده و با سقوط آن حق او ساقط میگردد .

امام ابوحنیفة (رح) میگوید - اگر سبب از بین رفتن محل قصاص آفت سماوی و بیماری بود و یا ظلماً محل قصاص نابود شد درینحالات برای مجنی علیه کدام چیزی لازم نمیگردد ولی اگر محل قصاص به سبب تنفیذ عقوبت و یا استیفای قصاص از بین رفته بود در چنین حالت بعوض قصاص بالای جانی دیت لازم میگردد. زیرا زیرا درینصورت محل قصاص در برابر حقش که بالای جانی واجب بود از میان رفته واین امرتنها قصاص را ناممکن ساخته ولی بدل آن که دیت است بالای جانی واجب میگردد.

امام شافعی و امام احمد (رح) میگویند که هنگام از بین رفتن محل قصاص در نتیجه هر سببی که باشد بالای جانی دیت لازم میگردد .

دوم عفو :

عفو ازقصاص ازنگاه امام شافعی وامام

بقیه در صفحهٔ (۱۱۸)

محمد شعیب

شمایل محمدیه

داحادیثو په رڼاکی د رسول- کریم صلی الله علیه وسلم د ذات او صفاتو بیان

لقد کان فی رسول‌الله اسوة حسنة لمن کان یرجوالله والیوم الاخر و ذکرالله کثیرا .

مسلمانانو ورونو !

- رسول الله ﷺ د خدای تعالی د ذات څخه وروسته دمخلوق په- سلسله کی هغه هستی ده چی ریښتونی مسلمانان دهر څا نه زیات دهغه ﷺ سره مینه او محبت لری داسی مینه او محبت چی رایمان او اسلام لپاره اساس او معیار دی څکه یو شخص هله مسلمان بللی شی چی هغه په شرعی لحاظ سره د رسول الله ﷺ سره په دغه مینه او محبت کی د مخلوق څخه بل څوک برابر او مساوی ونه‌گنی دغه مطلب ته د- رسول کریم ﷺ په یو مبارک حدیث کی داسی اشاره شوی ده :

لایؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین

هیڅ څوک ستاسی څخه ترهغه پوری مومن نه شی جوړیدای څوچی زه ورته د مور او پلاره، اولاد او تولو خلکو څخه محبوب نه یم. کیدای شی چی په تینګار سره د دغه مطلب بیان له دی امله شوی وی چی د رسول اکرم ﷺ سره د کمال محبت په صورت کی د هغه کامل اطاعت او پیروی منځ ته راځی او د رسول- الله ﷺ کامله پیروی او اطاعت د خدای تعالی د رضا او همدا رنګه

مؤمنانو سره د الله (ج) دمحبت او مؤدت سبب دی لکه چی پروردګار فرمائی :

(قل ان کنتم تحبون‌الله فاتبعونی یحببکم‌الله) ال عمران

خدای تعالی خپل پیغمبر محمد رسول‌الله ﷺ ته وای :

پیغمبر ووایه که دخدای تعالی سره مینه او محبت کول غواړی او الله (ج) سره مومینه وی نوزما تابعداری وکړی زما په طریقه روان شی الله پاک به تاسی سره محبت او دوستی وساتی .

او صحابوو رضی‌الله‌تعالی عنهم په دینی او دنیوی لحاظ د رسول‌الله ﷺ سره دمحبت دغه افتخار گټلی- وو ، دحضرت خبیب ؓ د شهادت واقعه به هرچا اوریدلی وی چی کفار

هغه ته په داسی وخت کی چی دخپل ځان دخلاصون دپاره هیڅ وسیله او لار نوینی اوده د شهادت د پاره جوړه شوی صحنه دی په خپلو سترګو ګوری ، داسی پیشنهاد کوی :

که ته پدی خوښ ئی چی ستا پرځای دی رسول الله ﷺ په شهادت ورسول شی او دا په خوله ووئی نو ته به د مرګ څخه نجات وو مومی ولی حضرت خبیب (رض) مشرکانو ته په ځواب کی وائی : ای بدبختانو ! دا څه خبره کوی ! دهغه په یوه پښه کی د ازغی تلل هم ځما په هغه باندی پیرزو ندی .

د بدر په غزا کی ابوبکر صدیق رضی الله عنه په خپل ځوی عبدالرحمن باندی د توری مرګونی ګوزار کوی ، او بیا چی کله په اسلام مشرف شو نو خپل پلار ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ته وائی باباکه ماستانه ځان بچ کړی نوای نو تا خوزه وژلی وم ، ابوبکر ـ صدیق رضی الله عنه ورته وائی :

ته د محمد ﷺ مقابلی ته راوتی وی قسم پرخدای دی چی که ته زما د توری لاندی راغلی وائی نو ژوندی به نوای پاتی شوی .

په همدغه غزا کی حضرت عمر رض الله تعالی عنه دخپل ماما عاص بن هشام وژلوته اقدام وکړ ، او حضرت علی رض الله تعالی عنه دخپل ورور (عقیل) سره جګړی ته ملا وتړله علی رضی الله تعالی عنه د مسلمانانو په صف کی ودرید او ورورئی د مشرکانو په ډله کی ځای ونیو ، هم دغه راز مصعب بن عمیر د مسلمانانو په صف کی د توحید بیرغ اوچت کړی ؤ او ورور ئی « ابوعزیز » د مشرکانو سره بیرغ په لاس کی نیولی ؤ .

په همدغه ورځ یعنی د بدر په غزا کی ابوعبیده عامر بن جراح خپل پلار پرمخکه وپرځاوه او وقتل ئی کړ ؤ چی د الله تعالی دغه قول هم په دی برخه کی نازل شو :

(لاتجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حادالله و رسوله ولو کانوا آباءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحو ن

خود رسول الله ﷺ سره کمال محبت او مینه چی د جهنم څخه د ژغورنی او جنت ته د ننوتو سبب وګرځی هغه وخت پیدا کیدای شی، چی سړی د رسول کریم ﷺ د مبارک وجود ، طبیعت ، خوی خصلت ، اخلاقو ، کړو وړو او دژوند ځرنګوالی په هکله چی دین د همدینه عبارت دی پوره معلومات ولری او بیا پرهماغه طریقه باندی د مرګ دوړځی پوری خپل ژوند تیر کړی .

مونږ په دی برخه کی اول د موضوع په ارتباط د یو المغربی عالم وینا رانقلوو بیا هغه مبارک حدیث ذکر کوو په کوم کی چی د رسول کریم ﷺ محبت کونکو ته زیری او بشارت ورکړل شوی دی ، وروسی د راتلونکو بحثونو خلاصه او بیا په اصل مقصد باندی پیل کوو .

احمد عبدالجواد الرومی د اتحافات الربانیه بشرح الشمایل المحمدیه ، مؤلف د نوموړی المغربی عالم قول پدی ډول سره نقل کړی دی :

په حقیقت کی د رسول الله ﷺ دصفاتو پیژندل دهغه د زیات تعظیم او احترام کولو وسیله ده ، او د رسول اکرم (ص) تعظیم دهغه د شریعت د تعظیم دپاره وسیله ،او د شریعت تعظیم او احترام په شریعت باندی د عمل کولو وسیله ده پدی معنی سره چی مسلمان بیا د شریعت د حدودو او پولو څخه تجاوز نه کوی ، او امرئی پرځای کوی او ناروا ته اقدام نه کوی ، د نفس په تقاضا او غوښتونو باندی بری مومی ، او بالاخره دغه معرفت دخدای تعالی درضا دحصول او د همیشه ژوندون دسعادت او نیکمرغتیا دپاره ستره وسیله ده.همدارنګه د رسول کریم ﷺ د مبارکو صفاتو د پیژندنی په نتیجه کی د محمد ﷺ دحسن او احسان معرفت حاصلیږی او دغه معرفت بیا د رسول

الله ﷺ سره دمحبت كولود پاره ذريعه
گرځي ځكه دمحبت عوامل كه هر
څومره زيات ﺉم دي خو اساس ئي
حسن او احسان دي اودا لدى امله
چې انسان طبيعتاً لكه څرنگه چې دحسن
څخه متأثره كيږي په هماغه ډول د
احسان مرهون هم گرځي او داسي
حسن چې هغه درسول ﷺ دحسن مساوي
او مماثل وي ، هيڅ وجود نلري لكه
څنگه چې درسول اكرم ﷺ داحسان
مماثل او انډول بل احسان نشته دى
او همدغه سبب دى چې واقعي
مسلمانان درسول الله ﷺ سره داسي
مينه او محبت ساتي كوم چې روح د
ايمان دى » .

حافظ ابو نعيم دمسعر بن كرام
او هغه دعطيه نه روايت كوي چې
ده وويل زه دابن عمر رضى الله
عنه سره ناست وم چې يوسړي ورته
وويل : اى ابا عبدالرحمن درسول كريم
ﷺ سره مي ډيره مينه ده كاشكي چې
ليدلى مي واى ، ابن عمر رضى الله
عنه دغه سړي ته وويل : كه تا
رسول الله ﷺ ليدلى واى نوڅه به دى
كړي واى ؟ هغه سړي په ځواب
كي ووېل : ايمان به مي پرې راوړى
واى اوسترگي مباركي به مي ورله
ښكله ولى . نو ابن عمر رضي الله عنه دغه
شخص ته وويل : ايا ښه به نوى چې
تاته يو زيرى دركړم ؟ هغه وويل
ډيره به ښه وي ، ابن عمر رضي الله عنه

وفرمايل : ما درسول كريم ﷺ څخه
اوريدلى دي چې وئي فرمايل :
**(ما اختلط حبى بقلب أحد
فاحبنى الاحرم الله جسده على النار) .**
«هغه شخص چې دهغه په زړه كي له
ما سره مينه وي اومحبت راسره ساتي
الله تعالى به دده دجسد سوزول دجهنم
په اور حرام كړي » .

يعني دجهنم داور څخه هغه
كسان بچ دي دچا په زړه كي چې د
رسول الله ﷺ سره مينه او محبت وي

ولى دبده مرغه كله چې مسلمانان
دخپلي بى علاقه گى په اساس درسول الله
صلى الله عليه وسلم د ژوند په باب
كوم چې داسلام دپيژندنى أساسى او
مؤثر أصل دى ، بى خبره شول نوله
يوى خوايي د رسول كريم صلى الله
عليه وسلم سره مينه او محبت كم شو
اودبل پلوه ئي ورته په اسلامي احكامو
باندى عمل كول سخت اوگران شول
چې بالاخره ئي دشريعت غراى محمدي
صلى الله عليه وسلم څخه فاصله ونيوله

اوپه نتيجه كي أسلامي نړى چې د قرآن
په نور روښانه او درسول كريم صلى الله
عليه وسلم په نيكو اخلاقو مزينه وه،
دجهالت په تركمو كي خړه پر مسوه
او ښكلاى دلاسه وركړه ، مسلمانان
دختيځ اولويديځ دغير اسلامي ثقافت
او فرهنگ تورناولى سيلاب لاهو كړل،
عقائد ئي فاسداوګډوډ شول،داسلامي
تهذيب تغر مخ په تو ليد و شو او
دمسلمانانو ېرم،وحدت، قوت اوحيثيت
له منځه ولاړ اوداسلام دښمنه كفرى
طاقتو نو تر تاثير لاندى راغلل،همدا
وجه ده چې ټن اسلامي هيوادونه دهر
پلوه دستونزو سره مخ دي او دخپلو
مشكلاتو دحل دپاره دشرق او غرب
خوشامندى كوي ، څومره مصيبتونو
چې تصور ئي كيداى شي په اسلامي
دولتونو كي موجوددى اوحتى دځنو
اسلامي ملكونو اسلامي تشخص خو بيخي
ختم شوى دى او مستقيماً داستعمار
په پنجو كي گير دى .



از بلندی کوهها و عمق دریاها هیچگونه کسالتی در تلاش ملت مؤمن ایجاد نخواهد شد

دلته راته دعمر فاروق رضی الله
عنه هغه قول چی فرمایلی ئی په یاد راځی :
مسلمانانو ! الله پاک تاسو ته
داسلام پر سبب عزت درکړی دی ترڅو
چی پوری مسلمانان او داسلام داحکامو
پابند پاتی نو دعزت خاوندان په وسی
او که داسلام نه مخ وګرځوی نو بی -
عزته او ذلیله به شی دغه مفهوم د رسول
کریم صلی الله علیه وسلم په مبارک
حدیث کی داسی بیا ن شوی د ی :
(ان الله یرفع بهذا القرآن اقواماً
ویضع به اخرین)

الله تعالی ډیر قومونه په دغه
قرآن کریم با ند ی د عمل کو لو
په وجه او چتوی او دعزت خاوندان
ئی ګرځوی او ډیر قومونه څوک چی
قرآن کریم معمول ونه ګرځوی خدای
تعالی هغوی خوار ، ذلیله او بی عزته
کوی او همدغه قرآن کریم د رسول
اکرم صلی الله علیه وسلم اخلاق وحسنه
و .

دحضرعائشه ام المومنین رضی الله
تعالی عنها څخه چا د رسول الله صلی الله
علیه وسلم داخلاقو پوښتنه وکړه هغی
ووفر مایل : **(خلقه القرآن)**

ګرانو و رونو !

کـله چی تاسی په آینده
کی د رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم دصفاتو او اخلاقو دبیا ن
په باب احادیث لولی نو داسی تصور
په کوی چی ګواکی د رسول الله صلی الله
علیه وسلم سره په یوځای کی نا ست
پاستی او هغه ته ګوری، تاسی به په دی
باندی هم پوه شی چی رسول الله صلی الله
علیه وسلم لمونځ څنګه کاو اوروژه ئی
څنګه ساتله ، خوراک ئی څه قسم و
او څښاک ئی په څه ډول و ، اود کلام
انداز به ئی درته هم معلو م شی چی
په څومره جامع کلماتو باندی ئی خبری
او تکلم کاو ، په دی به د رته هم
علم حاصل شی چی د رسول کریم صلی الله
علیه وسلم د مبارک وجود ظاهری جوړښت
څرنګه و او په معنوی لحاظ سره ئی
اخلاق حمیده څه ډول و دجګړی په
حالت کی ئی دتوری، خول اوزغرو
استعمال په څه شکل و او په عادی
حالاتو کی ئی عادت په کوم شان و،
په لاره کی ئی د تګ را تګ طریقه
څه قسم وه او ناسته ولاړه ئی په کوم
ترتیب وه ، دخوب، خندا اوخوشالی
کیفیت ئی څه ډول و او د ژړا اوخفګان
حالت به ئی په کوم قسم و . انده
داچی د رسول الله صلی الله علیه وسلم
دژوند طریقی او مناهج به د ر ته څه
نا څه معلوم او روښانه شی ځکه د رسول الله
صلی الله علیه وسلم د ټولو صفاتو بشپړه
بیان زموږ د طاقت او قدرت څخه ډیره
لری خبره ده .

موږ د دغو ټولو صفا تو بیا ن
دامام ترمذی په سند سره کړی دی
اما په شرح او څیړ نه کی مو د صحیح
ترمذی د شمایلو د شروح څخه هم استفاده
کړی ده چی په خپل ځای کی به ورته
اشاره کیږی. دلوی خدای څخه د دغه
مقصد دتکمیل په هکله او د رسول الله
صلی الله علیه وسلم په طریقو باند ی
دخپل ځان او ټولو مسلمانانو دپاره
دعمل کولو دتوفیق غوښتونکی یم .

(نوربیا)



آیا دشمنان ما که ادعا دارند مجاهدین مکاتب و مراکز علمی و تربیتی
را تخریب می کنند مگر این کوردلان فرومایه نمی بینند که اطفال مجاهدین
در چه شرایط دشواری بدامن علم و دانش پناه برده اند (تخار)

پیامبر صلی الله علیه و سلم خورشیدی در دل ظلمت

عبدالقیوم (ملکزاد)

ای مهر تو جان آفرینش
نعت تو زبان آفرینش
نعلین تو تاج قاب قوسین
تمکین تو شاءن آفرینش

... روز گاریکه خار بوته های فساد و رذیلت و فتنه و آشوب، سخت در اعماق جامعه و رگ رگ اجتماعش ریشه می دواند...

جامعه ایکه در آن بر روی قاموس همهٔ بینش ها و درک و منطق و درست اندیشی ها خط بطلان کشیده میشود و فقط واژه های منحوس «زور» و «زر» و «تزویر» محتوی و ارزش پیدا میکند و مطلق العنانی و ملوک الطوائفی هم از ویژه عملکرد های شیطانی خدایان کور و کر و ناپایدار آن...!

«جزیرة العرب» زندانگاه وحشت انگیز محکومان میشود و جوششگاه ضجه و فریاد دادخواهانهٔ بیچارگان و مظلومان ـ از موج بیدادگران و آتشکده شعله های اختناق آتش افروزان خود کامه و بهره کش... و هرگاه سخنی از شرف و آبرو و ارزش و حیثیت انسان بلب برده میشود پاسخی جز تمسخر و منطقی بغیر از شگافتن جگر جایگاه آنها را نمیتواند تصرف کند. حکمرانان و فرمانروایان کسانی هستند که در جهالت «بت» اند و در سفاحت «دد» و خنجر عریان «زور» در کف دارند و توبره های طاق زر کاشی پر از «شیطان زرد» «پول و زور» که خروش قلماش «انالقدرة!...» زمزمهٔ زوایای اریکه گاه فساد بنیاد آنهاست.

دل های تاریک و کینه اندود «گور باچوف» های «دوران» عاطفه و رحم را برسمیت نمیشناسند ـ ورنه این «موجودات احساس شعار» موانع توده کردن موج خون بیگناهان در پیمانه های عیش و شراب آنها میگردد.

ابوجهل ها، ابولهب ها و... این نمونه های زشتی وخباثت طاغوتیانی اند سر سخت، خود کامه گانی اند بدبخت و پش آهنگانی اند احمق ـ که تن بهیچ قدرتی نمیخواهند بدهند و هیچ گاهی هم خواهان آن نه که: از شانه شیطان غرور شان پائین آیند. احمقانی که چرخش دوران را فقط و فقط بکام خود می انگارند و بس....!

آری: در آن زمان ـ در اوجنای گسترش ضخیم ترین پرده های ظلمت و وحشت در سراپای نقطهٔ هستی وجوش موج ریشه دوانی دانه های ظلم و استبداد و بربریت در قعر بطن خاکدان

زمان، نازنین کودکی با نام مبارک «محمد» با لبخندی به لطافت سپیده دم همچواختر درفضای ظلمت آلدود «مکه» میدرخشد. کودکیکه - نقاش ازل برای نگار حسن زیبایش «از لیزهٔ خورشید قلم میتراشد» که: جلوهٔ طوف عذارش لمعهٔ چندین سحر میشود و حلقهٔ گیسوی نازش دام هزار آفتاب و ازین جلوه گری زبان طبیعت بساز تهنیت آهنگ مبارک باد میزند و گلبانگ سپاس و شکران از هر کرانهٔ بیداد آشنا بیدرنگ بدرگاه فرستادهٔ این ناجی عالم بشریت - از گرداب ضلالت ها و بدبختی ها... صعود مینماید.

آری! صورت ایجاد این «خسرو وحدت کلاه» اگر متجلی نمیشد (بگفتهٔ شاعر): تا قیامت دیدهٔ حق بخواب می ماند.....

محمد نجابت مند تشریف میآورد تا کوله بار عظیمترین رسالتی که خدای عزیزش بدوش مبارک او نهاده انجام و گم گشتگان راه حقیقت را بآئین نجات بخش اسلام دعوت فرماید. بلی! اسلام با مکتبی که در راه پخش و تعمیم ره آورد های مقدس و انسانسازش چه تکلیف ها و رنج های توانفرسائی را به جان عزیزش میخرد. کوردلان دیوانه اش میخوانند و دروغگویش میپندارند و جالب اینکه: در برابر هر گونه سوء قصد دشمنانهٔ معاندین از سلاح «بردباری» استفاده میکند و با لبخند پاسخ میدهد. و - در مقابل هر نوع پیشآمد ناگوار و ذکر کلمات پوچ و سفسطه های نابخردان حوصله مندی را با بزرگواری ای که دارد و یا: (بنا بر مصلحت سیاست اسلامی و...) ترجیح میدهد.... «او (صلی الله تعالی علیه و سلم)» در سفریکه به «طائف» انجام میدهند بعد ازمعرفی خود شان که: فرستادهٔ خدا بند عده ای را به اسلام دعوت میکنند از هر جانب جوابهای دلخراشی مبنی بر عدم قبول دعوت مزبور میشنوند - وانمود شان میکنند که: «... اگرفرستادهٔ خداست باید بقدری بزرگ باشد که مردم نتوانند اهانتش کنند و اگر دروغگوست نباید پاسخش دهند ...» هر چند که پیش آمد های تلخ «با اوشان» مقابل میشوند، یأس هیچگاه در خاطر مبارک شان قدرت ره یابی ندارد... ! توجه کنید، پاسداران سنگر حق! عمیق باندیشید، ای امت عذاب کشیدهٔ پیامبر گرامی خدا!

مردی از بزرگترین مردان جهان به منظور دعوت بسوی حق رو بشهری از شهر های مکه میآورد اما آنها نسبت اهانتی که به پیامبر «صلی الله علیه وسلم بر خدایان باطل شان کرده، «او» را با انداختن سنگ از شهر خارج میکنند آیا باور خواهید کرد که بر بزرگمردی چون فرستادهٔ خدا و رهبر مسلمانان جهان چنین واقعه پیش شده باشد؟ آری! این محمد بزرگ است که مشرکین با پرتاب سنگ از شهر بیرونش میکنند و او (صلی الله علیه و سلم) برای حفظ خجسته جان شیرینش بباغی و عقب بیشه ای میخواهد خود را مخفی سازد، اتفاقاً صاحب همان باغ از ترس حکمرانان کافر «مکه» حاضر به حمایت پیامبر «صلی الله علیه و سلم» نمیشوند تا بالآخره حضرتش جراحت میبر دارد و از پا های نازنین او موج گل خون می روید... با آن هم بدرگاه خداوند التجاء میکند:.. ای خدائیکه رحمت تو بی انتهاست تو خدای ناتوانایانی و منی، ازینکه میبنی مردم جاهل حاضر نیستند سخنان مرا بشنوند، بمن خشم مگیر......! آری! این محمد صلی الله علیه و سلم است: پیشوای سترگ عالم بشریت، او ایکه آفرید گارش فرمود:

(و ما ارسلنک الا رحمةً للعلمین)

نقشه قتل پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چند بار توسط دشمنان طرح ریزی میشود روزی و قتیکه «رقیه» خبر میدهد که امشب پلان شوم دشمنان جهت نابودی حضرتش (صلی الله علیه وسلم) پیریزی شده، تصمیم بران میشود که خوابگاهش را به حضرت علی «رضی الله تعالیعنه» عوض فرماید و بعد خود در خانهٔ



آنعده کوردلانی که بمسلمانی روسها و مزدورانش فریب خورده اند با چشم باز خوب ببینند که مساجد مسلمانان چگونه و چرا تخریب شده؟

ابوبکر « رضی الله عنه » ؛ باتفاق او باستفاده ازتاریکی شب شهر راترک ودر غاری کوچک (خزیدگاه های گژدم و مار) پنهان شود ... و ـ بر دهان غار بحکم خداوند حکیم بمنظور ازالهٔ توهم و ظن « سگ های هاری » که دیوانه وار برای گرفتاریش اینسو و آنسو میدوند ، عنکبوتی تار می‌تند و ..

سه روز درآنجا می پایند ، خدا میداند چه مشکلاتی بر این تشنه لبان عزیز سپری میشود ؟ لاجرم تحمل میکنند . تحمل جانگذای گرسنگی را ، تحمل آبله و ورم کردن پا ها را و تحمل گزیدن مار از پای مبارک ابوبکر (رضی الله تعالی عنه ، را ......

او فرمانده مقتدر نظامی است و رهبر کبیر و گران مایه ایکه جهان نظیرش را ندیده و نخواهد دید این صف شکن بزرگ اعلان حرب با مشرکان میدهد . « بدر » را مطلع فصل حق و باطل قرار میدهد .. و در « احد » دلیر مرد با شهامتش (حمزه رضی الله تعالی عنه) را از دست میدهد . باران تیر و نیزه را بجان می پذیرد و دندان مبارکش را شهید میدهد ... آری : ای ادامه دهندگان راه حمزه ـ مصعب و طلحه و عبیده و ... (رضی الله تعالی عنهم) ای دوستداران خدا جل جلاله و محمد (صلی الله علیه و سلم) ای دلیران جهاد با ابر دشمن خونخوار ! آنروز نیزه های دشمن بر جان یاران دلبند پیامبر عزیز فرو میرود : آخ ! بلی این جان عزیز محمد ، آن « شاه قدم بارگاه » است که خون آلود میشود .

برادر ! اینها همه نمونه های ازتکالیفی است که پیامبر گرانقدر « صلی الله علیه و سلم » متحمل شده و درسهالیست که بما و تو قرآن مقدس می‌آموزد و احادیث شریفش باز گو مینماید ...

آری ! آنجا که جان گرامی پیامبر عزیز « صلی الله علیه و سلم » آماده نثار در راه خدا (ج) میشود و آنجا که سینه مبارک پیامبر (صلی الله علیه و سلم) سپر شمشیر و نیزه دشمن میگردد آنجا سنگر حق است آنجا ورای قله های آشنا با بانگ روحبخش الله اکبر جان بر کفان و آشنا با نام پاک محمد (صلی الله علیه و سلم) است آنجا تجلیگاه نور پر صلابت اسلام عزیز (آئین نجات بخش) است . و ـ خورشید حق از فراز آن طلوع نموده و از آنجا خجسته صدای گیرای محمد (صلی الله علیه و سلم) بگوش عالم انعکاس یافته ...

عزیزانم ، برادرانم ! درافغانستان خونین شما هم « بدر » ها دارید شما هم « احد »ها « حنین » ها « خندق » ها دارید و ... شما ای پیروان قرآن و امتان پیامبر (ص) ازین سنگرگاه ها صدا های حق را به جهانیان انعکاس دهید . شما از اینجا احکام خدا را پخش کنید و از اینجا انقلاب خود را صادر نمائید ، تا همه صف واحد شوند « بنیان مرصوص » شوند و ثابت سازند که در جهان جز فرمانروائی قانون جهان ساز و سعادت آفرین قرآن جواز ندارد و ندارد ...

آری ! تا دم مرگ از سنگر های تان پاسداری کنید و مگذارید که جهاد از مسیر اصلی اش انحراف ورزد ...

ای عزیزان ! بلحاظ خدا ، قرآن توهین شده را ' و اسلام غریب گشته را دل بسوزانید و بر پیامبرش دل بسوزانید . آری ! دل بسوزانید که بخدا شرط مسلمانی فقط همین است .... هان ای برادر ! همسنگر ! روح پاک محمد (صلی الله علیه و سلم) و یارانش را شاد کن بر تو میگویم ای عزیز ، وای قربان ! خدا را شاد کن ... !

والسلام



اعتذار

خوانندگان عزیز !

در شمارهٔ ماهٔ میزان در صفحهٔ (۳۰) در شرح تصویر برادر « مجاهد انجنیر ضیاء الدین » که فعلاً بصفت معاون جبههٔ شهید « صفی الله افضلی » مصروف تلاشند ، سهواً « شهید عبدالعزیز حیدری » نوشته شده و همچنان در صفحهٔ فوق تحت تصویر شهید « صفی الله افضلی » سهواً (شهید حفیظ الله افضلی) نگاشته که اینک ما ضمن چاپ تصویر انجنیر ضیاء الدین ، عرض معذرت نمودیم . اداره

هجرت او کلتوری ساتنه

د عیسی محمد زابلی لیکنه

له وطن ځای او ځایګیر څخه پلتون اولیری کیدل ددی سبب نه ګرزی چی مهجور او له وطن څخه پردیس انسان د خپل کلتور - روایاتو او غوره دودونو په نسبت بی پرواوا وسی او په دی باب د ساره بی خونده او بی ګا نه پروره ر کود لاره خپله کړی.

د هجرت د کلمی دواقعی او حقیقی مفهوم د څیړنی او پلټنی په رنا کی دی ځای ته رسیږو چی مهجور او له وطن څخه لیری انسان د هجرت په چاپیریال کی هم د خپل ایډیالوژیک او نظریاتی ارمان غوړولو ته ملاتړی او د هدف د پرمختګ په لاره کی د هجرت چاپیریال تر خپل تاثیر او اغیزی لاندی نیسی.

هو - باهدفه - باایمانه او مومن مهاجرین هر ځای چی وی دا واقعیت تحلیلوی چی هجرت د څه د پاره ؟

ایا هجرت فقط د ځان ساتلو عملیه ده ؟ او که له دی څخه په لوړ او متعالی ارزښت کی ځای او قرار لری ؟

هجرت د یو مومن لپاره د دعوت د عمل تسلسل او پاینښت دی او مومن مهاجرین د هجرت چاپیریال د خپلو ایډیالوژیکو ارمانونو او فرهنګی خصلتونو په لمن کی ښه را نغاړی نه داچی خپل - فکر - فرهنګ او عقاید د پردو او پیګانه محیطونو د منفی اثراتو تر تاثیر لاندی وبایلی.

د هجر ت په چاپیریال کی د دعوت د عمل ګړندیتوب په رښتیا هم د هدف لرونکو او ایمانداړو مهاجرینو له خصلتونو او ځانګړتیاو څخه دی.

په حقیقت کی د مهاجرینو داسی بهیر و له چی هغوی د عمل او فعل په هر اړخ کی د خپل هجرت رنګ او جوله ځلوی چری هم د خپل تګ لوری په پیچلی او مغلق جریان کی د انحراف او

کږوالی په لوری نه کږیږی بلکه په مستقیمه توګه سره د خپل متعالی هدف لوړ ارزښتونه ساتی او د هغوی د تصمیم په جهت کی موثر ګامونه پورته کوی.

تقریباً پوره لس کاله تیرشول چی زموږ مومن باتوړ او مسلمان ولس د یوه ستر هالی او لوړ ارمان په جهت کی د هجرت اوږد بهیر پیل کړی دی د دغه بهیر په اوږدو کی زموږ په تولو مهاجرو پرګنو کی یو دول پدلوونکی پروسی شروع شوی او د افغانی تولنی دیری فرهنګی او کلتوری پدیدی لټ پر لټ سره واوښتی .

موږ دیر داسی خلک ولیدل چی هغوی فقط د سر د ساتلو لپاره د ارام سیوری په ارمان له دریورندلاین څخه دی پلوته راغلی ؤ .

او له راتګ سره سم ئی هر څه هیر کړل .

ځینی خو داسی هم پیدا کیږی چی

په المان او امریکا کې د لسو کلونو او یا له دې څخه کم د اوو اتو کالونو په موده کې بالکل وبایلل شول. د ژبې عاداتو او حرکاتو له نظره بالکل بیګانه شول هر څه ئې دظاهری رنګ او خوند ترتاثیر لاندې دمترقی توب او نوی تمدن په نوم داسی سخاوتمندانه قربان کړل چې اوس خو په خپل شرقیت او افغانیت هم شرمیږی . زموږ هغه کورنۍ چې اوس په غربی آلمان، فرانسه ـ امریکا او نورو غربی هیوادونو کې اوسیږی په فرهنګی لحاظ بالکل محوه شوی دی

په کار خو داوه چې زموږ دغو وطنوالو خپل اثر په هماغه ځای کې پرې ایښې وایې

او د مغربی پرسیدلی تمدن په تاوده بازار کې ئې د لویدیځ لار ورکې انسان د معنویت په پلوشو کې د خلاصون

برملا او بربنډ راز ته ملتفت کړی وای

او دایې ثابته کړی وای چې نن په افغانستان کې یو بې وسه او بیوزله ملت تنها له خپلې خاورې څخه د روسانو شرلېږدهدف تر پلاټ فورم لاندې نه بلکه دستروستما لې فرهنګې ارزښتونو او معنوی ظوابیطود تحفظ او ساتلو په لاره کې جنګیږی .

هغوی دیوه فرهنګ د ساتلو لپاره جنګیږی چې دغه فرهنګ اسلامی فرهنګ دی ! چې په هر لحاظ سره د غربی پرسیدلی او ناروغه ثقافت له پرزیدونکو او معنوی ضد اقدارو څخه لوړ او متعالی دی

او په هر ډګر کې کولای شی د انسان روح او وجدان ازاد ، لوړ او انقلابی وساتی .

انسان ته د معنویت په غیږه کې د اخوت ، صداقت،سولې ، او متقابل بشری احترام درس ورکړی !

که مولږ د خپل ستر او تاریخ جوړونکی جهاد تولو ابعادو ته ښه ځیر شو نو ددې حقیقت ژر تر لاسه کول ګران کار نه دی چې زموږ انقلاب په خپل بطن کې ډیر ستر فرهنګی خصلتونههم لری.

او په اصل کې خو اسلامی فرهنګ د جهاد پستیز اساس دی چې زموږ د جهاد د کامیاب تداوم اطمینا ن راکوی اوجهادبهیر په اوږدیدو سره دغهاساس ورځ په ورځ له غښتلتوب او قوت څخه برخمن کیږی

موږ دغه الډ بحث په دې ویناکې سره رانغاړو چې ژوندی اولسونه ژوندی ثقافتی اقدار لری او په هر حالت کې د دغو اقدارو له ساتلو څخه مخ نه ګرزوی

یاد داشت ...

در نوامبر سال جاری (۱۲۳) کشور جهان به خروج قوای متجاوز روس از افغانستان در مجمع عمومی سازمان ملل متحد رأی دادند و این خود بیانگر حمایت بین المللی از موضع مجاهدین و مردم افغانستان می باشد .

در حالیکه امپریالیزم روس و رژیم چاکر آن در کابل تلاش های وسیع دیپلوماتیک را براه انداخته بودند تا اذهان عامه را در سطح جهانی مساعد سازند که روس ها خود خواهان بیرون رفتن از افغانستان می باشند و این مسأله در حال حل شدن است و سعی نمودند تا کشور های جهان در مورد این فیصله نامه جدیت نشان نداده و در نتیجه از اراء کمتر بر خوردار گردد ولی بر عکس همه دسایس شیطانی و حیله های تبلیغاتی کریملین و چاکران آن نقش بر آب گردید و اکثریت کشور های دنیا خواهان خروج قوای متجاوز روس از افغانستان گردیدند .

درخاتمه باید متذکرشد که پیروزی های چشمگیر مجاهدین در جهاد مسلحانه و در صحنهٔ سیاسی و شکست و زبونی دشمن درین عرصه ها ما را بیشتر از پیش متوجه طرح و پلان واحد جهادی درین زمینه ها میسازد تا ائتلاف موجود مجاهدین برای آینده یک طرح و پلان دقیق و واحد داشته و ضمناً برای مقابله با خطرات احتمالی آینده آمادگی داشته باشند .

زیرا در همه حال و حتی در آخرین لحظات شکست دشمن نیز از حیله مکر ، فریب ، توطئه ، دسیسه و پلان های مخفی دشمن نباید غافل بود و همچنان نباید اهداف اصلی و حقیقی جهاد را فراموش نمود بر سازش ها و نرمش های معمول سیاسی تن داد و لازم است تا سرحد پیروزی نهایی حق بر باطل و استقرار حکومت اسلامی بصورت متحد و همگام با ثبات و استواری کامل به جهاد مسلحانه ادامه داد . انشاءالله نصرت و کمک خداوند بزرگ با ماست و السلام

«فقیری»

عصمت قانع

سره امپراطوري

د اداري فساد په ښپو کې

اوس اوس د سرې امپراطورۍ په داخلي قلمرو کې د بشري فطرت پر خلاف د کمونیزم د لاروا جګړې له رسوا او بدنامو لاکامیو څخه ورځ په ورځ د نړۍ د عامه خبرتیا ډله ایز وسایل خبرونه خپروي او د کمونیزم د فطرت د ښمنه مسلک د شکست او محتوم محکومیت برملا راز رسوا کیږي .

تیره هفته روسي مطبوعاتو او راډیو تلویزیون دا خبر هم خپور کړ چې د روس د کمونیست ګوند د مرکزي کومیټې منشي او د بریژنیف ډیر نیژدې حزبي همکار ویکتور پیاو د ګوند او دولت له ټولو دندو او منصبونو څخه د اداري فساد په جرم ګوښه کړای شو ویکتور پیا و پنځه پنځوس کلن و چې په ۱۹۸۳ کال کې د مرکزي کومیټې د منشي په توګه د بریژنیف د ګوندي ډلې لخوا په کار وګمارل شو د چرننکو له مړینې وروسته !

د ګورباچوف د تصفیې د روان عمل په اوږدو کې ویکتور پیاو دوهم لوړ رتبه ګوندي مامور و چې د کمونیستي رواجي تصفیې بې رحمانه هدف وګرزید .

له ویکتور پیاو نه وروسته د کمونیست ګوند نور ډیر لوړ رتبه مامورین هم د غلاوو ـ اختلاس رشوتونو او اداري فسادونو په تور تورن شول او د اقتدار له تخت څخه پر ځمکه را پر یوتل .

د روس د کمونیست ګوند د مرکزي کومیټې په یوه رسمي رپوټ کې ویل شوي دي چې ځینو ګوندي مسؤلینو د دولتي فابریکو او تولیدي مواسسو په هکله راپورونه په غلط او فرضي شکل سره مرکزي کومیټې ته وړاندې کړي دي او په دې توګه څه د پاسه لس کاله ئې د ګوند مرکزي کومیټه غلوکې ده او بې شمیره دولتي دارائي او پانګه ئې شخصي جیبونو ته نقل کړې ده .

پراوادا د کمونیست ګوند د مرکزي کومیټې رسمي ارګان د پورتني رپوټ په باره کې یوه تفصیلي مقاله خپره کړې ده .

او په هغه کې ئې لیکلي دي چې د یوه روسي جمهوریت ګوندي منشي ته هم د اداري فساد پر سر سخت ګواښ شوي دي .

پراوادا لیکي چې پر نوموړي ګوندي مسؤل باندې هم د دولتي پانګو د لګښت په باب د غلطو او فرضي راپورونو د جوړولو په تور ډیر تورونه لګیدلي دي .

همدارنگه په دی وروستیو وختونوکی د سری امپراطوری له پټو رازونو څخه یوبل خبر درسوایی لوڅ دګرته راوتلی دی .

پدی بارهکی یو خبر د روس د بهرنی تجارت په وزارت پوری اړه لری - د روس د بهرنی تجارت وزیر همدا اوس درشوت په تور تورن دی او دهغه کډه ولینتیا هم په دیار لس کاله بند محکومه شوی ده ولینتیا د علومو په اکادمی پوری مربوطه وه او د یوی محلی گوندی شورا لوړ رتبه ماموره هم وه .

د ولینتاپر ضد درشوت اخیستلو تور په یوه گوندی محکمه کی ثابت شو .

همدارنگه د روس د بهرنی تجارت مرستیال معین ولادیمیرسوشوف

هم د رشوت خوړلو تر تور لاندی راغی چی د دوسیی له څیړنی وروسته په دیار لس کاله بند محکوم کړای شو .

پراوداد روس د بهرنی تجارت د وزیر د میرمنی په خلاف دمحکمی د پریکړی په تفصیل کی لیکی چی نوموړی ښځی تیر کال له یوی بهرنی کمپنی څخه څه د پاسه د پنځه لکه اته اتیا زره امریکائی ډالر د رشوت په توگه اخیستی و اوپه مقابل کی ئی د روسی گټو پرسر له خارجیانو سره یوه ملی خائنانه عملیه سرته رسولی وه

پراودا د گورباچوف د تصفیی دخبرونو په لړکی لیکی چی د کرملین د پخوانی دیکتاتور ولادیمیر الیچ بړژنیف زوم یوری چوربانوف هم د کورنیو چارو په وزارت کی درشوتونو اواختلاسونو په تور تورن شوی دی او د قدرت د بدلون په وخت کی د رایجی کمونیستی تصفیی د پلیگون په خوراک بدل شوی دی

د روس په اداری دستگاه کی که د اداری فساد اوسنی شکل په غور او سنجش سره ترڅیړنی لاندی ونیول شی نوداښه له وړایه جوته شی چی دکمونیزم نفس ترچنغړکه پوری را- رسیدلی دی او اوس دکمونیزم مرگ هسی یوخیالی امیدنه دی بلکه دکمونیزم مرگ هغه واقعیت دی چی دزمان لندارو جهان، ته ښودلی دی او کمونیزم په حتماًمری.

له تیری میاشتی را هیسی بیا تراوسه پوری چی ډیری اطلاعاتی او خبری شبکو کوم خبرونه خپاره کړی دی دهغو له مخی تراوسه پوری د گورباچوف دتصفیی په جریان کی د روسی پولیسو تخمیناً لس زره منصبداران د اداری فساد ترتور لاندی له دندو وگوښه شوی دی او یو زیات شمیرئی په زندانونوکی دیوه مبهم سرنوشت له وهم او دار سره د ژوندانه ترخه غوړپونه له چنغړک څخه تیر وی

یوه روسی ورځپانه « سوتسکایا اند ستوریا » لیکی چی

د ولادیمیربرژنیف په زمانهکی دپولیسو جرایم او د اداری فسادونه د خاینو اوغدارو حکمرانانوترحمایت لاندی پټ پاتی وو او هیچاهم نه شوای کولای چی غدار- رشوت خواره او فاسد پولیسی لوړ رتبه صاحب منصبان او مامورین له رشوت، بدو او اداری فساد څخه منع کړی . د همدی حاکمی اوضاع ترپوښش لاندی به خلکو ډیر جرمی او جنائی واقعات په خپلو غمجنو او دوکجنو سینوکی پټ ساتل اوهیچائی له شکایت څخه غیر نه شوای پورته کولای !

په روسیه کی معمول ده چی قدرت د یوه جنایتکار شرمنی له لامه بل شرمنی ته ورنقلیږی نو ورسره ورسره دگوندی تصفیی په نوم دزړو رفیقانو تصابه هم تودیږی او یوزیات شمیر زاړه کامریډان او انډیوالان د لینن له ایډیالونوسره د مخالفت په تور دعدماونیستی تورلغم تهورغورځی چی بیائی درک او خرک لگول د چا دوس کار نه دی .

تاس په یوه خبرکی څرگند وی چی د ستری محکمی یوتن گوندی منشی له دولتی اوغیردولتی تورونو کسانو څخه درشوت اخیستلو په جرم

په مرګ محکوم شوی دی چې پخوا لاد سره قهر ګولی پکښې سټري شوی دی او د عدم د یار ته لیږ دول شوی دي .

د ګورباچوف له اقتدار څخه را پدیخوا ـ په مسکو کې ځینی روسی طراحانو دپیکنګ د طراحانو په څیر اعتراف وکړ چې کمونیزم د ټولنې د اداری یو ډینامیک مسلک نه دی او له اوسنیواداری فسادونو ـ رشوتونو اجتماعی او ټولنیز وکړ کیچونو څخه دخلاصون لپاره بایدله کمونیزم اومارکسیزم څخه دارتداد اوانحراف لاره په مخ کې ونیول شی اوټولنه د خلاصو او آزادو اقتصادی اصولیتونو ترقانونیت لاندی د خرده بورژوا په څیره کې سره وغوړواوتکامل ورکړو.

په روسیه کې دګورباچوف نوی هڅی دبیاجوړونی په نوم دا حقیقت له ورایه ښکاره وی چې مارکسیزم او لینینزم دبشر د فطرت پرخلاف یو ظالمانه مسلک دی چې چیری هم د خپلو اصولو پر بنیادانسان دخلاصون او فلاح پر لاره رهبری کولای نه شی .

د کرماین مشهور تیوری من او تاریخ پوه (ای پلی مارک) دپراودا په ورځپانه کې د خپل ۳۱ صفحه ایز رپورټ په یوځای کې لیکی.

د نیوکاو نیا لستی د وران د پراونو د سالمی څیړنی پر بنیادباید په مارکسیزم او لینینزم کې ځینی انقلابی اصلاحات صورت و نیسی .

همدارنګه نوموړی کمونیست لیکی چې بایدپه مارکسیزم او لینینزم کې دطبقاتی تضاد پراصل باندی په نوی علمی توګه سره دوخت اوزمان د شرایطو له مطالعی سره سم نوی نظر وشی او په هغه کې اصلاح اوترمیم رامینځ ته شی دا یوبل اعتراف و چې کمونیزم په خپله خوله پر خپل شکست باندی ورحواله کړ .

مارکس ویلی و چې هرڅه بدلیدای شی خو زما کاپیټل نشی بدلیدلای خو د نن عصر دواتشه مارکسیستان د مجبوریت په خوله اعتراف کوی چې باید تغیر را مینځ ته شی ـ واقعیت دادی چې دطبقاتی ایډیالوژی دغه کشمکش پخوا لا د شکو د بند په توګه د زمان حوادثو د خپلو طوفانی څپو په څکونوکی له منځه وړی دی د پرولتاریا او پانګوالی ترمینځ د کشمکش پر نظریه باندی مارکس پخوا لا دا استدلال او پیشګوئی کړی وه

مارکس ویلی و چې کار ګری انقلاب په هغو پانګوالو ټولنو کې راتلای شی چیرته چې پرولتاریا په صنعتی میدان کې خپل موجودیت تثبیت کړی وی او چیرته چې پانګی او سرمائی د خپل تکامل او بشپړ توب وروستی پړاوته رسیدلی وی او نور د سرمایه داری د پرمخ تګ او وړاندی تګ ټول امکانات معدوم شوی وی .

خودمارکس د پورتنی پیشګوئی پر خلاف په اصطلاح کارګری انقلاب په پر مختللو صنعتی ټولنو کې لکه بریطانیا ، فرانسه ، المان او داسی نورو ټولنو کې کامیاب نه شو بلکه بر خلاف .

دغه د بشر د فطرت ضد عملیه د روسیی په څیر په یوه داسی ملک کې ظهور پذیره شو چیرته چې له پانګوالی خپل آخری حد ته رسیدلی وه او له خره د پرولتاریا او سرمایه داری تر مینځ تضاد او کشمکش د مارکسیزم د اصلو له مخی خپل آخری پړاوته رسیدلی و که په روسیه کې د اکتوبر له فاجعی څخه تر اوسه پوری د اویا (۷۰) کالونو په جریان کې د روسی ټولنی ټول اړخونه په غور او فکر سره و څیړو نو دی نتیجی ته به و رسیږو چې د اویا کالونو په اوږده موده کې په روس کې د انسانیت فطرت په ظالمانه توګه سره تخدیر شوی دی او د فکری استبداد ډیر ظالمانه ریکارډ د بشر په تاریخ کې تری پاتی شوی وی ـ تجربو وښودله چې مارکسیزم اولیننیزم د بشریت دفطرت پرخلاف د قصابی هغه نظام دی چې د ستالین او ماوتسی تونګ په څیر ډیر قصابان ئی د انسانی عامه وژنی لپاره

پاتی په (۱۱۷) مخ کی

ترجمه، جلال فرهیخته

ترکستان مستعمره

مالیات های مخصوص نگهداری آپارات:

اما آپارات نه تنها حیثیت پارازیتی (انگل) را بر ارگانزم اقتصاد منطقه داشت، بلکه نگهداشت و برپا داری آن برای دولت نیز گران تمام میشد. نگهداری آن برای دولت به حدی پر مصرف بود که حتی مالیات های موضوعه والی کل برای آن نیز بسنده نه بود. بودجه ترکستان در تمام دورهٔ مورد مطالعه ماکسر دارد و این به علت وضع هر چه بیشتر مالیات از جانب دولت است. مثالی بزنیم: در شهرستان (ولسوالی) سمرقند در نتیجه امور مالیاتی ۱۸۹۳ مالیات ها به ترتیب زیر صعود نموده است:

در قریهٔ یانی قرغان ./. ٦٧، در قریهٔ کابوت ./. ۷، ۱۸۳ درقریهٔ حلوایی ./. ۸، ۹۳ و در قریه سیرغالین ./. ۸، ٦٥.

زمین دهقان یک چنین رژیم مالیاتی را تحمل نمی توانست و دهقانان اغلب از تصاحب زمینهای شان سر باز میزدند. از همینجا زمینهایی بنام اراضی متروکه (فقط بمعنی اجباراً ترک شده) بوجود آمده بود. آپارات قدرت نه تنها منطقه را بواسطهٔ ارتشاء، باجها و ساخت وباخت های گوناگون ازپادرمی آورد، بلکه تمام مالیات های عظیم موضوعه بر اقتصاد مبتنی بر دامداری ـ دهقانی منطقه را نیز می بلعید.

جنبش آزادی بخش ملی در قرن ۱۹:

تضاد های عصری که شرح آن گذشت به جنبش آزادی بخش ملی منتج شد عصر نامبرده بدو بخش تقسیم میشود:

الف ـ مرحله اشغال.

ب ـ مرحله آبادسازی وسروی، وبنا برین جنبش آزادی بخش ملی هم به دو بخش منقسم میگردد.

جنبش آزادی بخش ملی در عصر اشغال منطقه:

دفاع از استقلال ـ وظیفه اساسی انقلابی بود که در برابر جنبش در عصر اشغال منطقه قرارداشت وبرای نیل به همین مقصود هم جنگی که در دهه بیستم قرن ۱۹ آغاز شده بود. تا پایان انقلاب قوقند ۱۸۷۵ ـ ۷٦ ادامه داشت. تمام مرحله تدافعی در واقع جنبش وسیع ملی بود.

نکته های اساسی این مبارزه قرار زیر است: قیام سلطان قرغز ها و قزاق ها ـ کنیسارا قاسموف در پایان دهه سی و نیمه دوم دههٔ چهل، قیام جان ـ کوجی نور محمدوف در سیر دریا در سال ۱۸۵٦ که با قیام تبلی شباهت داشت، دفاع سمرقند ۱۸٦۸ و جنبش مرتبط با آن در بخارا و در بیک نشین شهر پازب خان نشین بخارا، شورش قرغز های مالگیشلاق در ۱۸۷۰، قیام و یا بعباره بهتر کوشش قیام به رهبری ایشان ایش محمد در ولایت سیردریا ـ در ۱۸۷۱، انقلاب قوقند که ذکر شد (۱۸۷۵ ـ ۷٦) و بالاخره درخشش کامل این انقلاب ـ قیام اِیتیم خان در فرغانه (۱۸۷۸).

البته درینجا مجال تشریح مفصل هریک ازین قیام ها وجود ندارد، وظیفه ما هم فقط شرح خصوصیات عمومی آنها میباشد.

قبلاً گفته شد که این قیام جنبش تدافعی ای بود که به جنبش های وسیع ملی تبدیل شد. اما اینجا سوال میشد که پس وضع قوا درین جنبش ها چگونه بود؟

از اشرافیون و بازاری های تجاری که از معاهدات بازرگانی نابرابر به ستوه آمده بودند و شرح آن در بالا گذشت ـ تا توده های دهقانی که از چپاول و تاراج گریهای روسها و غرامات شان رنج می بردند ـ همگی علاقمند بودند تا پیشروی روسها را متوقف سازند و عقب بزنند. جنبش ضد روسی و ضد پیشروی روسها ـ جنبش عمومی بود بدون در نظر داشت اقشار و اصناف.

مسلم است که درچنین شرایطی رهبر جنبش طبقه حاکم است و در راس جنبش، قشر اشرافی، روحانیت و بازاریهای تجاری قرار داشتند. تنها قشر کوچک فوقانی (الیکارشی) قرغزها و قزاق ها به رهبری سلطان عشیره میانه ـ ولی خان در زمان قیام کنیسارا ـ قاسیموف همچنانکه در بخارا و قوقند به رهبری امیر بخارا مظفرالدین و خان قوقند ـ خدایارخان در زمان انقلاب ۱۸٦۸ و ۱۸۷۵ ـ ۷٦ علاقمندان اطاعت از روسیه بود.

این (اطاعت) خود، او را (الیکارشی مذکور) وعده بعضی امتیازات را می داد و در حفظ قدرت یاری می کرد. از اینرو جنبش های ملی ضد روسی همزمان جنبشی بود بر ضد این قشر فوقانی و الیکارشی.

تمام ایدیولوجی ساده این دورهٔ جنبش

می تواند در نقل قولی که از اسناد زیر می کنیم ترسیم شود:

« بعون الله همهٔ قرغز ها را متحد میکنیم و وضع قرغزستان چنان خواهد شد که در زمان آبای خان بود » (یعنی در ربع اخیر قرن ۱۸ هنگامیکه هرسه عشیره قرغز هنوز استقلال قابل ملاحظهٔ داشتند) .

و همچنان : این نظر کنیسارا را سلطان قاسم بیگ (کنیسارا) و اولادش تائید کردند ، و همه هم آواز شدند تا بر ضد روسیه عمل کنند ، ضمناً اکثریت قرغز ها با او هم رأی بودند . » چنین بود برنامه کنیسارا به قاسموف و دوستان مشهور او . در حالیکه برنامه عبدالرحمن آفتابچی - رهبر انقلاب ۷۶-۱۸۷۵ با برنامه او فرق داشت .

عبدالرحمن در یکی از اعلامیه هایش چنین میگوید :

« بنابر مشیت خدا ، اینک دوازده سال است که روسهای ملعون ، شهر های مسلمان ، تاشکند ، اورا توبا و سمرقند را اشغال کرده اند و شمع دین را خاموش نموده اند و به آیین ما آسیب رسانده اند . از همینجاست که ما مسلمانان از خان خود می خواهیم تا جهاد اعلان نماید ، اما او که از راه مستقیم و حق منحرف شده و گمراه گردیده با روسها بنای دوستی گذاشت و تحایف زیادی به آنها داد ، ازجانب تزار سفید ، لقب « خان مقدس » را بدست آورد ، هنگامیکه سخت تحت تاثیر هوا های خود قرار گرفته بود مشورت و التماس ما را نا دیده گرفت . تسلیم تزار سفید شد و از کشور مسلمانان اعراض کرد ، بخاطر نفع شخصی اش به دامن تزار کافر چنگ زد و بالاخره ما را ترک گفت . پس ازین ما روحانیون ، علماء ، امراء و اهالی که گرد هم آمده ایم به رضای خود همه امور خلاف قانون را کنار گذاشتیم و نابود کردیم .

پسر بزرگ خان اسبق خود سید محمد ناصر ادینبیک (شاید اصل این کلمه آدینه بیک باشد که تحریف شده) را در ساعتی نیک بر تخت خانی نشاندیم و بخاطر رضای خداوند قادر و پیامبر بزرگ اش ، او را حاکم اعلی خود خواندیم و میثاق خود را بخاطر جهاد مقدس محکم می بندیم . درین جانب (مبارزین) حدود دو تا سه لک نفر جمع میشوند ، همهٔ ما از بزرگ و کوچک ، جهاد را فریضهٔ خود می‌دانیم بعون الله علیه روس های کافر تاآخرین نفر خواهیم جنگید .

در پیروزی حق بر باطل شکی و تعجبی نیست . »

کنیسارا برنامه خود را که بر مبنای اعمال قاطعانه استوار است در برابر برنامهٔ تسلیم پذیرانه ولی خان که در واقعیت امر در خدمت روسها بود ، قرار میدهد .

عبدالرحمن ، برنامه جهادی خود را بر ضد کافران در برابر برنامه صلح آمیز (سازش پذیر) خدا یار خان که « به دامن کافران چنگ زده بود » می‌نهد . هم اینجا و هم آنجا مبارزه قاطعانه بخاطر استقلال جریان دارد ، و در همین هم‌تشابه هر دو برنامه نهفته است . و اما تضاد های این دو برنامه : اولی شعار «قضاوت» ندارد ، در حالیکه در برنامه دومی «قضاوت» موقعیت مرکزی دارد .

باید تذکر داد که این تفاوت تصادفی نیست و در آن (تفاوت) دو مرحله از هم متمایز دوره مورد بررسی جنبش - یعنی آغاز و انجام آن ، انعکاس می‌یابند .

« قضاوت » بمثابه شعار جنبش اولین بار در سال ۱۸۶۸ در آسیای میانه ظاهر میشود وغیبت آن تا این هنگام انگیزه ها و عللی دارد : کنیسارا نه تنها علیه روسها میرزمید ، که همچنان بخاطر یکپارچگی ماناپ های (اشراف سابق قرغز) قرغز و قزاق به یک قدرت بزرگ در تحت اداره خود نیز مبارزه می نمود . و تحقق این مامول او را ، همسایه های فیودال او امیران قوقند ، خیوا و بخارا ، اخلال می کردند . ازهمینجا بود که او نمی توانست شعاری محتوی دعوت همهٔ مسلمانان به اتحاد داشته باشد و چنان شعار (شعار مورد ضرورت او) همان « قضاوت » بود . ولی در دوران شکست کنیسارا و تا سال های ۱۸۶۸ ، اولاً خطر از جانب روسها فوق‌العاده زیاد شد - آنها (روسها) اینک در قلب آسیای میانه تاشکند ، بودند ثانیاً - مرحله ای از جنبش های چون قیام جان کوجی در ۱۸۶۵ ، قیام مانگیشلاق در ۱۸۷۰ ، و در سیر دریا در سال ۱۸۷۱ بظهور پیوسته است .

در تمام این وقایع ، رهبران قیام ها سیاست خارجی دیگری بجز استمداد از همسایه های مسلمان خود نداشتند . این دو شرط لازم هم ، زمینه را برای اعلام قضاوت فراهم می ساخت . و « قضاوت » بمثابه شعار در عصر انقلابات ۱۸۶۸ و ۷۶-۱۸۷۵ شعار اصلی انقلاب بود .

آن (شعار) اهداف انقلاب را بطور دقیق انعکاس می‌دارد : مبارزه واقعاً بر ضد کفار و بدینسان صورت می گرفت و آن وضع قوا را درست تعین می نمود : چون درین مرحله ، همهٔ مسلمانان واقعاً بمثابه جبهه واحدی عمل میکردند . مبارزه قاطعانه بخاطر استقلال در نخستین مرحلهٔ با جنبش و همان مبارزه قاطعانه در پرتو شعار « قضاوت » در مرحله دوم - این بود ایدیولوژی جنبش در عصر اشغال منطقه .

جنبش ملی درپایان قرن ۱۹ :

اتحاد و همبستگی آشکار تمام اصناف عظمت طلبی اشرافیون و روحانیون و شعار « غزا » همچنان در عصر دوم مرحله مورد مطالعهٔ ما ، در دو دههٔ اخیر قرن ۱۹ حفظ شده اند . تنها شعار (بخاطر استقلال) به شعار (باز سازی خان نشین قوقند) تعویض شد .

اما بر رغم این اتحاد آشکار ونزدیکی هویدای این مرحله جنبش از نگاه خصوصیات آن بامرحله اول ، تفاوت کلی در بین آنها وجود دارد : اکنون در درون جنبش ، با تفاوت از عصر اشغال انشعاب مطلق وجود دارد .

مسایل جدید مطرح بود . واژگونی سلطهٔ استعماری روس نه تنها از آن نگاه لازم بود که روسیه استقلال خان نشین های آسیای میانه را سلب کرده بود بلکه برای آن ، که درپایان قرن ۱۹ تضاد های

بقیه در صفحهٔ (۱۱۸)

ژباړن: عصمت الله

دمسلمانانو واتلونکی په روسیه کی

د اروپا په ختیځ کی د روس داسی حیثیت دی لکه ددی قاری پر لویدیځ ساحل چی یی اسپانیا لری دا دواړه هیوادونه داسلامی نړی د پیش قدمی په درولواوځنډلوکی اوځار دی . روسان وائی چی مونږ دیورپی تهذیب مدافعین یوو خو که حقیقت ته نظرو کړو نو دتاریخ فیصله په بل ډول وینو . په نهمه میلادی پیړی کی روسان ډیر وحشی اوشډل وو . دوی په داسی حال کی چی مسلمان ډیر متمدن او مهذب وو ، له تهذیبه ناآشنا او ډیر بی رحمه وو . مسلمانانو دپوهنو او فنونو خاوندان وو. دولگاسین پر منځنیو او لاندینو غاړو ، په ،در بند او دسیردریا (سیمون سین) په شاوخوا کی، په دی ټولو سیمو کی مسلمانان استوگن وو دتهذیب روڼی کړښی د ایشیا دامسلمانان دیورپ له وحشی اسلاویانو (اسلاو دیوه اروپایی توکم نوم دی چی روسان ،چیکان، بلغاریان پولندیان اویو گوسلاویان یی مشهوری څانگی دی . مترجم) بیلو ل . په اسلاویانو کی روسان خصوصاً ډیر داړه ماراو لټیرمخلک وو . په کسپین سمندر کی (بحیره) شو کی موکی ددوی اصلی کار وو . پر ۹٤٥ میلادی کی دخزر سلطنت او پر ۹۸۵ م کی د بلغار هیواد دروسانو دلوټ مارښکار شوی . پر ۹٤۲-٤٤ ع کلونو کی دوی دمسلمانانو دهیواد دټرانسپورتی لارو ټوله کری خرابه کړه . دآذر بایجان تر ټولو بسیا ښار بردی په تباه کولو کی هم دروسانو لاس وو دمشهور مؤرخ ابن حوقل په قول په دی ښار کی دولس زره تنه بسیا سوداگراستوگن وو. دروسانو دیرغل په نتیجه کی دښار صرف پنځه تنه اوسیدونکی لهوژ 'وو ژ غورل شول . بی رحمه روسانو دښار ټول اوسیدنکی تر تیغ تیر کړ ل. په ۱۸۵۰ میلادی کال کی روسی مؤرخ گریگورف (*Gvigorey*) لیکی :«هغه وخت چی یورپ د...... تعصب اوجهالت په لومو کی ښکیل و دخزرسلطنت دامن کوږ وو . خلک په کی خوشحاله وو . مذهبی لو رینه یی په کوټ کو ټ کی خو ره وه . دیهلاییلو عقیدو امتونو ته دا اسلامی هیواد د عافیت ځنډه وه. او په دی ډول سره دیورپ په توره تروږمی کی دخزر هیواد تر رانه ستوری کم نه وو » .

تر لسمی میلادی پیړی پوری اکثره روسان بی دینه وو. په راتلونکو دوو پړیو کی دخزر د جانشینانو ، قبچاقو اود کیف دروسانو په منځ کی یو ډول سیاسی اوثقافتی توازن رامنځ

ته شو . پدی وخت کی پسزانی د
د فکری تسلط پهوجه روسانو عیسوی
دین قبول کړ . داوخت دقبچاق سلطنت
له دینپر سینه (DniePer)
تر اورال سمندرگیږدی غزیدلی وو
روسانو لدیگاوندی هیواد سره اریکی
ټینګی کړی او دمسلمانانو له پرمخ
تللی تولنی یی ډیر څه زده کړل .
لهاسلامی پرمخ تللیتمدنسره اشنائی
دد وی لپا ره یو ه عجیبه تجربه وه
ددوی خوی ، بوی او فاسته ،پاسته
بیوراغیزمنه کړهاوپهژبهکییی دترکی
فارسی اوعربی لغتونو استعمال شروع
شو . عجیبه خوداده چی سلاوی او
مانچو ژبو پر ترکی ژبی هیڅ اغیزه
ونکړی شوه اوداحال په نورو تمدنی
ځانگوکی هم ولیدل شو . پهښارونو
اوښارپو کیمیشته ترکان اوایرانیان
لهکوچی مغلانو بیل پاتی شول .
دسامانیانو اوسلجوقیانو د حکومت
دوره لهپرم اوشوکتهډکهوه .دبخارا
لاڅه بل شان وو . ددی ښار دعلم
ورانگی پههر لور خوری وی او د
تهذیب اوتمدن غبرگ بر کتونه یی
خپل کړی وو .گواکیداوختمنځنی
ایشیاد متمد نی نړی منځی وه .
دشاوخوا سیمو خلکو بههم لدیتمدنه
گټه اخیسته اووجهئی داوه چه ترکان
دلویی جګړوری لرونکی وو .
لهعیسایانوسره ددوی اریکیډیری ښی
وی .

ژوند همدا رنگه رو ان و چی
ناڅاپهیوطوفانراغی ، د چنگیزیانود
حملی پهوجه د اروپائی کوچیا نواو
ترکان ترمنځ ارتباط وشلیده. ایران ،
روسیه اومنځنی ایشیا دچنگیزی لوټمار
پهلوپمهکیښکیل اوودان وښارونه د
خاورو ډیری شوی اوخلک قتل عام
شول . د چنگیزی یرغلگرویوظلم هم
داوو چی علاوه له غلا مانا نو ،
پرخیانو ، پوهانو اوهنرمنانو بهیی هم
لهځان سره بوول . خوسره لدی هم
دمنځنی ایشیااو ایران اسلامی تهذیب
له مرگ سره برپالی مقابله وکړه او
دکاری تیرنو باوجود یی ځان بیرته ژر
سنبا ل کړ . دقبلای خا ن چین او
د ایلخانیانو ایران لدی لوټماره
وروسته هم تر روسانو څوځلی پر مخ
تللی وو .
چغتای دخپلومشرانو (مغلولومشرانو)
په نسبت ډیر هوښیار او باشعوره وو.
خوروس دمغه په وخت کی هم سنبال
نهشو ترچنگیزییرغل روسیه روس
یوداسی هیوادوو چی دیورپ اوایشیا
دسوداگری له لارو بیخی جلا شوی
وو . بالخصوص په جنوبی روسیه کی
خو ددی یرغلونو په وجه تول
اوسیدونکی خواره واره شویوو. البته
وروسته بیا دشمالی روس حالت لږڅه
ښه شو اوله شرق او غرب سره یی
تجارتی اړیکی بیا پیدا شوی . خوتر
دریو پیړیو پوری روس وله توانیدو

چی دمغولو له منگولو خلاص شی.
روسانو په دی وخت کی څه ناڅه
سیاسی او ثقافتی ازادی لرله خوعملا
پری په بالواسطهډول مغولوحکومت
کاوه اوددی یوه وجه دا هم کیدی
شی چی ددوی تول دار ومدار پخپلو
باج گزارانو وو . شاید روسانو به د
مطلق العنانی، غلامی او بی انصافی
ترتیب له چنگیزیانوحاصل کړیوی .
روسا نو له پخوا زمانی لا
مسلمانان او تاتاریان د خپلو سیاسی
بادارانو په توگه منلی وو او شاید
همدا وجه وی چی نن هم روسان د
حقارت احساس کوی . مسلما نان
اوس دخپل زوال په وخت کی هم
په سیاسی او ثقافتی لحاظ تر روسان
ځانکم نهگڼی . ددوی(مسلمانانو)
داخبره هیره نه ده چی پخوا یی په
دی تولهسیمه کی حکومت کاوه.
ترانقلاب دمخه یوه تاتارمورخ
ایازاسحاقی لیکلی ووچی «داپه مونږ
څه شوی دی چی د خپلو سابقه
غلامانو ، غلامان شوی یوو . » .
د مسلمانانو او ترکانو پرضد د
روس کرکه ډیره ژوره ده . دا کرکه
دو ئ له چنگیز پا نو ا خیستی وه .
د روسانو د سیاسی او تهذیبی نظام
وره له دی مایی خمیره شوی دی .
د حیرت خبره داده چی د پیړیو په
تیریدو سره هم او ددوی دابغض او
عناد کم شوی نـه دی .

روس په تزاري دورکي :

روسانو دمسلمانانو په سيموکي
دري سوه اته څلويښت كاله خپلي پيش
قدمي ته دوام وکړ . دوي د كازان
له فتحي وروسته (۱۵۵۲ ع)
په سلسله توگه پرمخ راغلل اوپه دي
دول سره په ۱۹۰۰ عيسوي كال
كي پامير ته را ورسيدل . وروسته
له دي بي نهه اويا كاله صبر وكړ او
بيا يي د ۱۹۷۹ عيسوي كال په
د سمبر کي خپل پوځونه افغانستان
ته ولیږل، افغانستان یي لاندي کړ
او اوس د خيبر دره دروسانو سياسي
پوله ده .

که پام ورته وکړو نو دروس
پرمختک په اسلامي خاورو کي په
مختلفو دو رونو ويشلي شو . له
۱۵۵۲ ع تر ۱۶۰۰ عيسوي
کاله پوري د مسکو دتزارانو لخوا
نژدي ختيځي وو . د دوهمي كاترينې
تر زماني پوري ترکيه د دوي تر
يرغلونو لاندي وه . تزاريان تر ۱۹۰۰
عيسوي كال پوري د منځني ايشيا
په لاندي کړيو سيمو کي د خپل
واک په تنگښت اومضبوطولو لګياوو
او بالآخره پردي برياليي شول چې
دا سيمي تر كامل كنترول لاندي
را ولي .

دويروولکي ايوان (ايوان ـ
مخوف) په وخت کي د اسلامي
خاورو لاندي كول شروع شول . د
ماسكو دي واكمن ديپزالس دمذهبي
ليوليالو او ديوتان دفالتحالو په څير
ذهنيت درلود . دهغه په زړه کي دی
ارزو جوړي كړي وی چی له خپلي
پلازميني (پايتخت) «دوهم روم»
جوړ كړي . دهغه پلار دريم يسل هم
همدا آرزو گورته وړي وه . دايوان
دحكومت په دوركي «مسكوي،ديوه
قومي اومذهبي واكمني په حيث را
څرگند شو او اوس يي دعيساليت د
فروغ لپاره «لاديري پيش قدمي» ته
اړتيا لرله . دمسلمانانو په نزد ايوان
دمغولانو خان اعظم هم وو . هغوي
په ده ته سپين خان ويل . دايوان
په دوركي دماسكو كليسا داول ځل
لپاره زيار وايست چي خپل مذهبي
نهضت په شمالي او اسلامي سيموک
پرمخ بوزي . ايوان سره له دي چي
راسخ العقيده عيسائي وو ، له خپلو
مسلمانو رعاياو سره ښه سلوک کاوه .
که څه هم ددي ښه سلوک شاته ډده
نور مطلبونه وو . دهغه دوهمه ښځه
« الطائي خان » په يوه مسلمانه
كورني كي زيږيدلي وه . داسي ويل
كيږي چي دا ښځه بيا وروسته عيسائي
شوي وه . دهغي پلار دكبردا
(*Kabarda*) شهزاده تمروق
(*Temrug*) مسلمان وو .
دماسكو په دربار کي دکبردا دملکي
مسلمان ورور او زوم موجود وو او
شايد په همدي وجه به تزار پخپلو
مفتوحه سيمو کي له نرمي كاراخيست.
هغه دكازان پادري ته لار ښوولـه
كړيده چي له مسلمانانو سره بايد سم
وچلميږي .

دايوان غوندي له يوه وينی
ښوونکي واکمن په باره كي دا
خبره عجيبه معلوميږي چي لهمسلمانانو
سره يي نرمه رويه کوله . يقيناً چي
دده دا ښه سلوک دمصلحت لمخي
وو . ځکه موږ وينو چي ددوهمي
كاترينې په وخت کي دا تش په نامه
لوريينه يا لـه وه

د ختيځ پر لور د روس پيش
قدمي دلاديري خاوري دلاندي كولو
لپاره وو . دحيرت خبره داده چي
مسلمانانو هيڅ يو انحېزمن مقاومت
ونكړ . دعثماني سلطنت خلفا او د
منځني ايشيا شمبالي واكمن دروس
له توسيع غوښتني تقريباً غافل پاتي
شول او چي ورځ تيريده نو دقدرت
توازن دروس پر گټه تماميده . د
كازان له نيولو وروسته له والگا تر
سايبريا پوري لاره ورته خلاصه شوه.
په ۱۵۵۲ ميلادي كال كي «استرخان»
او ۱۵۸٤ عيسوي كال كي دسايبريا
خان دروس دسلطي لاندي راغلل .
که څه هم دکريميا تاتاريانو
ددولت كړي په مشري دماسكو پر

جنوبي پوله يرغل وكړ خو له بده
مرغه مسلمانانو ورسره مرستهونه كړه
او يرغل ناكام شو . تاتاريان راستانه
شول اوروسانو دهغوی دشورش د
ځپلو لپاره په ١٥٥٩ عيسوی كال كې
پر كريميا حمله وكړه . دوهمه حمله
يې په ١٥٩٤ عيسوی كې وه ، خو
عثماني پوځونه رامخكې شول اودوهم
يرغل يې بريالی نه شو . تردې وخته
هم لا مسلمانانو دا احساس نه وو
كړی چې دروس لخوا ددوی ددومره
ډيرې خاورې لاندې كولو څومره
نقصان ورسولی دی . دوالگا دتجارتي
لويې لارې اودلوېديځې سايبريا د پراخو
ځنگلونو قبضه كولو دروس اقتصادي قدرت
يو په دوه كړ . سمور دكازان پراخنۍ
هستې وه او روس دسمور پر سوداگرۍ
چو شو . روسانو له عثماني تركيې
او صفوي ايران سره تجارتي اړيكي
ټينگې كړې او ښه ډيره گټه يې وكړه
داقتصادي حالت دښه والي له
بركته روس د يو پوځي قدرت په
څېر را څرگند شو . روس يو منظم
پوځ - جوړ كړ . بيوار كراسي يې
ټينگه كړه . دماسكو او صفوي
ايران ترمنځ بلاواسطه اړيكي ټينگې
شوې . روس او ايران دواړه دعثماني
تركانو ، د كريميا د تا تار يانو
اودشيباني از بكانو مخالف وو .
د ايران له مړيني وروسته دروس او
ايران اړيكي نورې هم ټينگې شوې
او ددې سياسي او پوځي اتحاد
نتايج د .... روسانو جنوبي والگا
ونيوله . صفويان پر كسپين قابض
شول او په دې دول سنيان دوه برخې
كړې شول .

١٥٦٩ عيسوي كال كې عثماني
تركان او تا تاريان پر آسترخان
وروختل ، خودا لشكر كشي ناكامه
شوه او له دې وروسته دلويديځ عثماني
تركان كله هم له مشرقي تركانو
اوتاتاريانو سره يوځای نه شول .
غلامي اوسياسي يوالې توب د
مفتوحه تركالو په نصيب شوه . دوريښمو
لارهدروسانو په لاس كې شوه اوددارالسلام
درې سيمې ، منځني والگا ، لاندني والگا او
مغربي سايبريا دتل لپاره دروس تر
گيرې لاندې شوې . داد اندلس
ترسقوط و روسته دمسلمانانو لپاره
ستر نقصان وو . دعيسائي نړۍ په
وراندې اسلامي سلطنت شاته تک
شروع كړ .

١٥٨٤ عيسوي كال كې د
ويروونكي ايوان تر مرگ وروسته
دهغه زوی فيودر (   ) د
روس باچا شو . فيودر د چنيگزيانو
له سياسي اصولو سره هيڅ دلچسپي نه
لرله . هغه يو ارتدوكس عيسائي وو .
دهغه په دوركې دمنځني والگا تاتاري
سيمې دروس مستعمره شوې او نورنو
دمسلمانانو دوه لارې پاتې شوې :
يوه داچې له دې سيمو وليږدي او
بله دا چې عسايت ومني . له
مسلمانانو ځمكې په زوره واخيستلې
شوې . هغوی د عيسايانو درحم او
كرم موتازه شول . دمساوات پخوانې
تصور له منځه ولاړ او اوس نو
مسلمانان ددوهمې درجې وطنوالو
(شهروند   )حيثت غوره كړ
د كازان دعيسائي روحانيت
مشرتابه دعيسويت تبليغ ته زور وركړ .
په مفتوحه سيموكې دعيسايانو گرجې
او خانقاوې جوړې شوې او مسكو
ديرهٔ خالص روسي حكومت پرځای
دكثير الملته هيواد بڼه غوره كړه .

دتاتاريانو دفرهنگي او مذهبي
دودونو دله منځه وړلو كوښښ وشو .
دتاتاريانو مختلفو قبيلو باشقر ستان
قزاقستان او تركستان لوريو ته
هجرت وكړ . روسانوته ميدان نورهم
خوشې شو اودوی خپل گامونه نورهم
پسې چټک كړل .

په ١٥٨٧ عيسوي كال كې
روسان دقفقازلاندينو سيموته ورسيدل
اوهلته يې د « گورودوک » كلاجوړه
كړ اوپه ١٩٥٠ كې يې سونزا
سين په غاړه پوځي پسته جوړه كړه .
دكريمياخان چې خطر دومره رالنډ
وليدنو دكبردا پر ځكرمت بې چې
دروس حامي وو ، حمله وكړه او
كبردا يې ويجاړه كړه . د داغستان
واكمن له تركانو سره مل شو . په
١٥٩٠ كې يې ايرانيانو ته ماتې
وركړه او تركان تر « شيروان » پورې

را ورسیدل . په ۱۵۹۱ عیسوی کال کی دکر یمیاخان ، دوهم غازی بورا پر روسانو یوه ستره حمله وکړه خو کامیاب نه شو ، دری کاله وروسته عثمانیانو اود داغستان قبایلیانو د (سوراک) سمن له سیمی نه بهر کړل .

په ۱۰۹۰ ع کی د یمائک ( ) سمن په غاړه روسانو کلا جوړه کړه په ۱٦٠٤ عیسوی کی د تزار بورس گدنوف پوځونه د داغستان تر دارلحکومت «تارکو» پوری را ورسیدل خو عثمانیانو پسی واخیستل ، روسی پوځونه تراسترخانه پوری په شا ولاړل ، په شمالی قفقاز او کبردا کی یی هم همداحال شو. سر په سر شکستونو روسان دخپلی جنگی پالیسی بدلولو ته وهڅول . د تزار الیکسی په زمانه کی لویدیځ د اول ځل لپاره روسانو د تاخت وتاز نښه و. گرځیدل تردوو پیړیو پوری روسان له سویډن اوپولینډ سره لاس اوګریوان وو . دیوکراین او بالتیک پر حکومتو له په همدی وخت کی دروس لاس بر شو. لویو بریالیتوبونو ددوی ملا لوره هم ورتینیکه کړه او دنورو اولسونو د غلامو لو هوس یی لاپسی زیات شو.

دلوی پطر (پطر کبیر) په وخت کی دروسی پوځونو مخ دخپل پخوانی سمتو ، ایران لور ته را واوښت اوله گیلانه ترمازندرانه پوری علاقه یی لاندی کړه . خودا پیش قدمی ثابته پاتی نه شوه څوکاله وروسته دایران یوه قابل پوځی نادرشاه دوی په شا وتمبول .

په ختیځ کی بودایی ، مغول او کالمک قبایل له ۱٦۱۳ عیسوی نه راپه دی خوا پخپلو کی سره په جنگ بوخت وو او قزاق مسلمانان له «نوگی» لښکرو سره لاس وگر یوان وو . روس له دی حالته گټه واخیسته ، په ۱۷۱٦ کی یی «اومسک» په ۱۷۱۸ کی یی «سمی پلاتنسک» او په ۱۷۱۹ عیسوی کی یی « اوست کیمن گورسک
لاندی کړل .

روسان په ۱۷٤۲ عیسوی کال کی له قزاقانو سره دمرستی په بهانه ددوی سیمی ته داخل شول . مغول له خپلو «مانچو» حریفانو ماتی خوړلی وه اوداسی قدرت نه ومچی روس ته چیلنج ورکړی روسانو په اوله کی دقزاقانو ساستندوی شول خو وروسته یی کلاوی جوړی کړی او پر ټوله سیمه قابض شول . روسان په دی سیمه کی له ۱٦٠٥ عیسوی نه تر ۱۷۷٠ عیسوی پوری دخپل پوزیشن پر مضبطولو لگیا وو .

له ماسکوه دوه سوه میله لری ختیځ ته ، تا تاریان میشته وو . د رومانوف دکورنی دتزار میخایل له وخته د دوهمی کاترینی تر زمانی پوری پر دی مسلمانانو بی شاری ظلمونه وشول . جوماتونه یی ښند اوړنک شول . دیوی اندازی له مخی د ۱۷۳۸ او ۱۷۵۵ کلونو ترمنځ د کازان له ۵۳٦ جوماتونو څخه څلور سوه اتلس جوماتونه مسمار کړی شول . مسلمانان په مجبوریدل چی عیسویت قبول کړی . ددوی ماشومانو ته په په درسی ښوونځیوکی تعلیم ورکیدو چی دعیسایت زده کړه په هکی لازمی وه . د ۱۷۳۸م او ۱۷۵۵ م کلونو ترمنځ دوره پر مسلمانانو خوراسخته وه . د حکومت له فیصلی دانکار سزا مرگ وو .

د والگا اکثره تا تاریان . منځنی ایشیا اوسایبریا ته تبعید شول. ددوهمی کاترینی په زمانه کی روسان بیا مسلمانی ایشیا ته متوجه شول . په ۱۷۱۷ م کال یی د کریمیا تاپوه وزمه وینوله . د ۱۸۸۲ م تر پایه پوری دورستنی تاتارحکمران ، شاهین گرجی جلا وطنی عملی شوه . که څه هم دهغوی دا پروگرام په آسانی سره ترسره نه شوه روسا په ۱۷۸۳ م کی دشمالی قفقاز پرلور پرمختک له نقشبندی مجاهدینو سره مخامخ کړل. روسانو ددی سیمو په لاندی کولو کی پوره یوه پیړی وخت ولگاوه .

په ۱۸۵۶ م کال کې د امام شامل رحمة الله علیه له نیولو وروسته دامقاومت ختم شو.

پر قفقاز باندې له تسلطه وروسته روسان دمنځنی ایشیا لورته را مخکې شول. د بخارا، خیوا اوقوقند حکومتونه په سیاسی، پوځی او اقتصادی لحاظ کمزوری وو، خو سره لدې هم دلته روسانو د خپلې سلطې د ټینګونو لپاره لیمه پیړی و لګوله. په ۱۸۵۵ م کې روس چمقندی فتح کړ. لس کاله وروسته یې تاشکند ونیو په ۱۸۶۸ م کې یې دبخارا امیرته ماتې ورکړه او دیوی معاهدې په اساس یې دا حکومت روس ته وروسپاره په ۱۸۷۰ م کې دقوقند آزادی ووژلې شوه. په ۱۸۸۳ م کې روس خیوا ته ورسیده. ترکمنستان د ۱۸۷۳ او ۱۸۸٤ کلونو ترمنځ مغلوب شو او په ۱۹۰۰ میلادی کال کې پامیر دروسی سلطنت یوه برخه وګرځیده.

له سکره دکه دوستی

ددوهمې کاترینې په زمانه کې دمسلمانانو ځینې حقونه بیرته ورکړې شول. په کریمیا کې جوماتونه بیا پرانستل شول او د عثمانیانو شیخ السلام یې ددوی ددینی مشر په حیث ومانه. خو څرنګه چې داپالیسی پر مکر ولاړه وه، نودیر یې دوام ونکړ. د کریمیا بیرازو ځمکوته روسان، جرمنیان او بالتیک خلک راوستل شول او بیا شول. دکاترین منظور نظر کسانو چې چیرته چه ځمکه ولیده لو یې پرې واړول. دټولسمې پیړی په ابتدا مسلمانان له یوې مصیبت سره مخامخ شول.

د تزار الکزاندر دوهم په حکم په زرګونو یونانیانو ته اجازه ورکړې شوه چې په کریمیا کې میشته شی. دایونانیان ډیر متعصب خلک وو او کوښښ یې کاوه چې ټول چاپیریال په خپل رنګ ورنګ کړی. دوی په مختلفو ښارونو یونانی لومونه کیښودل، لکه سبستاپول، سمفر وپول او نور. تیرې او تعداد ومره ډیره شوه چې مظلومو تاتارو دخپل دین او ایمان دژغورلو لپاره ښارو زمکو اوناآبادو سیمو ته کډې وکړې خو یونانی ظالمانو ددې تتلیو خلکو تعاقب پرې نه ښود او په همدې وجه تاتارو دمکمل هجرت فیصله وکړه. دیوی اندازې مطابق د ۱۸۸۳ ع او ۱۹۱۳ ع کلونو په منځ کې ترلس لکه زیاتو تاتارو د کریمیا تاپو وزمه پریښودله. وروسته له دې د یوه نیم پاتې شوی تاتاری «مسئله» هم ژر حل شوه او په ۱۹٤۳ م کې دشوروی کمیوستانو پاتې شوی تاتار هم وایستل. نن سبا په کریمیا کې یو تاتاری هم پاتې نه دی.

د والګا له تاتارو سره هم همداسې وشول. دوی ته کاترین ملکې دښوونځیو جوړولو اجازه ورکړه. په ۱۷۸۳ م کې مسلمانانو په «اورنبرګ» ښار کې داوقافو مرکزی اداره جوړه کړه چې کابو یوه پیړی د روسی واکمنو له شره په امان کې وه. په دې دوران کې دوی په اقتصادی لحاظ هم سنبال شول خو کله چې روسانو په منځنی ایشیا قبضه وکړه نو ددې مسلمانانو سره وضع هم بدله شوه.

فاتح روسانو له دوی هر څه واخستل. ددې تعدا شروع په دې ډول وشوه چې اول یې ورته داسلامی تهذیب اوثقافت په مقابل کې د تاتاری ثقافت خبرې وکړې او د یوه خاص پروګرام لاندې یې دعیسایی مذهبه تاتاری پوهانو طبقه پیدا کړه. دې طبقې دساده خلکو د اذهانو پر بولولو کې ډیرې هلې ځلې وکړې.

په قفقاز کې روسانو د کبردی اوسیشن (Ocaition) او څه ناڅه هم دچرکیس خلکو ته لوړ تعلیم او لوړو کرسیو لرلو زمینه مساعده کړه خود داغستان مسلمانان له دې اسانتیاو محروم وو.

په پوځ کې دکاکیشیا دمسلمانانو شاملول منع شول. دوی هدودروس وطنوال نشمیرل کیدل. په شمالی قفقاز کې چیرته چې چرکس اولس آباد

وو . روسان میشته شول . نور نو او یو سته چړ کسی مسلما نا ن دژوند له ګټو نعمتونو بې برخې وو . روسانو دوی دومره وربړول چې وطن پرېښودلوته اړ شول. دنولسمې پېړۍ اومه‌لسیزه‌کی تخمیناً‌لس‌لکه‌چړ کیسانو ترکیې‌ته‌پنا‌ه‌یووړه اوپه دې ډول‌سره دمسلما نو اکثریت په اقلیت بدل شو .

شمالي قفقاز له دې ناخوالو‌نه لړځه ساتلي پاتې وو . دداغستان په غرنیو سیمو او چیچن (*Chechen*) کې لاروسانو دومره زړه نه‌وکړی چې پل کیږدي . البته رالاندې سیموته مقامی قزاق قبایل (کیوبی ، تیړک او ګرې بنسک (*Grebemski*) راغلل او آباد شول

په ۱۸۲۰م کې روسانو دقزاقانو په برلیو سیموکی د«خالیت» زوړ نظام ختم کړ اود مسلما نو اجتماعی شخصیت یې هم ورو ورو له منځه یووړ . په ابتداکې دوی دقزاقو سردا او تش په نوم حکومت ته خود مختاری ورکړه اود هغوی‌زامن یې‌دتعلیم‌لپاره‌دروس‌پوهنتونو‌ته ولیږل خو دا‌تولی لوبې داسلامی ثقافت د انهدام لپاره کیدلې. دروس له‌پوهنتونو چې دمسلمانانو زامن فارغه شول نود اسلامی ملیت احساس پکې ختم شوی وو . نور نو دوی په دې فخر کاوه چې ځانته مغول ووایی اوداسې یې انګیرله چې دټولنې دپرمختګ او رغاونې لپاره دروسانو واکمنی ضرور ده . دې عناصرو له ۱۸۹۵ م کاله وروسته زیارایست چې دبخارا اوتاتارو اغیزې پخپل ملت کې ختمې کړي او پر لادینیت دمبنی ټولنې بنسټونه کیږدي . دې مغلوب ذهنیت دیوه داسې مخلوط تهذیب پلوی کوله چې په هغه کې دغالب روس عنصر پیاوړی وو . دې ذهنیت خپله نتیجه ورکړه ، خلص دځان ځولولی په سین کې لاهو شو اود هوس جوړی وشمځړلی . او په ۱۹۸۱ م کې پدې مځکه دروسی اویو کرایني بزرګرانو داسې سیلاب راغی چې دماضی ټول میراث یې ورسره لاهو کړ . آخر خبره دې ته راورسیده چې تر ۱۹۱٤م پورې‌یوازې د قزاقستان‌پر شمالی‌پوله ترلس لکه زیات پردی خلک میشته شول . دروسانو له میشته کیدلو سره ددې سیمې دکوچیانو اقتصادی حالت ډیر خراب کړی شو اوپه‌ځړ ځایونو یې روسان قابض شول .

دنولسمې پېړۍ په‌وروستیو کالونو کې دروسانو اوقزاقانو ترمنځ دنفرت توره پېشو تیره شوه او خبره دې ته راورسیده چې ددې کوچې قبیلو یوې ځانګې پر روسی کلیو حمله وکړه او روسي وسله والو اوسېدونکو دخپلو پوځیانو په مرسته دې حملې ته وحشیانه ځواب ورکړ دوی‌په‌زرګونو کوچیان ووژل او ژوندی یې چین ته ځنی وتښتیدل . ددې وژنو او تیریو سره سره هم تر ۱۹۱۷ م کال پورې قزاقان په اکثریت‌کې وو. خو وروسته بیا دځو کالونو په موده کې روسانو دلته هم دملیت مسئله دکریمیا پشانې « حل » کړه . په ۱۹۲۰ م کې شوروی انقلابینو د کوچیانو دمهذبولو په نامه ددوی د ژوند ، رمې ذبحه کړی چې په نتیجه‌کی یې بده‌کاختې را ځرګنده شوه. د ۱۹۲۹ م او ۱۹۳۹ م کالونوپه منځ‌کی تخمیناً پنځه‌لکه قزاقان دلوږې له لاسه‌ومړل اود روانې‌ړ ړی په شپږمه لسی‌کی یې دقزاقانو دملیت ملیت داسې ختمه کړی چې په لکونو روسان له یورپه قزاقستان ته راغلل او میشته شول اوپه دې ډول سره دقزاقانو اکثریت په اقلیت بدل شو.

په اوسنی اذربایجانکی فاتحانو په اوله کې له نرمی او پراخولی کار واخیست. دارتدوکس مذهب مبلغینو ته یې دتبلیغ اجازه ورنکړه . پدې وخت کې دروسانو سترګه ډیره نه مسلمانانونه بلکې له‌ارمنیانو سوځیده. ارمنیان سوداګر وو ، په هغه کې د اوسنی‌اذربایجان‌ټوله شتمنی دارمنیانو په لاس کې وه اوددوی په مقابل کې مسلمانو یوازې د دین او ایمان برخه نرله. ددوی دزړه مزی دایران

له شیعه ګانو اوعثمانی سلطنت سره
ترلی وو . روسان تر هو بل ځای
ترکستان ته وروسته راغلل . دلته
په ښار هم دوی لږ میشت شول. روسی
ملکی مامورین ، انجنیران اوکار
کوونکی په مخصوصو مینوکی اوسیدل.
له‌عامو خلکو دجدا اوسیدلو دپالیسی
بنسټ دروس لومړنی حکمران (ګورنر
جنرل) کاف مین ایښی وو . څرنګه
چی ددی ځای په خلکو یی باور له وو
نو په عسکری کی به یی نه شاملول.
ددوی دبچیانو لپاره یی ښوونځی هم
نه وو . ددی دټولو چلونو مقصد
دا وو چی اسلامی ترکستان چی
یو وخت داسلامی ثقافت مرکز وو،
په هرلحاظ ناپرمخ تللی پاتی شی.
روسانو ځینو ملایانو ته ددی
لپاره ستری‌ستری تنخواه ګانی‌ورکړی
چی دوی باید عام مسلمانان دنوی
عصر له غوښتنو خبر نکړی خو
ددی دټولو تدبیرونو سره سره روسانو
ونه کولای شول چی له نوری اسلامی
نړی درارسیدونکو اغیزو مخه ونیسی.
له ترکیه، تاتارستان، ایران او افغانستان
راغلیو څپو دترکستان په ویښتابه‌کی
ستر رول ولوباوه .

په حقیقت‌تر ایرانی با چا نادر-
افشار څرګاله دمخه دروسانو دپیش قدمی
مخه افغان امپراطور شاه‌اشرف هوتک
ونیوله.
شاه‌اشرف چی له‌ترکانو سره څنګه
وروری ټینګه کړه نو محمد سیدال خان
ناصر ترقیادت لاندی یی یو لوی
افغانی لښکر دمتجاوزو روسانو سرکوبی
ته واستاوه. دسیدال‌خان ناصر لښکر دروس
له یرغلګر لښکر سره چی مشر یی
جنرال (ارلوف) وو د (رودسر) په
سیمه کی مخامخ شو. ددی دواړو
لښکرو ترمنځ سخت جنګ ولګیده
چی سیدال خان ناصر ی پکی د یره
میړانه اوفداکاری څرګنده کړه.
سیدال خان ناصر داسی په میړانه
وجنګیده چی پخپله تپمهی شو خو
روسی لښکر ته یی ماتی ورکړه اود
پتر کبیر یوه مشهور جنرال «لواستوف»
سیدال خان ناصری ته دصلح
درخواست وړاندی کړ. دافغانی او
روسی لورپو ترمنځ خبری د۱۷۲۹ کال
دفبروری ددیرلسمی اوڅلور ویشتمی
نیټی ترمنځ په «رشت» کی وشوی
او په نتیجه کی یی روسان حاضر شول
چی ایران داسلامی هیواد لورته
پیش قدمی بنده کړی .

دسیدال خان ناصر جنګ له
روسانو سره په حقیقت کی دروس او
افغا ن لمړنی جنګ دی چی افغانانو
دخپلو مسلمانانو وروڼو دخاورو د
ساتنی لپاره له روس سره کړیدی.



مجاهدین در حال آموزش سلاح (B - M - 12) دیده می شوند
(ولسوالی خلم ولایت سمنگان)

د وسله وال جنگ د بایلنی تر شا

د روسانو سیاسی کمین نیونه

او

غلچکی عملیات

تنکیال

روسانو په وسلـه وال تـا وده جنگ کی له تیری ۹ کلنی بایلنی وروسته د نجیب په رامنځ ته کولو سره دیپلو ماتیک اوسوړ جنگ تـه ډیره زیاتـه پراخیتیا ورکړه . دا سوړ جنگ له هغی ورځی نه تـو د شو چی گوربچوف پـه ولادی واستک کی دافغانستان د مسئلی پـه ناوړتوب خبری وکړی او هغه یی زولن تپ وباله .

د لتـه وُ چی روسانـو د خپـل «سخت اونرم» سیاست دامونه نورهم وغوړول کوم چی پـه منځنی اسیا او ختیځه اروپاکی یی هم دولسونو دریللو په لارکی تری کار اخستی پدی معناچی په لومړی سرکی به دخپلو گوډاگیو په واسطه دیوه طرح شوی پلان لـه مخی په خلکـو ظلم اوتشد د کوی ، ځکـه دوی دا گڼلی وی چی که پـه زور او وحشت موولسونه ریل نه کړی شوای اولدغه لاری خپل هدف تـه رسیدل نا شونی شول او د «سخت سیاست» دېری لاری تړلی ولیدل شوی نـو بیا د «نرم سیاست» له حربی کارواخلی - خپل هغه گوډاگی چی د ظلم وحشت او تشدد په

لارکی یی دیوی وسیلی په توگـه تری کار اخسیتی لیری کـوی او لـه منځه وړی او نـوری ځیری رامخی ته کوی او د «نرم سیاست» مانـوره پری اجراء کوی - خو کله چی خپل هـدف تـه ورسیږی لکه ځنگه چی دمنځنی اسیا او شرق اروپا پیښی یی شاهـدی ورکوی بیرته هغی لاری ته راگرځی کـوم چی د کمونیزم د وحشیانـه او غیر انسانی نظری غـوښتنه ده . او کله داسی هم گیږی چی له «سخت او نـرم سیاست» د واړونه په یوه وخت کی استفاده کوی یوی خوا ته جنگ ته شدت او ادامه ورکوی اوبلی خواته نرمه غاړه وړی او د روغی او سولی ډنـډوری غږوی اوله زوْر ، زرو تزویر اوزایو نه یوځای ،او یو شان کار اخلی ځکه خو روسانو په افغالستان کی د نجیب په رامنځ تـه کـولـو سره د «نرم سیاست» حربـه راواخیسته په لومړی سرکی ئی پر جنگ د اعتراف اورسمیت پیژنـدنی ترڅنگ

د سرورو ورونو سره د خبرو غوښتنه کړ د روغی جوړی کچکول یی غاړی تـه کړ ، دیو اړخیز اوربند اعلان یی هم وکړ او ځو ځو واره یی پـه تیتو سترگودا اعتراف وکړ چی دثور انقلاب ولس ته دکور پرځـای گور د دوزی پرځای وینی او د کالیو په ځای کفنونه ورکړل او دغسی یی عملاً د ثور پـه اصطلاح په شانـه تلونکی انقلاب پـه شارا وگرځاوه ځرنگه چی دغـه توطئی د مجاهدینو د ایمان او عقیدی پـه وړاندی یی اغیزی پاتـه شوی مسکو د خپل گوډاگی پـه خولـه د ځکمو د اصلاحاتو له قانون‌نه راواخله تراساسی قانون داحزابو قانون د آزادوانتخاباتو، د اوربنـد دا تهدیـد او لـه مقاومت سره دگډ او ائتلافی حکومت جوړول او داسی نوری مـا نوری پـه دیپلو ماتیکی میدان کی دبایللی تـا وده جنگ دگټلو له پاره په کارو اچولی .

نجیب د جولای په ۲۱ نیټه په مسکو کی د گوربچوف له امر سره په تیټ سر وویل : حاضر دی په هیوادکی د ملی روغی اوسولی د تحقق لـه پاره

له خپل موقف څخه تیر شي، خو خبره داده چي کوم موقف ؟ آیا د تره‌کی امین او ببرک د سرنوشت لـه نغدمند سره بیاهم نجیب د خپل موقف نـه د تیریدو پالـه تیریدو واک لري او عجیبه خو دا چي دا ډول ټول خبرولـه لومړي لـه مسکو راډیـو او روسی مطبوعاتـو او آژانسو او بیا وروسته د کابل لـه خبري منابعـو خپرېږي مسکو د نجیب په خوله پښتواني پاچاتـه هم لمن وغـوړو له او لـه هغـه نـه یې د مرستي غوښتنه وکړه کوم چي تر پروله یې له انگریزانـو سره تړلی کورنی پلـله او ولس ته یې د دغه نوکري او ظالمی کورنی له منگولو د خلاصون زیری ورکول او د ای د ځان ویاړ بیا لـه خونن یې د مرستي غوښتنه کوي په ریښتیا که ورسبی هم د پښتواني پـاچا مرسته نـه وای کمونستانـو لشـوای کـولای پـه دومره اسانی سره سیاسی قدرت ته ورسیږي ځکـه خـونن هم د مخکني اړتیا له مخې د پښتواني پاچاتر سیوري‌لاندی د دمی‌او فرصت‌لته‌کوی.

هغه وخت یې ځیردی چي دغوی له فـاجعی لیږ وروستـه یې د همدغـه سلطنتي کورنی لـه (۲۳) غړو څخه د افغالستان. تابعیت سلب کـړ - پـه خپرونـوک یې پـه غتوتـو رولیکل چي د ئا دری غداری کورنی تغر د تل له پاره له افغانستان څخه ټول کړي شو خونن بیرته دغه غداری کـورنی تـه اسره کوی او لمن ورته غوړوی .

مسکو څو څو واره له ډیره درده پر نجیب هم خوله را خلاصه کړ د ملی روغی پرنا کامی یې تبصری وکړي د خپل گـوډاگی رژیم دلنـه لـه سختو اختلافـاتـو یې هم سرتکولی او د دغو ربړو په حل کی یې د موجوده رژیم پر یې وسی هم تکونـه کړي دی د نړی سیاسی مبصرینو د روسی د دلـه ایز ارتباط دادول‌خپرولی د نجیب د برطرفی مقدمه‌گڼلی چي‌مسکوته د نجیب‌ناځاپی احضاروڼ هم د دغـه ډول اتکلـولـو لوری روښانوی .

د کابل مزدور حکومت لـه پوره وار خطای سره په سیمه ایزه او نړیوال سطحه پولړسیاسی مانوری او فعالیتونه پیل کړي ، پدی نژدی ورځوک یې د سیمی د هیوادو د بهرینـو چـارو د وزارتونو په نامه مکتوبونه او هئتیوله ولیږل چي پـه اسلامی کنفـرانس او د جنـوب ختیـځی اسیا (سـارک) پـه کنفرانسونو کی چي د روسانو له تیری وروسته‌یی دافغانستان‌څوکی‌معلقه پرایښی ده دبیا غړیتوب په لارکی مرسته ترلاسه کړي .

د بنگله دیش د بـاندینو چـارو د وزارت له خوا په یوه خپور شوی خبر کی ویـل شـویـدی چـی د بنگلـه دیش مقاماتو د کابل د مـزدور حکومت لـه نمایندگانو سره له لیدلی کتنی څخه ډډه کړی ، ځکه د کابل حکـومت پـولاس کینولی او مزدور حکومت دی او بنگله دیش د یوه مزدور رژیم له اعتازو سره هیڅکله هم خبرو ته تیار ندی .

د کابل مزدور حکومت د خپلـو دغو مـانورو پـه پیل کی د پاکستان د ځینو سیاسی گوندونـو مشرانو ته هم

دعوت ورکړ چي پدی لړکی د تحریک استقلال لیډر پښـتـوانی هوایی مـارشـال اصغر خان ته بلنه ورکړ شوه هغه دغه بلنه و منله او دسپلی په میاشت کی یې کابل ته سفر و کړ .

په تیروڅوکلونوکی مارشال‌صاحب کله نا کله پر افغانستان د روسانو د تیری پرغندنی خوله خوځولـه او هیچا دا فکر نه کاوه چي مارشال صاحب بـه له خپلی سیاسی او پوځی پختگی سره سره داسی یو په یو د روسانو پـه دام کی ولـښلی عجیبه خو دا ده چي اصغر خان پداسی لهجه د کابل د مزدور حکومت پرتائید او تسلط خبری وکړی چي پخپله د کابل مزدور رژیم او دهغه بادارئ له شـرمه نشي کولی د بیلگی په تـوگه مارشال صاحب ویلی دی په افغانستان کی کراره کراری ده حکومت مسلط دی او د جنگ نښی نـه لیـدل کیږی .

خو د کابل د لاس کینولی رژیم مشر جنرال نجیب پـه کراتـو مراتو په افغانستان کی د یوه خو نړی او تباه کوونکی جنگ پرجریان اعتراف کړی- دهغه بادار (روس) هم په خپلو رسمی خپرونوکی په افغانستان کی نه یـواځی د جنگ پـر شدت خبری کړی بلکی د خپلو عسکرو پرناوړه وضعه ، ربړو او تلفاتویی‌هم تبصری‌کړیدی اوگوربچوف خو ورته زولنی تپ ویلی دي .

مـارشال صاحب داهم ویلی دی

چی پـه افغانستان کی د اسلامی اصولو پوره مراعات‌کیږی‌خلک جو ماتونوته ځي او خپل عبادت کوی - خـو پام یې ندی چي پخپله نجیب اعتراف‌کوی چي د جنگ په جریان کی په سلگونو جو ماتونه نړیدلی او پـه سلگونو مدرسي او ښوونځي له منځه تللی .

ښاغلی اصغرخان داهم ویلی چی کوم محبوبیت جنرال نجیب په افغانستان‌کی لری هغه محبوبیت ضیاء الحق په پاکستان کی نلری .

د جنرال ضیاء الحق د محبوبیت او نه محبوبیت خبره تر مارشال اصغر خان او پاکستانی ولس پوری اړه لری، خو هغه څه چی موږ یې ویلای شو دادی چی څه موده مخکی ښاغلی ولی خان‌هم د ببرک په زړه څه دا ډول سندری غږولی او د ولی ببرک بهائی بهائی ترڅنگ یې له جنرال ضیاء الحق نه د ببرک د محبوبیت شاهدی ورکړی‌وه، خو نن نه د ببرک ولی د وروری څه درک لگیږی او نه د ببرک د محبوبیت حتی موجودیت څه‌نښه لیدلی شی .

مارشال صاحب د خبریالانو د دغه پوښتنی په ځواب کی چی د دوی د سفر پرکاروان برید شوی کورټ انکار وکړ خو کله چی یوه خبریال پوښتنه وکړه چی ترننگرهاره پوری ستاسی سفر په موټر کی ټاکل شوی او اعلان‌شوی‌ؤ څنگه یو په یوتاسی‌دلاری په ننمای کی الوتکی ته اړتیا پیدا کړه که د برید خبره نه وای څنگه کیدی شی دیو سیاسی مشر د سفر په پروگرام کی داسی ناڅاپی او غیر مترقبه بدلون راشی . نو مارشال صاحب په خپل سیاستمدارانه اکټ سره بیاهم بی دلیله منفی ځواب ورکړ .

که څه هم خلکو کابل ته د مارشال صاحب دسفر په اړه پوښتنی او شکونه لرل خو بیاهم پدی انتظار کی وو چی ښائی مارشال صاحب له کابل نه له هغو حقایقو او واقعیتو نو سره را غبرگ شی کوم چی هر با ضمیره سیاستمدار او ژورنالست راگرځیدلی دی او د نړی د ډله ایز ارتباط وسائلو د هغوی نظریات او سترگو لیدلی خپاره کړیدی مارشال صاحب ښایی د کابل او مسکو په پیسود د وه سره خائنو او داسی ورته کسانو عیشونه لیدلی وی او د هغو څوکلنی سودا بازی د ده زړه هم وړی او خولی یې ورته او به کړی وی او پټیلی یې وی چی زه تری څه کم یم خو پا- دساتل په کار دی چی د ولسونو په اړه د مواقفو څرگندول او د استعمار پر ضد یوه آزادی بښونکی مقاومت سره د هر چا برخورد د تاریخ په آینه کی ترابده- خوندی پاته کیږی او د هغه دغه د ناځوانی‌او له حقایقو او واقعیتونو سره د دښمنی او دامت له هیلو او غوښتنو سره د غداری تور داغ څوک پټ نشی ساتلی او نه په روبل هغه ته د برائت سند برابر کړی شی او یو وخت به ضرور د خپل ناوړه عمل تاو ور رسیږی . لکه چی د تحریک استقلال عمومی منشی ښاغلی آصف وردگ د اعتراض له مخی له گوند څخه داستعفا یه لټه‌کی دی او د صوبه سرحد (۳۰) تنومهمو غړو له گوند څخه خپلی استعفا وي اعلان کړیدی کابل ته د اصغر خان له سفر سره سم مسکو له ښاغلی کوثر نیازی او سید فخر امام څخه هم دعوتونه وکړل چی د دغو د واړو سیاستمدارانو له خوا منل شویدی ـ معلومه‌شی چی دغه ښاغلی به له مسکو څخه د خپل ولس او سیمی په اړه څه سوغاتونه راوړی؟ پدی لړکی د کابل مزدور رژیم د ژینو د خبرو دپیا پیلیدو غوښتنه وکړه او د ملگرو ملتو د سرمنشی د استازی کوردویز په منځگړیتوب دغه خبری دسنبلی په ۲۳ نیټه پیل او له ټاکلی وخت نه یوه ورځ اوږدی کړی شوی دا داسی وخت‌دی چی د ذروی تکنالوژی‌پرسر د پاکستان او امریکی ترمنځ اختلاف پیدا شوی او د امریکی د سنا د فشار له مخی پر پاکستان د امریکی د مرستو د ځنډولو او حتی بندیدلو کوشش کیږی . او دا پر پاکستان د هندوستان د گواښونو ترڅنگ یو بل فشار گڼل کیږی که څه هم د پاکستان د باندینو چارو وزارت په ډاگه کړیده چی که امریکا پر پاکستان خپله مرسته قطع هم کړی پاکستان به د خپلی امنناکی ذروی تکنالوژی په اړه خپل دریځ ته تغیر ورنکړی او پدی باره کی به هیڅکله هم یو اړخیز بندیز ونه منی او د دغه ډول مرستی له بندیدو سره به بیا هم پاکستان د افغانستان د جنگیالیو له مقاومت سره خپلی مرستی او ملاتړ ته دوام ورکړی خو بیا هم دا ډول بندیزونه او گواښونه د پاکستان له پاره ډیرستونزور گڼل کیږی .

روسان چی له پیله دژینوله‌خبرو نه دیوی سیاسی حربی او مانوری په توگه کار اخلی داځل هم لدی کبله چی څه موده وروسته د ملگرو ملتو په کلنی غونډه کی د افغانستان پر کشاله نړیوال بحث کیږی او لکه د پخوا په شیر به د نړی د غوڅ اکثریت له غندنی سره مخامخ کیږی دغه حربی ته لاس واچاوه هرکال روسان د دغه ډول حالاتو‌ترمخه له دغسی یو تاکتیک

او حربې څخه کار اخلي دغه خبرې بیاهم بیله دې چه کومې نتیجې ته ورسیږي پای ته ورسیدې او لکه څنګې دراتلونکې دورله پاره یې د نیټې د ټاکل کیدو امید ښکاره کړی شو .

دا د دغو خبرو پسو ولسم دور دی چې له ناکامۍ سره یې د بل دور دپیلیدو تش ښکاره کیږي یې ، دپاکستان د باندینو چارو وزیر خبر یالانو ته ویلي دي چې دی مأیوس دی خو نا امیده ندی او خدای خبرچې ښاغلي وزیر امید به دغه خبرې تر کومه ورسوي .

د کتنې وړ ټکي دادې چې پاکستان پدې خبروکې د روسي عسکرو داستیلوله پاره د ۷ میاشتو غوښتنه کوله هغه یې (۸) میاشتې کړه او په مقابل کې د کابل مزدور حکومت له (۱۸) میاشتو نه (۱۶) میاشتو نه را ټیټ شو .

د افغانستان مجاهدینو د دغو خبرو له پیله په ډاګه کړې چې ترڅو د قضیې د اصلي اړخونو (مجاهدینو چې له خپلې خاورې بر حقه دفاع کوي او یرغلګرو روسانو) ترمنځ د روسي عسکرو داسیتنې په اړه خبرې و نه شي دژینو خبرې په هیڅ صورت دقضیې د واقعي حل په جهت کې اغیز منې نشي ثابتید ای :

له بلې خوا د افغانستان دکشالې د حل په لارکې د ظاهر شاه یادول چې د روسانو د یوې بلې مانورې لورې ګڼل کیږي او پدې اړه د ځینو نورو حلقو له خوا هم د مقاومت په منځ کې دواحد قیادت نشتوالې پلمه نیول کیږي او د یوه عبوري حکومت له پاره دهغه یادونه او د روسانو د آبرو مندانه وتلو خبرې کوي دا ټول په حقیقت کې د روسانو د اوږدې ستراتیژۍ دسیاسي جنګ او د دیپلوماتیک برید بیلابیل غلچکي عملیات دي چې دخپل شدید او «سخت سیاست» له پهشاکولو وروسته یې د «نرم سیاست» کمین نیونه پیل کړیده.

دا بیخي سمه ده چې واحد قیادت د افغانستان د مقاومت له عمده او حیاتي ضرورتونو څخه دی خو دا هم دهیرولو نه ده چې څنګه کیدی شي د یوستر نظامي او استعماري قدرت پر خلاف د مقاومت دلس کلن بریالي جنګ د پیلامي او پرمخ بیولو رهبران دې د هیوا د اداري او آینده لهجوړنې څخه عاجز وي ؟

د روسانو سیاسي مانورې تشې وعدې او انعطاف منل که له یوې خوا په جنګ کې د دوی د رسوایۍ او شرمیدلې ماتې د جیره کولو یو تریخ حقیقت دی نو له بلې خوا دغه ټولې سیاسي لوبې، وعدې ، هیله من کول او انعطاف منل هغوی د یوې خطرناکې حربې په توګه د خپلو استعماري اهدافو د لاس ته راوړلو په لارکې د عمومي اوږدې مودې استراتیژۍ په سیورې عیاروي او پر مخ یې بیایي .

ځکه خو پداسې حساسو او ژوندینو شرایطو کې چې زموږ وسلهوال برمیال مقاومت د برې په د رشل پل ږدي ښایي د تاو ده جنګ ترڅنګ د دیپلوماسۍ او سیاست په میدان کې د دادښمن اړخ په توګه د ژراوبشپړ بریالیتوب له پاره د واحد قیادت ستونزمحل کړی شي پدې لارکې پخپلو پښو ودریږي او دقیق او پاخه ګامونه پورته کړي داسې نه چې خدای مکړه د جنګ په ډګر کې ګټلي افتخار دسیاست د میزونو ترشا وبایلو .

ځکه په حساسو او نازکونکو شرایطو کې ډیر لږ اهمال او د ذاتي خوښونې او غوښتنې د تسکین تلوسه د یوه ولس د ارمانونو د قرباني سبب ګرځیدلی شي له همدې ځایه ده چې د نهضت متعهدو روښنفکرانو ته په کار ده چې د روسانو د پراخیتا غوښتنې داستعماري سیاست د اوږدې استراتژۍ هر اړخ او د مقاومت ټول ابعاد تریوې دقیقې تجزیې او څیړنې لاندې ونیسي پرې نږدي چې استعمار او د هغوی لاس کتوی بریځي د خپلو ذخیره شویو غلامانو د غلچکیو حملو له لارې د یو نیم ملیون شهیدانو پرپاکو وینو سودا بازي وکړي .

د تشو شعارونو او ریفور مونو وړاندې کول زموږ د پاخیړلي مجاهد ولس درد نشي دوا کولی . روسانو د افغانستان د برمیال مقاومت د تکولو په لارکې بیلې بیلې تجربې وکړې او بیلا بیلې حربې او توطئې یې وازموېلې اوربند ، ملي روغه ائتلافي حکومت ، د دموکراتیک اصطلاح حذفول اساسي قانون ـ داحزابو قانون او د انتخاباتو وعدې د اوربند تمدید دا ټول د جهاد د کمزوري کولو په لارکې د دښمن د مشخصو مواضعو څرګندونه کوي او د دښمن دنړیدلو سنګرونو ترشا دنورو د جوړلو هڅې ښيي مقاومت ته هم په کار ده چې د دښمن د سیاسي مانورو ، حربو او توطئو په وړاندې د خپل پلان او طرحې یو مشخص تصویرخپل

پاتې په (۱۱۷) مخ کې

نوشته: محمد نسیم حجازی

ترجمه: ناصرالدین «جمال»

سرگذشت یک مجاهد

(۳)

کودکی

از میانهٔ نخلستان دهکده جوی بزرگ آب میگذشت ، اما لی دهکده بخاطر آب نوشی مواشی های شان در کناره آن جوی تا لابی حفر نموده بودند که همیشه از آب لبریز می بود . در اطراف تالاب درخت های خرما منظرهٔ دلکش را ایجاد نموده بود . اطفال دهکده اکثراً در آنجا آمده بازی میکردند .

روزی عبدالله ، نعیم و عذرا همراه با سایر اطفال دهکده در همانجا مصروف بازی بودند عبدالله از قطار دیگرهمسالان خود به بازی شروع کرد ، نعیم و عذرا درکنارهٔ تالاب از غوطه زدن ، جستن و آب بازی کردن بچه های بزرگ احساس خوشی میکردند نعیم که نمیخواست هیچگاه از برادر خود عقب ماند با آنکه آببازی را یاد نداشت طاقتش طاق شده بطرف عذرا دید و گفت : بیا عذرا ما و تو هم آببازی کنیم .

عذرا : مادر جانم خفه میشود .

نعیم : چرا از عبدالله خفه نمیشه از ما میشه ؟

عذرا : عبدالله بزرگ است ، او آببازی میداند .

نعیم : بیا ما به جا های عمیق نمی رویم !

عذرا سرش را جنبانده گفت : او هو...

نعیم : تو میترسی ؟

عذرا : نمی ترسم خو..

نعیم : پس بریم !

همانگونه که نعیم در تقلید از عبدالله بلکه در سبقت گرفتن از او تلاش میکرد همانگونه عذرا نیز در پیشروی نعیم حاضر نبود به ضعف خود اعتراف کند . نعیم دستش را بالا کرد و عذرا از دست او گرفته به آب داخل گردیدند ، کنارهٔ تالاب آنقدر عمیق نبود مگر آهسته آهسته بطرف عمق تالاب روان بودند عبدالله با اطفال دیگردرکنارهٔ او وروبرو دریک درخت خرما بار بار بالا میشدند و خود را به آب می انداختند نظر عبدالله وقتی به نعیم و عذرا افتاد که آب تا گلوی آندو برابر شده و هر دو دست یکدیگر را گرفته بودند ، عبدالله با سراسیمگی طرف آنها حرکت کرد اما قبل از رسیدن آواز او نعیم و عذرا دست و پا می زدند ، عبدالله با سرعت طرف آنها شناور شد و تا رسیدن او پا های نعیم هنوز بزمین بود اما عذرا زیر آب فرو میرفت و بالا میشد ، عبدالله نعیم را محفوظ دانسته بطرف عذرا دوید ..

عذرا که سخت دست و پا میزد با رسیدن عبدالله دست بگردن او انداخت و عبدالله توان کشیدن او را نداشت ، و عذرا سخت او را قایم داشته بود حتی که بازوی او نمیتوانست حرکت کند . او دو سه مرتبه به آب غرق شد و بالا شد تا اینمدت نعیم بکناره رسیده بود ، او همراه با سایر بچه ها چیغ و فریاد بلند نمودند . چوپانی بخاطر آب دادن اشتر هایش به طرف تالاب می آمد و ازشنیدن های و هوی بچه ها طرف ایشان دوید و همزمان با رسیدنش کالایش را از تن برون آورده داخل آب شد . تا این اثناء عذرا بیهوش گردیده دستایش از گردن عبدالله آزاد شده بود و عبدالله با یک دست از موی سر او و با یک دست تلاش داشت از آب برون آید .

چوپان با سرعت عذرا را بلند نمود و عبدالله از عذرا نجات یافته بکنار بیرون آمد چوپان با تیزی عذرا را از آب بیرون آورده بطرف خانه صابره دوید . نعیم همزمان با برون آمدن عبدالله به کنار دیگر تالاب دوید و کالای عبدالله را برایش آورد .

عبدالله بعد از پوشیدن لباسش طرف نعیم با خشم نگاه کرد ، نعیم که قبلاً هم دلهره شده بود خشم عبدالله را تحمل نتوانسته شروع به گریه کرد ، عبدالله که گریه نعیم را نهات کم دیده بود حالا اشکهای او بخاطر نرم ساختن دل عبدالله کافی بود

عبدالله : خیلی توبدبخت هستی بروخانه

نعیم با گریه گفت : مادر جانم میزنه مه نمیرم .

عبدالله با تسلی: نی نمیزنه .

از شنیدن الفاظ تسلی آمیز عبدالله اشک چشمان نعیم خشکید و از دنبال برادرش روان گردید ، چوپان وقتی عذرا را به خانه رسانید صابره بیحد پریشان گردید چند زن همسایه نیز جمع شدند ، بعد از

تلاش زیاد عذرا بهوش آمد صابره جانب چوپان رو نموده گفت : حتماً این شرارت نعیم است ، من هر وقت که عذرا را با او برون فرستاده ام در هراس بوده ام ، پریروز سر یک بچه همسایه را شکستانده بود.. خیر او بخانه خواهد آمد : ..

چوپان : نعیم درینمورد هیچ تقصیری ندارد ، او بیچاره بکنار تالاب چیغ و فریاد میکرد با شنیدن آواز او بطرف تالاب آمدم که پسر بزرگ تو عبدالله از موی سر عذرا گرفته به آب غوطه میخورد .

صابره حیران شده : عبدالله خو این قسم بچه نیست !

چوپان : امروز من هم از حرکات او حیران شدم و اگر من بر سر موقع نمیرسیدم شاید این دخترک معصوم غرق میشد .

تا اینمدت عبدالله نیز بخانه رسید و نعیم ازدنبال او سر افتاده می آمد وقتی عبدالله در برابر صابره ایستاد و نعیم در عقب خود را پنهان کرد . صابره غضبناک شده گفت :

عبدالله برو از پیشم دور شو ! من فکر میکردم که توکمی شعور داشته باشی اما امروز تو چار قدم ازنعیم پیش رفتی و عذرا را بخاطر آبازی با خود بردی ؟

عبدالله که در طول راه سراسر بخاطر نجات نعیم می اندیشید ازین پیش آمد غیر متوقع سخت حیران شد ، او دانسته بود که این جرم بگردن او شکسته است ، او به عقب خود نگاه کرد که دیدگان برادر کوچکش التجا داشت که او را نجات دهد عبدالله بخاطر نجات او چنین فکر کرد که باید او گناه نا کرده خود را مجرم نشان دهد لذا خاموش ماند و مادرش از قهر دندانهایش را بهم میسائید .

۲

شب هنگام عذرا به مرض تب و زکام مبتلا شد و صابره در بالین او نشسته بود نعیم نیز با حالت اند و هناکی پهلوی او آرام گرفته بود ، عبدالله داخل اطاق گردیده با خاموشی درکنار صابره ایستاد ، صابره بی خبر از ورود او مصروف مساج عذرا بود نعیم با دستش بطرف عبدالله اشاره نمود که تا برون رود ولی هر قدر که نعیم اشاره میکرد عبدالله با جنباندن سرش جواب منفعی میداد .

با دیدن اشاره نعیم صابره طرف عبدالله متوجه گردید ، عبدالله از نگاه غضب آلود مادرش سراسیمه شده پرسید ! حال عذرا چطور است ؟

صابره که قبلاً غضبناک بود قهر خود را نتوانست اداره کند گفت ! باش مه برایت میگویم این گفت و از جا برخاست و از گوش عبدالله گرفته طرف اصطبلی که در یکطرف حویلی بود برد آنجا بدروازه اصطبل به عبدالله گفت : تو به خاطر این پیش عذرا آمدی که چرا تا بحال نمرده است شب در همین جا خواب کن ، صابره بعد از بردن عبدالله به اصطبل دو باره ببالین عذرا برگشت .

چون وقت صرف طعام فرا رسید لقمه نعیم نسبت نبودن برادرش در کنار سفره در گلویش گره زد و با ترس و لرز از صابره پرسید !

مادر جان برادرم کجا است ؟

صابره : او امروز در اصطبل می خوابد .

نعیم : به او نان ببرم ؟

صابره : با خبر اگر پیش او رفتی باز...

نعیم چند بار لقمه گرفت اما تا بلب می برد و دستش از حرکت می ماند .

صابره پرسید: نان نمیخوری ؟

نعیم یک لقمه را بزودی بدهن نهاده: مادر جان ببین می خورم .

صابره بخاطر وضوی نماز خفتن از جا بر خاست چون واپس آمد نعیم را همچنان نشسته دید گفت : نعیم تو امروز خیلی نا وقت کردی و تا حال نان نخوردی ؟

نعیم : نان خوردم مادر جان .

صابره ظروفی راکه غذا همچنان دست نخورده مانده بود برداشت و به اطاق دیگر برد سپس بخاطر خواب دادن او بطرف بسترش دستور داد ، نعیم در بستر افتاد چون صابره بخاطر نماز ایستاد . نعیم با آهستگی از جا بر خاسته طعام را از اطاق دیگر برداشت و بطرف اصطبل روانه شد عبدالله در یک گوشهٔ نشسته بود ، با باز شدن دروازه نور مهتاب عبدالله را نمو دار ساخت و نعیم طعام را پیشروی او گذاشته گفت : مادرم نماز میخواند زود باش بخور .

عبدالله طرف نعیم تبسمی نموده گفت : ببر مه نمیخورم .

نعیم اشک به چشمش آورده : چرا از مه ناراض شدی ؟

عبدالله : نی دستور مادر جانم هست تو برو !

نعیم : مه هم نمیروم مه هم همین جا می باشم .

عبدالله : برو نعیم که مادر جانم تره میزنه .

نعیم در حالیکه عبدالله را به آغوش گرفته بود : نی مه نمیرم .

از اصرار نعیم عبدالله خاموش ماند

اینطرف صابره نوازش را اداء نموده مهر مادری اش را اداره نتوانسته بود « واف ! من چقدر ظالم هستم » با خود گفت وطرف اصطبل روانه شد ، نعیم با دیدن مادرش به عوض فرار از اطاق دوید بپای مادرش افتاده و میگفت :

مادر جان گناه از برادرم نیست ، من عذرا را به آب بازی برده بودم . عبدالله او را از آب می کشید .

صابره تا یکلحظهٔ غرق اندیشه بود سپس گفت : مه هم خیلی تصور میکردم عبدالله اینجا بیا عبدالله از جا بر خاسته طرف مادرش آمد ، صابره از فرط محبت جبین او را بوسید و سرش را به سینه اش نهاد .

عبدالله : مادر جان نعیم را عفو کنید صابره بطرف نعیم دیده گفت :

چرا بچیم به گناه خود اعتراف نکردی ؟

نعیم : به چه میفهمیدم که شما برادرم را جزا میدادید ،

صابره : خیر تو ظرف طعام را بالا کن

نعیم ظرف را برداشت و هر سه به اطاق داخل شدند ، عذرا خواب بود ازین سه که تا حال هیچکدام طعام نخورده بودند یکجا نشسته مصروف غذا شدند .

۳

مرکز دلچسپی های زندگانی صابره تنها تعلیم وتربیت اطفالش بود ، باوجود اینهمه تنهائی که یکزن بعد از مرگ شوهرش احساس می کند برای صابره کلبه بر باد شده اش کمتر از یک شهر پر رونق نبود .

شب هنگام وقتی او از اداء نماز خفتن فارغ میشد ، عبدالله و نعیم و عذرا در پهلوی او گرد آمده خواهش میکردند تا برایشان قصه کند . صابره به آنها تا لحظات ناوقت شب از جنگ های ابتدائی کفر و اسلام و از حالات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حکایت ها می کرد .

روزگار طفولیت و بی هوشی آنها سپری میشد و از اثر تربیت صابره در قلب آنها همه خصائیل زندگی سپاهیانه روز بروز اوج میگرفت ، عبدالله همان اندازه که از نعیم و عذرا بزرگ بود به همان حد نسبت به آندو سنجیده و هوشیار نیز بود ، او تا سن سیزده سالگی قرآن کریم و چند کتاب ابتدائی را آموخته بود ؛ نعیم نسبت خورد سالی و جهت اینکه بیشتر به بازی علاقه داشت در مورد تعلیم از عبدالله عقب مانده بود ، او در شوخی در سراسر دهکده مشهور بود ، او به بلند ترین درخت بالا میرفت و بر پشت سر شوخ ترین اسپ سوار میشد او بار ها از پشت اسپ های

برهنه بزمین افتاده ضرب خورده بود اما در هر مرتبه لبخند مینمود و نسبت به گذشته جرائتمند می بود . در تیر اندازی آنقدر مهارت حاصل کرده بود که در قشلاق بچه های بزرگسال نیز او را آهن میگفتند.

روزی عبدالله در کنار صابره مصروف درس خواندن بود که نعیم با تیرکمان خود بالای بام خانه بلند شده هر طرف می دید

صابره صدا داد که : نعیم اینجا بیا ! امروز تو درس نخواندی ؟

نعیم : - می آیم مادر جان .

صابره باز هم طرف عبدالله متوجه گردید که ناگهان زاغی به هوا آمد ، نعیم بزودی او را هدف قرار داده تیر انداخت زاغ پیچ و تاب خورده به نزدیکی صابره افتاد صابره سراسیمه شده بطرف بالا نگاه کرد آنجا نعیم با حالت فاتحانه لبخند داشت صابره لبخند خود را قطع نموده گفت : خیلی نا لایق هستی تو !

نعیم : مادر جان امروز عبدالله گفته بود که تو پرنده را در حال پرواز شکار نمیتوانی !

صابره : خیر خیلی دلاور هستی بیا حالا درس بخوان !

عبدالله درسال چهارده سالگی بخاطر فرا گیری علوم دینی و فنون نظامی غرض شمول در یکی از مدارس بصره رخصت گرفت و با رفتن خود نیم مسرت دنیای عذرا و گوشه قلب مادر را با خود برد . با در نظر داشت حالت زندگی این سه طفل لازم نیست بگویم که عذرا با عبدالله و نعیم محبت بی پایان داشت . اما باید اینقدر بگوئیم که عذرا بجز ازین دو چه کسی را دوست میداشت ، در قلب معصوم او کی میتوانست لانه کند ، دیدگان او جهت دیدن کدام کسی بیقرار می بود ، و آواز کسی در گوش های او همانند نغمه جا نبخشی میتوانست طنین افگند ...

ظاهراً خود عذرا نیز نتوانسته بود این مشکل را فیصله کند ، لذا نعیم و عبدالله دو نام مختلف یک موجود بودند ، تصور نعیم بدون عبدالله و تصور عبدالله بدون نعیم برای او نهایت مشکل بلکه نا ممکن بود . او هرگز تصور فرق بین آندو را بذهنش نمی آورد ، در صورت موجودیت آندو پیکر خوبیها ، چه ضرورتی به تصور و اندیشه بود ، او هر کدام از آندو را اگر بحالت لبخند می دید یکجا با آنها لبخند می زد و چون در غم و غصه می

دید غم شریک آنها میشد .

بعد از رفتن عبدالله در بصره موقع فکر کردن به چنین مسایل به او میسر شد . او میدانست که نعیم نیز بعد از مدتی در آنجا رفتنی است ، اما تصور جدائی نعیم برای او بمراتب از جدائی عبدالله صبر آزما تر بود . بزرگی عبدالله در سن و سال ضمن متانت و ذهانت او در دل عذرا در پهلوی محبت اش احساس عظمت و بزرگواری اش را نیز ایجاد کرده بود او بیشتر از محبت به احترام او قایل بود او را همانند نعیم « برادرجان » خطاب میکرد و در هنگام آمیزش و گفت و شنود او را نسبت بخود ارفع و اعلی دانسته از تکلف کار میگرفت ، عظمت نعیم هم گرچه نزد او کمتر نبود ، اما آمیزش عمیق شان او را از تشریفات و تکلفات بی نیاز کرده بود ، عبدالله در آسمان دنیای او حیثیت آفتابی را داشت که بطرف او با وجود داشتن چشمان زیبایش سربلند کرده دیده نمیتوانست . و از رفتن به پیش او می هراسید ولی هر سخن نعیم را همانند حرف گفتهٔ خودش می پنداشت .

بعد از رفتن عبدالله تغییر و دگرگونی عجیبی در خوی و عادت نعیم رونما گردید شاید بگمان اینکه صابره دوری عبدالله را احساس نکند و یا اینکه نشان دهد که او نیز جهت شمول در مدرسه بصره بی تاب و قرار است . بهر حال او همه عادات طفلانه را ترک گفته بـه درس و تعلیم علاقه گرفت . او روزی از صابره پرسید مادرجان چه وقت مرا به بصره می فرستی ؟

صابره جواب داد : تا وقتیکه تو تعلیمات ابتدائی را ختم نکرده ائی لازم نمی بینم که با فرستادن تو مردم بگویند که برادر عبدالله شخص بی دانش است و غیر از تیر زنی و اسپ سواری چیزی را نمیداند .

سخنان صابره نیشتر گونه در قلب نعیم

کار کرد . او در حالیکه از ریختن اشکش خود داری کرد گفت : مادر جان کسی جرأت نخواهد کرد که مرا جاهل بگوید من همه کتابها را در همین سال ختم می کنم .

صابره از محبت دست بر سر نعیمم کشیده گفت :

عزیزم هیچ کاری نزد تو مشکل نیست اما مصیبت اینجاست که تو نمیخواهی کاری کنی !

نعیم : نی مادر جان به حتماً می کنم و دیگر تو شکایت نخواهی کرد .

۴

در روز ششم ماه رمضان عبدالله به خانه آمد ، او لباس نظامی در تن داشت بچه های دهکده همه از دیدن او بحیرت مانده بودند نعیم چون او را دید از خوشی در پیراهن نمی گنجید عذرا او را از دور دیده می شرمید و صابره بار بار از جبین اش می بوسید نعیم از عبدالله در مورد مدرسه سوالاتی زیادی کرد ، عبدالله برای او گفت که آنجا علاوه از درس و تعلیم وقت بیشتری جهت آموزش مسایل نظامی و جنگی صرف میشود نیزه بازی ، تیغزنی تیر اندازی و اسپ سواری آموخته میشود قلب نعیم از شنیدن تیر اندازی به پرش آمد .

نعیم با التجاء گفت : برادر جان مرا هم با خود ببر !

عبدالله : تو حالا بسیار خورد هستی آنجا همه بچه ها از تو کلان اند . تو باید چند مدت صبر کنی .

نعیم بعد از لحظه خاموشی پرسید : برادر جان شاید تو از همه بچه ها سبقت گرفته باشی ؟

عبدالله : نی یک بچه بصره ئی با من مقابله دارد ، نام او محمد بن قاسم است او در تیر اندازی و نیزه بازی از همه بچه ها بهتر است در شمشیر زنی باهر دو برابر هستیم من از تو گاه گاه برای او یاد آور میشوم او حکایت ترا شنیده خیلی میخندد نعیم قدری از جا بلند شده : می خندید من آنجا رفته برایش می فهمانم که من از کسانی نیستم که مردم بمن بخندند .

عبدالله وضع نعیم را دگرگون دیده در جهت خوش ساختن او تلاش میکرد .

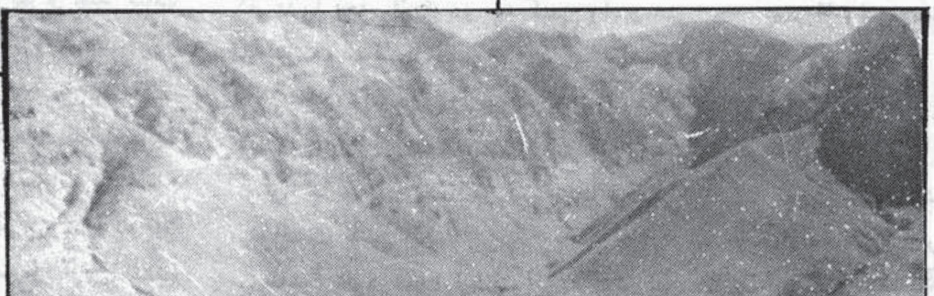
شب عبدالله لباسش را عوض نموده به بستر خواب رفت ، نعیم در پهلوی بستر او تادیر زمانی هر طرف پهلو میخورد وقتی بخواب رفت در خواب دید که او در صحن مدرسه بصره مصروف تیر اندازی و نیزه بازیست ، او فردا صبح ازهمه پیشتر از خواب بلند شده باچالاکی لباس عبدالله را به تن نموده نزد عذرا آمد و گفت عذرا ببین این لباس بمن چقدر می زیبد .

عذرا از جا بلند شده به سراپای نعیم نظر انداخت و بعد از لبخندی گفت ، تو خیلی ها خوب معلوم میشی !

نعیم : عذرا من هم درآنجا میروم و از آنجا با همین لباس به خانه می آیم .

غصه به رخساره عذرا چیره شده گفت : تو چه وقت آنجا میروی ؟

نعیم : من خیلی زود از مادر جان اجازه می گیرم .



قوماندان یار محمد با دو تن از همسنگرانش (فاریاب)

ترجمه : ث « ثامر »

از وصایای پتر کبیر

پتر کبیر در سال های « ۱۷۲۵ - ۱۶۸۲ » عیسوی در روسیه حکومت نمود ، که در بین روسها تهداب قو میت پرستی « اپار تاید » ، نظریه تسخیر دنیا و حکمروائی بر آن را همین پتر کبیر گذاشته است .

زمانیکه پتر کبیر در روسیه براریکه قدرت تکیه زد به نسبت آنکه مردم روسیه از نگاه تمدن در آن وقت محروم بودند ، بااحداث فابریکه ها ، چاپخانه ها و شفا خانه ها در میانه کسب محبوبیت نمود وقتی که پتر کبیر بخاطر دیدار از بعضی کشور ها بخارج از روسیه سفر نمود در روسیه قوای حفاظتی آن برضد پتر کبیر دست به شورش زدند حینیکه پتر کبیر دو باره به روسیه عودت کرد قوای امنیتی او که بر ضدش در غیاب او شورش بر پا کرده بودند ، همه را از وظیفه سبکدوش نموده و در عوض آن تشکیل فوج را رویکار نمود و کمان را در دست خود گرفته و در آنوقت طی یکی از وصیت نامه های مختصر خود چنین اظهار کرد :

اول ـ روسیه باید همیشه مصروف جنگ بوده باشد تااینکه عساکر ما برای هروقت که جنگی بوقوع می پیوندد آمادگی داشته باشند و قوای روس وقتی میتواند آرام نماید که مقصد ایشان تقویه نمودن بودجه کشور بوده باشد . « بعد از جنگ امن و بعد از امن دو باره جنگ . »

دوم ـ باید ساینس دانان وصاحب منصبان نظامی و اشخاص خبیر و فهمیده را از اروپا به روسیه آورد تا اینکه بیدون متقبل شدن کدام زیان و نقصی از دیگر اقوام فائده و سودی بدست آید .

سوم ـ پولند « لهستان » باید تجزیه شود کوشش گردد تا در این کشور برای همیش آتش فساد و اختلاف دامن زده شود . با تأدیهٔ رشوت به اعضای پارلمان پولند آنها را از کار بیاندازید . و در پولند ایجنت ها « نماینده های خصوصی » را پیدا نمائید تا بواسطه جلوگیری آنها عسکر روس بتواند داخل پولند گردند ، هرگاه ممالک همجوار احتجاج ویا طور گله آمیز اظهار نمودند درآنصورت پلان تجزیه پولند را پیشکش کنید و دراین باره هرچه که بدست آمد قبول نمائید .

چهارم ـ المان کشوریست همسایه با ما همرای المان باید تبادل نظر شود .

پنجم ـ در بارهٔ سویدن هرچه میتوانید و بدست میاورید ، بیاورید .

ششم ـ امضاء معاهده با انگلستان به نفع ما « روسیه » میباشد زیرا که ما به قوای بحری انگلستان ضرورت داریم وهمچنان ما بخاطر تعلیم و آموزش قوای بحری خود به انگلستان محتاجیم و ما بواسطه چوب از جنگلهای خود « روسیه » می توانیم طلای سرخ انگلستان را بدست بیاوریم .

هفتم ـ بهر نوع کوشش و وسیلهٔ میشود باید قسطنطنیه و هندوستان را بخود نزدیک سازید در این دو منطقهٔ فوق الذکر اگر هر کسی بر سر اقتدار رسید و حاکمیت خود را حفظ نمود پس آن کس قادر است و میتواند بر تمام نقاط جهان حکمروائی نماید ، پس بدینوجه روسها باید بپهم بجنگند نه تنها بصوب ترکیه ، بلکه از نزدیکی ایران تا بحیرهٔ سیاه « بحیره اسود » دست به احداث کارخانه های کشتی سازی بزنید و با این مقصد وهدف پایگاه های در بحیرهٔ اسود وبالتیک بنا گردد .

هشتم ـ از ضعف و کمزوری ایران استفاده نموده ، خود ها را به خلیج فارس برسانید وبعد از اشغال آنجا بصوب هندوستان عزیمت نمائید که آنجا خزانه‌ای دنیاست زمانیکه درمناطق ذکرشده دست یافتیم آنوقت بکمک انگلستان هم احتیاجی نداریم .

نهم ـ در آستر ایا با خانواده ای شاهی ارتباط خوب و محکمی پیدا نمائید وآنهارا مجبور سازید تا از روسیه خواستار مساعدت شوند و به آنها به بهانهٔ حفاظت و نگهبانی حالتی را مساعد سازید ، که سرانجام بدامن امپراطوری شما « روسیه » سقوط نمایند ، و هم چنان به خانواده ای سلطنتی آستریا خاطرنشان نمائید که ترک ها را از اروپا خارج کنند .

دهم ـ باشنده‌گان یونان که در هنگری ترکیه و پولند مرکزی زیست مینمایند واز وطن شان متواری اند بخاطر منافع روسیه همه رادریکجا جمع نمائید ، برعلاوه ای آنها ما باید پالیسی را وضع کنیم و روشی را در پیش بگیریم تا تمام ممالک ، دوستان ما گردند .

درست زمانیکه سویدن ختم شد « به تصرف درآمد » ، ایران را تحت تصرف و سلطه‌ای خویش در آورید و بعداً پولند را شکست داده ، ترکیه را تسخیر نمائید تا عساکر ما تقویه یافته در بحیرهٔ بالتیک بخاطر حفظ و نگهبانی کشتی ها باشند .

ما باید در خفیه معاهده ای با سران حکومت های فرانسه و ویانا امضاء نمائیم تا در حکومت نمودن دنیا با ما « روسیه » شریک و یکجا بوده باشند و به آنها وعده بدهید تا ما « روسیه » بواسطهٔ کمک آنها کشور های دیگر رابه تصرف خود بیاوریم.

و در سرانجام کشور های راکه با ما کمک و همکاری نموده اند نیز از بین ببریم ، زیرا که تا فرا رسیدن آنروز ، در تمام نقاط شرقی اروپا قانون و مقررات روسیه جاریست

در گلزمین شعر وادب

ملاقات دو شیطان

بمناسبت دیدار ریگن و گربه چوف

باز گرگان جهانخوار نشستند بهم
تا که طرح نوی از فتنه نمایند رقم
تا به ابلیس یکی درس دگر یاد دهند
زشرر بیزی وخونریزی ولیرنگ وستم
تا به افسون دگر عقل بشر بر بایند
جنگ در داده بکف گیرند ازصلح علم
تا بگویند به دنیا که اتم درکف ما
بهرآسایش خلق است نه زین بیش ونه کم
تا بگویند که از آتش ما خشک شود
اشک چشم همهٔ رنج کشان عالم
تا بگویند که با مرمی ما باید دوخت
چاکهای دل هر زخمی غرق ماتم
تا بگویند که ما گرگ ولی چوپانیم
ضعفا از چه کنند همچو رمه از مارم
تا بگویند که ماحامی صلحیم و ثبات
تا بگویند که ما حافظ نسل آد م
تا بگویند که در شیشهٔ ما شهد بود
آنکه ز هرش نگرد بینش او باشد کم
تا بگویند که هر توپ و تفنگ ما را
آب حیوان‌صفتی هست ومسیحایی دم
غافل‌از اینکه دگراهل جهان بشناسند
این دو شیطان ستمگر را سرتابه قدم

* * *

این‌دوتاگرگ‌جهانخوار‌بسی‌خونخوارند
روح منحوس جفا در جسد آزارند
زین دوحالت نبود روزوشب شان‌خالی
یا پی توطئه یی ، یا به سر کشتارند
هرکجاشوروشری هست‌درآنند شریک
شرانداز و شرانگیز و «مدام اشرارند»

عبدالاحد تارشی



تیغ جنگ اند بکف چون به عمل پای نهند
حرف صلح اند به لب چون به سر گفتار اند
ز تواضع کف خاک اند تو گویی لیکن
صید افتاد چو اندر کف شان، کفتار اند
کار شان کشتن و گویند که ماییم طبیب
این مجانین تبه کار بحق بیمار اند
دوست دارند کسی را که غلام است و اجیر
دشمن سخت سر طائفهٔ احرار اند
رأس کفر اند و سر ظلم و سر آغاز فساد
رهبر فتنه گران ، پیکر استعمار اند
دل نه ، شیطان بود اندر قفس سینهٔ شان
زان به هر کردهٔ خود ، دیو تبه کردار اند
ز انفجار اتمی گرم نموده بازار
باز گویند که ایشان ز اتم بیزار اند
هر دو جلاد جفا کار مسلمانانند
هردو دام افگن و توحید کش و مکار اند

★ ★ ★

آن یکی قاتل یک نسل قبا گلگون است
که شمار شهدایش به عدد ملیون است
چاک چاک است ازو قلب هزاران کودک
دل بس مادر بیچاره زوی پرخون است
خانه‌ها گشته از و مقبره های خونین
دل هر مقبره از سرو قدان مشحون است
دشت ها دجلهٔ خون است که او کرده روان
شهرها ز اشک اسیران ستم جیحون است
ای بسا سر که بخون خفته نگونسار و حزین
ای بسا دل که مصیبت زده و محزون است
زده در هر جگر این افعی وحشی نیشی
کشتهٔ چنگل (۱) این خرس ز حد افزون است
صید گاهش بود از دامنهٔ کهسار است
قتلگاهش بود ار ناحیهٔ ها مون است

(۱) چنگل وچنگال هردو استعمال شده است

در گلزمین شعر و ادب

گرچه‌ازدست‌دلیران جگرش‌پرداغ‌است
گر چه‌از ضربهٔ مردان خدامجنون است

تا ازین معرکه جان را به سلامت ببرد
روزوشب درپی جادوگری‌وافسون‌است

گاه در پنجهٔ خونریز بگیر د گل صلح
گاه‌گوید که چنین‌معرکه ناميمون است

همه دانند که این دیو ز پا افتاده
سخنش زین‌سبب آشفته وناموزون‌است

* * *

آن دگر یار یهود است وعدوی اسلام
برده از مردم آوارهٔ « القدس » آرام

می‌جهددر رگ‌وی خون صلیبیت،ازان
می کند خون فلسطینی‌بیچاره به جام

آتش اوست که از پیکر قدس است بلند
خنجر اوست که درسینهٔ قدس‌است‌مدام

ورنه‌این قوم‌یهود است‌یکی قوم ضعیف
ورنه‌این‌خلق جهوداست یکی‌خلق‌غلام

هر کجا جنبش توفندهٔ توحید بپاست
هرکجا کرده مسلمان خدا جوی قیام

اوست اندرپی نابودی‌آن همچون‌روس
یا باین قصد که آنرا بخودش سازد رام

خواهداز زور بگیرد همه عالم‌در چنگ
خواهداز مکر کشدجمله خلایق‌دردام

هر گز او را نبود همرهٔ ما همدردی
عقب این‌همه همدردی وی هست‌مرام

تا بود امت توحید ز حق دور چنین
تا مسلمان بود اینگونه مسلمان بنام

خون اونزد طواغیت جهانست حلال
بهروی زندگی وراحت وخوابست‌حرام

افعی قصر سفیدش بزند گاهی نیش
اژدر کاخ کرملن کشدش گاه به کام

م ـ حنیف

پـای مـلت

بو حنیفه آن امام پاکدل   درخم یک کوچهٔ پر آب و گل
دید طفلی پاکروئی خوشخرام   در میان لای بر میداشت گام
گفت: کای نور بصر آهسته رو   تا نلغزی هوشکن دانسته رو
دید آن طفل زرنگ با خبر   جانب آن مقتدای خوش سیر
داد پاسخ کای مدار احترام   ای امام علم تشریع و کلام
گر بلغزم من درین انبار گل   جامه ام آلوده گردد من خجل
هوش کن تا تو نلغزی ای امام   با تو لغزد پایهٔ فقه و کلام
معبر تو، معبر حکمت بود   لغزش تو لغزش امت بود
این سخن بس عبرت آموزی کند   رهبری ها سوی پیروزی کند
ای عزیزم چون درین دور فتن   رفته در گل پای آزاد وطن
گر امیر لشکری، ور رهبری   در میان قوم سردار و سری
ایکه اندر دست تو باشد زمام   پای خود دانسته نه اندر خرام

تا نلغزانی ز لغزشهای خود
پای عزم ملت والای خود

عبدالرشید «مخلص»

لویه خدایه !!

توره وریځ مو ته بدله په سپین لمر کړی
دادهجر شپه مو خدایه ژر سحر کړی
چی یی ستا رضا هدف وی کردګاره
داسلام هر مجاهد ته بری ور کړی
دطاغوت تغر دی ټول کړی له حریم نه
دقرآن دښمنان ټول زیرو زبر کړی
افغانی مجاهدینو سره مل شی
ماتوګوډ دسره سامراج فوځ و لښکر کړی
دوحشت دپښکیلاک جال ټوکړی ټوکړی کړی
دروس شرنه خدایه خلاص تمام بشر کړی
خوږ وطن می په بمو پرهر پرهر دی
خپلواکی په مرهم جوړ یی هر پرهر کړی
مولږ یی وژلی یو خالقه ته قهار یی
ظالم روس پالدی لړی کی جوړ محشر کړی
دسرکش دښمنو زور اوبه اوبه کړی
پخپل زور سره یی پیل له تنی سر کړی
دهو والی توفیق ته را کړی خاونده !
دتوحید جنډه اوچته په هر در کړی
دطاعت توان می نشته عفوه غواړم
پخپل رحم او کرم را ته نظر کړی

در گلزمین شعر وادب

فتح مبین

« ملکزاد »

وطن عمریست از دست تبهکاران دورانش
بسان عود میسوزد در و دشت و گلستانش

نیابی خانه ای کانجا پدر ننموده باشد دفن
بخون آغشته سرو قد خود، با دست لرزانش

یکی و مادری کافتاده بر خون نوجوان او
به صدها آه و واویلا ببینی سینه کوبانش

که ازفرط قساوت، طفلک معصوم را بنگر
دهد خونخواره خصم دون بنوک برچه رقصانش

ز بس بنموده خونریزی چو وحشی گرگها دشمن
وطن را یکقلم سرخست همچون لاله دامانش

« نفس غیر از پیا ٠ داغ دا، دیگر چه می آرد
به مکتوبی که دارد آتش و دود است عنوانش »

ز هجر مادر میهن هزاران کس بود نالان
خدا رحمت کند آنرا که میباشد قدر دانش

بهر وادی طپد بسمل صفت خونین تنی، برروس
بود (سر) گوی و قنداق کلاشینکوف چوگانش

هر آنکه کشور زیبای من بفروخته بر دشمن
بگو آمین، خدا غرقش کند با جمله اعوانش

تو ای بی ننگ! بنگر چون کند دست پلید روس
بخون سرخ رنگین خواهرت زلف پریشانش

مجاهد کیست؟ چون سازم صفاتش شرح با خامه
کسی را که بود ثابت بقرآن پایهٔ شانش

ولیکن اینقدر دانم که از اوج شکوه او
زمین پیوسته میباشد به زیر پاش لرزانش

زهی فرماندهی کاو اید او قامت بمیدانگه
امل صد سجده می چیند به طوف چهر رخشانش

ز اعجاز جهاد امروز صدها مرد نا خوانده
شده دانای چندین راز، بی درس دبستانش

هدف بر آنکه باشد گر جهاد فی سبیل الله
سزد تا دست و پای او نمائی بوسه بارانش

« وفا را یاد گیر از دوست کز ماتم سیه سازد
لباس کعبه در مرگ شهیدان بیابانش

خوشا سنگر نشینی کان بعهد اخلاص ، بهر قرب
به آب دیده هر شب تازه سازد باغ ایمانش

نمی دانم چه مضمون است یارب ! عشق سربازی ؟
شکوه رعد غیرت میکند ایجاد طفلانش

بنازم کشور حماسه زایم را که هر سنگش :
کند درس شهاست دمبدم تلقین مردانش

سلام آن مادری را کان بجای هرسخن اکنون
الفبای شهادت میکنند تعلیم طفلانش

علمدار سپاه حق که مسعود است نام او
کند بر توبه گفتن دشمنان وادار پیکانش

یقینم شد به عون حضرت حق میرسد روزی
بکشور بگفلم اسلام ، حکومت گردد از آنش

بنازم غیرت رزم آوری کز شور تکبیرش
کند بهر فرار اندیشه پیهم خصم دورانش

(مسلمانی کسی داند که ازیک رنگیی وحدت
زهر مو چشمهٔ خون ریزد ارخوانی مسلمانش)

بنازم همت آنکه به نور عشق بهر حق
به آئین وفا بازد چو پروانه سر و جانش

(دلم آهنگ افغان دارد ولب شکر غم گوید
لبی خواهم که بفرستم به استقبال افغانش)

وطن را آذ رخش آسا شتابد فتح در آغوش
بمیدان گر کند یا لیدلی عزم دلیرانش

مبارک باد یاران را نوید پیهم شادی
که خورشید ظفر هر سو بیازد پنجه دستانش

ز لطف حق به تدبیر جلو دار بزرگ رزم
ببیند دهر ، لهرین را پی بس گر به خندانش

به فرخار از پی یورش مه نصرت چو برتابید
لب تحسین بکشودند بمدح شیر غرانش

زهی شیری که تا در بیشهٔ عرفی جلال آمد
بدانند پنجه ها یازید از شکل نیستانش ؛

گل صد آرزو بشگفت در باغ ضمیر من
بگوشم تا چکید آوازهٔ فتح کلفگان

پس از این مژده ها قاصد طرب شور نوی سرداد
مبارک ای مسلمانان ! شما را فتح « منجانش »

گل صد آفرین سازد نثار مقدم فاتح
بی رنگین نواهای طرب ، خلق بدخشانش

بکار هر چند نیرنگی - بهر رنگی برد ، اما :
بود زین خصم دین مردم خبر از مکر شیطانش

ززرف دل بهم یاران ! دهید آهنگ آمین سر
که غالب صفدر حق را ، خدا باشد نگهبانش

کند جوش تظلم هر نفس کر گوش هستی را
که یارب ! جان مظلومان رهان از چنگ گرگانش

درین ماتم سرا هر دم تگرگ مرگ میبارد
بفرما رحم و ما را کن ، برون زین کافرستانش

شعار پوچ کذاب آفتابی شد ، عیان دیدیم
نه بر چوپان کند رحمی ، نه هم از بهر دهقانش

خدایا در دیار ما رسان لیلای آزادی
که سوزد جان بسی در دشت حسرت داغ حرمانش

مدار ای رب ! روا زین بس که بیند مادر دلخون
بحال ابتر و محزون ، دگر داغ جوانانش

خداوندا : بسوز سینهٔ سوزان محرومان
ز آفات و بلا خواهم پناه بر بی پناهانش

در گلزمین شعر وادب

دسجاهدچغه

له دی ژوندله مرگ مې ښه دی چه بندی په گورستان شم
یاغازی شم یاشهید زه چې ژوندی دبل جهان شم

په دی تورو وژحو شپو کښې داچې اوس یکې اوسیږم
دا ژولد ون داسارت دی پدی ژوند کله پوهیږم
راچاپیر شولو ټانکونه دنیبال په اور سوزیږم
بله لار دخلاصون نشته پاک جهاد ته به روانشم

دا څنځیر دغلامی خوځما پلار کله منلی
هرغلیم مې چې وطن‌ته‌کم زمان‌چه دی راغلی
دتوری په همت اوشجاعت سره شړلی
زه دهغه زمری‌ځوی یم‌خپل وطن‌ته به قربان شم

دجهاد په سنگرو کښې ماتړلی خپله ملا ده
ښه په‌ټینگ ایمان ولاړیم چی‌دشمن‌مې وارخطاده
دژلیوپه مساله کی چل ول کړی داریښتاده
که په دام‌کی‌شی راگیر کړم زه به هم‌تاجکستان‌شم

خپل لاسونه سره ورکړو ښه محکمه اتحاد شوو
راشی ښخی کړی منگولی‌په رسی‌درب‌ارشاد شړو
دلی تپلی سره پرېږدو په ځمونږ دجهاد شوو
که مودالاره نیوله نوپا بند به دقرآن شم

داسلام شمعه ده بله مجاهد پتنگ سوزیږی
د ده لکړی دانگاره په ټانکونو ورسو ریږی
داملحد روسان به ورک شی داوطن به ازادیږی
که می‌روس‌ته ماتی‌ورکړه بیابه‌زه ځوی دافغان‌شم

لمړنی آوزوبی داده چی قانون موقرآنی شی
پروانکړی پدی لارکښې هرافغان‌که قربانی شی
اسلامی جنډه شی پورته نوخوشحال(گلستانی) شی
دوطن ازاد بوستا ن کی د ی پاڼه دخزا ن شم

لعل محمد (گلستا نی)

درگلزمین شعر وادب

خدا پرست

اشک یتیمان

آخر به حال مردم افغان نظر کنید — بر حال زار خلق مسلمان نظر کنید
این عمر رفته که ز غفلت بسر رسید — با کرده‌ها و غفلت ونسیان نظر کنید
دردشت وکوه دامن صحرای این وطن — با خون لاله گون شهیدان نظر کنید
هر جا گذر کنی شنوی ناله های زار — در قطره قطره اشک یتیمان نظر کنید
دوشیزه گان صاحب عفت بروزگار — چادر بخون کشیده و غلطان نظر کنید
بی داغ نیست سینه یک مرد و زنی — ز آوازه شکنجه و زندان نظر کنید
اکثر جوان نورس اسلام خاک ما — درخاک وخون طپیده بمیدان نظر کنید
پرشور و شیون است به هر گوشه وکنار — با آه سرد طفلک افغان نظر کنید
خورشید را گرفته غمام نفاق غم — ظلمت گرفته در مه تابان نظر کنید
در پوزه گر بکوه و بیابان مهاجرین — با خلق پا برهنه عریان نظر کنید
چون دشت کربلا شده افغانستان ما — با سیل خون تازه جوانان نظر کنید
طفلان گرسنه از وطن خود فرار کرد — با تیر توپ آتش هاوان نظر کنید
کوه های برف پوش به سنگر مزین است — در خانه های سوخته ویران نظر کنید

خلق خداپرست ز شرق اند یا به غرب
خوابیده همچو کالبد بیجان نظر کنید

از:م شاگرد صنف یازدهم

نالهٔ یتیم

من بلبل زار ناتوانم — گردیده جدا ز آشیانم
این فصل خزان بی‌مروت — پژمرده نمود گلستانم
نی بلبل ام ونه درگلستان — بل طفلی که نیست خانمانم
کشتند مرا پدر برادر — سوختند به هم خوا هرانم
بستند به توپ مادرم را — آتش بزدند این و آنم

اینک من ناتوان و تنها
آواره به هر طرف دوانم



محمد داؤد « بهار »

لتهوم

چه د وطن په درد درمند وی هغه ځوان لتهوم
چه جذبه ئی د اسلام وی مسلمان لتهوم
په شنو باغچوکی چه ناری د آزادی و وهی
زه شنو باغوکی د وطن دا بلبلان لتهوم
مرگ چه قبول کړی اسارت ځینی انکار وکړی
د ازادی په لارکی دا رنگ انسانان لتهوم
چه د جهاد په پاکه. لاره کی قدم کیدی
په دغه لارکی سرله تیر قهرمانان لتهوم
چه د الله د رضایت او خوشحالی لپاره
له سره تیر یزدان پښتلی شهیدان لتهوم
چه د وحشی ظالم له لاسه ئی هجرت کړی وه
په پاکستان کی ځکه هغه افغانان لتهوم
د عبرت درس ئی چه انگریز ته په جهان ورکه
د اریانا تاریخ کی هغه ستر غازیان لتهوم
مسلمانانو چه په هغه افتخار کولو
خدایه هرات کی اوس هغه صفی‌الله خان لتهوم
د دی شهید انتقام داسی پریښودی نشمه
ترڅو ژوندی یم زه دهغه قاتلان لتهوم
بهاره مرگ په ځان قبول که خومدام مه پریږده
د خپل هدف د رسیدو خواږه یاران لتهوم

الهي خسته و زاریم و محزون
پریشانیم و حیرانیم جگر خون
طفیل آه مظلومان خدایا !
گرفتار بلاکن روس ملعون

(ملکزاد)

ثبت کړه

دمجاهدپه سترشجاعت ثبت کړه
دسرو روسالوسوروحشت ثبت کړه
تاریخه ثبت‌یی کړه‌په مینه‌بالدی
دمسلمانانو شجاعت ثبت کړه

دافغان ولس لنگیال پښتوری
په‌یی په مینه شهادت ثبت کړه
دالهی په مقدسه لیار کسی
قتل‌یی جرئت اوصداقت ثبت کړه

زما مظلومی پرکمی له‌کړی هیر
دخدای‌ددین‌یی محبت‌ثبت کړه
دهندوکش دلوړو غروشهیدان
ته‌یی ایمان اواسلامیت ثبت کړه

ای دآرین دوخت زړو پالو
دظالمانو ریاست ثبت کړه
ای دوطن دتاترو تاریخه
ته‌ دلسوم «دزره حکمت‌ثبت کړه



(نغمه کاروان جهاد)

مرصد ستوار من   سنگر پیکار من   دلبر و دلدار من   همدم وغمخوار من
از تو نگردم جدا تا به تنم هست جان
سنگر پیکار من میهنم افغا نستا ن

آی دل آسیا   خطه نعمت سرا   زادگه شیرها   جنت روی ثرای
از تو نگردم جدا تا به تنم هست جان
سنگر پیکار من میهنم افغا نستا ن

مهددلیران تویی   مرصدایمان تویی   سنگرشیران تویی   فخرمسلمان تویی
از تو نگردم جدا تا به تنم هست جان
سنگر پیکار من میهنم افغا نستا ن

خاک‌توشددهرکران   رزمگه مومنان   پایگه غازیان   قبر ستمگستران
از تو نگردم جدا تا به تنم هست جان
سنگر پیکار من میهنم افغا نستا ن

دشمن دنیاپرست   نحس‌پی‌جیفه‌مست   یافته‌درتوشکست‌همچوزمی گشته‌پست
از تو نگردم جدا تا به تنم هست جان
سنگر پیکار من میهنم افغانستا ن

می‌شکنم‌چون پدر   همرهٔ رویین تبر   پیکرهٔ زور و زر   سیطرهٔ دیو شر
از تو نگردم جدا تا به تنم هست جان
سنگر پیکار من میهنم افغا نستا ن

مکتب قرآن من   حربهٔ‌ایمان‌من؛   فتح نمایان من   شوکت‌وهم شان‌من
از تو نگردم جدا تا به تنم هست‌جان
سنگر پیکار من میهنم افغا نستا ن

هست‌بپاتا جهاد   درمصفم ایستاد   باتومنم کام شاد   بیتو حیاتم مباد
از تو نگردم جدا تابه تنم‌هست جان
سنگر پیکار من میهنم افغانستان

جلال « فرهیخته »

شورای نظار میخواهد امیـ
عمل پیـ

مصاحبه استاد غلام محمد (آرین پور) امیر جـها د ولا یت بد خشا ن که بتا ر یخ ۲۷ سر طان سا ل ۱۳٦٦ ش همراه با بر ادر عبد الحفیظ خبرنگار کمیته سیاسی جمعیت اسلا می افغا نستان در علا قداری و ر سج ولایت تخار صورت پذیرفته است .
ادارهٔ مجله (میثا ق خون) با عر ض تشکر از همکا ری های کمیته سیا سی جمعیت متن کا مل آ ن را به خو ا نند گا ن عزیز پیش کش می کند .

س ـ د ر سال جاری و ضع جنـگ را در بدخشان چگونه بررسی میکنید ؟

ج ـ اگر سطح جنگها را د ر افغانستان در نظر بگیریم وضع جنگ د ر ا فغا نستا ن بدلیست ـ و همچنان بدخشان که یکی از ولایات افغانستان است مثل سایر ولا یا ت افغا نستان در طول جهاد فد اکاری و ایثا ر گر یهای کر د ه ا ست و فعلا هم مر د م بدخشان مشغول مبا ر ز ۀ ا سلا می خو د هستند .

منتهی به نظر من بر خلاف سایر ولایات افغانستان در بدخشان یک مشکل عمده وجود دارد ـ که حتماً در جنگ صدمه وارد میکند آن اینکه راه بدخشا ن راه ا کما لا ت و تدارکات نظامی اش خیلی دوراست صعب ـ العبور و بس مشکل و د ر بعضی نقا ط بیشتر از ۳۰ روز یکماه و اقلاً بیست روز وقت را در بر میگیرد تا اینکه مو ا د و مهمات خود را از مرکز رهبری برسانند . و این حتماً در جنگها صدمه وارد میکند . در غیر آن ما نند دیگر نقاط افغانستان مثل سایر برادران خود از خدمت و ا ز جنگ و جهاد اسلامی هیچ و قت عقب نما ند ه و ان شاءالله عقب نمیما ند .

س : شما به دوری از مر کز ر هبر ی اشاره کردید ـ ا گر د ر جهاد مر د م بدخشان این عامل کدام تاثیری وارد کرده باشد ، آنرا توضیح دهید بهتر است ؟

ج : به یقین مو ضو ع جنگ و جها د ارتباط مستقیم با این دارد . که مواد و مهمات نظامی باید داشته با شیم و اینکه مهمات د یر تر بر سد و کمتر بر سد و اخلالی در تدارکات و ا کمالات مو جو د باشد . خوا هی نخواهی بالای جنگ تاثیر مستقیم دارد .

س : در مورد فتح علاقداری کلفگان چه نظر دارید ؟

ج : فتح علاقداری کلفگا ن ا لبته به تعقیب فتح گارنیزیون یا مرکز ولسوالی فرخار و یا نهرین منجمله کار های دسته جمعی و از کار ها ی همآ هنگ شو ر ا ی نظار در صفحات شمال منشاء میگیر د .

آدم خوشبینانه نه بلکه واقعیت را اظهار بکند که این جنگهای همآهنگ در نوع خود شاید کم نظیر تر باشد در افغانستان به این شکل که از چندین و لا یات کر د و نواحی و از چندین جبهات گروپهای پایند و تحت یک فرماندهی واحد ـ گارنیزیون دشمن را که متشکل باشد از چندین پوسته و با سلاح های ثقیله و خفیفه و احضاراتی که دشمن البته دارد . با وجود این ظرف ۱۵ د قیقه یا ۲۰ دقیقه یا نیمسا عت گارنیزیون فتح شود . این در حقیقت نمایندگی از یک جنگ همآهنگ و منظم میکند .

دهای دلسوزان انقلاب را در
اده کند



استاد غلام محمد (آرینپور)

در حقیقت شرایط فعلی افغانستان ایجاب میکند که برادران مجاهد ازین شکل جنگها را خدا کند در گوشه و کنار افغانستان داشته باشند و اگر نداشته باشند امید وار هستم در آیندهٔ نزدیک ازین قبیل جنگها را برادران مجاهد روی دست گیرند تا بهتر بتوانند بدشمن ضربه وارد بکنند و در برابر دشمن ایستاده گی منظم و موثری بمیان آید .

س : از نظر سازندگی این عملیات بالای مناطق همجوارش کدام تاثیری در پی خواهد داشت یا نه ؟

ج : تا جائیکه ما می‌بینم این قبیل جنگها مورال مجاهدین و مردم را قوی میسازد بر عکس مورال دشمن را پائین میاورد و مردم امید وار میشوند که واقعاً مجاهدین میتوانند بالای دشمن مؤثر باشند و مجاهدین میتوانند گارلیزیون دشمن را که اکمالات آن درست شده و سنگر هایش شکل بسیار منظم و خیلی ها بصورت نقشه و پلان روسها ترتیب یافته . این را مجاهدین ما اولاد های ما و برادران ما ظرف چند دقیقه و بسیار به آسانی و با وحدت فوق العادهٔ نظر و عمل از بین ببرند .

این روحیه مردم ما را ، روحیه مجاهد را ، امیدواری شانرا تقویه میدهد ، برعکس مورال دشمن را پائین میاورد .

این جنگها در وضع جهاد و در وحدت عمل و نظر مردم یک تأثیر فوق العاده مثبت و بارز دارد .

س : فعالیت های شورای نظار را در سطح افغانستان چطور بررسی میکنید ؟

ج : فعلاً شورای نظار در هفت یا هشت ولایت سمت شمال البته کار های دارد که ضروریست ما بگوئیم برادران از نزدیک آمدند ، دیدند . میدانندکه مؤثریت این کار ها به چه اندازه است و تا چه اندازه شورای نظار در سطح آزادی مردم و نجات افغانستان و برای پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی افغانستان کار کرده است ؟ شورای نظار چقدر خدمت کرده و کار های شورای نظار چقدر مؤثر واقع شده است ؟ و میتوانیم فقط یک جواب بگوئیم کسانیکه درین مورد کدام شک و تردیدی دارند از آنها اینطور خواهش داریم که از نزدیک بیایند ، ببینند ، ما چیزی نمیتوانیم بگوئیم .

س : من فکر میکنم همه کس نمیتواند به اینجا رسیدگی کند تا وضع اینجا را از نزدیک ببینند ، بهتر است اگر شما بر آن عده کسانیکه نمیتوانند اینجا بیایند برایشان سند و دلیلی بگوئید ؟

ج : ما بیشتر ازان سندی گفته نمیتوانیم که شورای نظار تنها آرمان اصلی اش که آن در حقیقت آرمان مردم افغانستان و آرمان جهاد و انقلاب افغانستان است و

آن عبارت از اوردن وحدت عمل و نظر در کار انقلاب در افغانستان و آوردن یک جنگ هماهنگ و از بین بردن نفاق و پراگندگی و جنگهای نا منظم و بدون پلان و نقشه است که بصورت عموم این وظیفه شورای نظار است که همه برادرانیکه در داخل و خارج کشور که خواهان آزادی افغانستان اند . به این شورا چشم امید دارند . و همین امید را شورای نظار در عمل میخواهد پیاده کند .

س: به نظر شما مجاهدین از لحاظ نظامی در چه حالتی قرار دارند ؟

تشکیل حکومت ائتلافی که رژیم کابل اعلان کرده چیست ؟

ج : قسمیکه همه برادران و همه مردم دنیا می شنوند و شنیدند . آشتی ملی هم مثل عفو عام و تام ببرک نمیتواند جز یک حیله و تزویری باشد . او برای جذب یکتعداد عناصر سست و بی مسلک و یکتعداد عناصری که اصلاً اهمیت خاک خود و اهمیت آزادی خود ، اهمیت السالیت ، شرافت و افتخار اسلامی خود را نشناختند بتواند که آنها را به این اغوا و به این فریب بدشمن نزدیک کند ، بحکومت دست نشاندهٔ روسها در آیند بشکل یک مردم بی شخصیت و بشکل یک مردم بدون حقوق در داخل کشور بیایند ، گویا آنها جرم و گناهی سنگین دارند که حکومت کابل آنرا گذشت میکند و عفو عام و تام میکند و از گناه ها و خطا های آنها چشم پوشی میکند

این خود ش بیان کننده اینست که نمیتوا ند حکومت کابل حقوقی به این مردم قایل شود و یا حقوقی قایل شده باشد .

و حکومت ائتلافی هم در صورتی

مجاهدین در هیچ صورتی نمیتوانند از جنگ دست بکشند و از افتخارات دینی خود واز عقیده و اندیشه خود صرف نظر کنند وبه شکل مذلت بار وخجالت آور خود را تسلیم یک عقیده و یک رژیم غیر اسلامی بکنند .

ج : فعلاً از نظر سلاح و مهمات تقریباً در یک جنگ چریکی مجاهدین نمیتوانند که خیلی ها کم سلاح باشند ولی تنها از نگاه صورت کار آنی خود البته نواقصی دارند ، مثلاً از نگاه اینکه سلاح های خود را بترتیبی که لازمست از آن سلاح آدم کار بگیرد ، نواقصی در کار برادران ما است . و در اکثر جبهات البته متوجه این نواقص شد ند که تعلیمات نظامی ، مثلاً تنظیم قطعات گروپ ها شروع شده . خصوصاً در سطح رهنمائی ها و همکاریهای مشترک شورای نظار این موضوع در پایگاه ها و در جبهاتی که به ارتباط شورای نظار مصروف خدمت هستند ، الحمد لله خیلی ها بصورت درست و بصورت منظم در حالت پیشرفت است و ما امید وار هستیم که سایر برادران ما در سر تا سر افغانستان متوجه این نقیصه شوند که سلاح بسیار به آن اندازه مؤثر نیست ، که از سلاح آدم بتواند درست کار بگیرد .

س : نظر تان در مورد آشتی ملی و افغانستان و امثالهم نزدیک شوند و به اینطریق بتواند روسها حرف خود را یعنی اینکه نمیخواهند افغانستان را بحیث یک ثمر دیگر خود در بیاورند .

البته آشتی ملی در برابر کسانیکه فکر درست اسلامی دارند ، افغانستان وطن خود را ، اسلامیت و حقوق خود را حیله و تزویر روسها را و حکومت دست نشانده از آن را میداند آشتی ملی هم فقط یک حیله بیش نیست و نمیتواند این جائی را پر بکند . چرا حکومت کابل همیشه اعلان میکند کسانیکه از طریق آشتی ملی از خارج کشور بداخل میایند بطورمثال ما کمکهای مالی به آنها میکنیم ما عفو میکنیم اگر مسؤلیت های داشته باشند از مسؤلیت شان صرف نظر میکنیم یعنی در حقیقت از ینموضوعات و از ین اعلانات حکومت کابل آدم استنباط میتواند بکند که گویا آنانکه از ظلم و ستم روسها و حکومت دست نشاندهٔ شان بخارج کشور مجبور شدند که مهاجر شوند ، آنها گویا بشکل مذلت بار باید بداخل کشور میتواند باشد که یک آشتی پذیری موجود باشد و یک تضاد مطلق در میان نباشد . درحالیکه بین ایمان وکفر یک تضاد مطلق موجود است . حکومت دست نشانده ایمان ندارد بخدا و اسلام اعتقا ندارد و مردم مسلمان و مجاهدی که در برابر آن حکومت قرار دارند ، آنها ایمان دار هستند و مردم متدین هستند .

س: مگر نمیشود که مجاهدین از جنگ دست بکشند و یکنوع آشتی و مصالحه بوجود بیاید و به روسها هم این بهانه پیدا شود و اعلان بکند که در افغانستان صلح و امنیت بر قرار گردید ، حالا قوای خود را از افغانستان خارج بسازد ؟

ج : این کار در شرایط فعلی برای مردم افغانستان به هیچ صورتی امکان پذیر نیست ، قسمی که من بیشتر هم یاد آوری کردم ، روسها میخواهند یک حکومتی که اسرا طوری آنها را منحیث عقیده و عمل بپذیرد در کابل باشد

ولی مجاهدین افغانستان تهاجم روس را اندیشه روس را مخالف دین خود و مخالف آزادی خود میدانند و بدین خاطر نه سال است که مثلاً با وجود یکنیم ملیون تلفات و پنج ملیون مهاجری که در خارج از کشور دارند ، صادقانه مخلصانه و متعهدانه با فدا کاری میجنگند بنا" به هیچ صورتی نمیتوانند از جنگ دست بکشند و از افتخارات دینی خود از عقیده و اندیشهٔ خود صرف نظر کنند و به شکل مذلت بار و خجالت آور

خود را تسلیم یک عقیده و یک رژیم غیر اسلامی بکنند .

س : آیا فکر نمیکنید ، اگر مجاهدین در داخل افغانستان از بین خود رهبری انتخاب بکنند ، گوشه ای از مشکلات فعلی شان حل خواهد شد ؟

ج : درحال حاضر مجاهدین در داخل کشور در حقیقت همان برادران مجاهدی هستند که به سازمانهای که مرکزیت آنها درخارج کشور است ارتباط دارند ، و ما باید این را اعتراف بکنیم که سازمانها تا هنوز به یک وحدت کامل آن طوری که خدا میخواهد وآن طوریکه مردم مسلمان افغانستان آرزو دارند - آنها تا هنوز نه رسیده اند . اینکه چند نفر محدود در خارج کشور یا در داخل کشور تا حال نتوانستند که یک وحدت را بمیان بیاورند . به نظرمن اگر مجاهدین باز در صدد این شوند که یک رهبریت دیگری تشکیل بدهند ، بخواهند که این رهبریت شان مجاهدین را از پراگندگی و نفاق نجات بدهد و آنها را متحد بسازد ، فکر نمیکنم که در شرائط فعلی امکان پذیر باشد .

س : من معتقد هستم که مجاهدین در ساحهٔ فرهنگی چندان پیروزیهائی بدست نیاورده اند همچون پیروزی های نظامی شان ؟

ج : به یقین به آن شکلیکه لازم است یک انقلاب هم از نظر نظامی هم از نظر فرهنگی و از لحاظ مردمی باید کار های شود . در اکثر نقاط وطن ما افغانستان اینطور کار ها شده است - و از حق نگذریم شاید در بعضی نقاط از وطن ما نسبت بعضی مشکلات که جنگ بوجود آورده ، وقت نیافته باشند .

در یکتعداد از ولایات دیگر وطن ما شاید مسئولین جبهات و برادران مجاهد ما متوجه همین امر نشده باشند و بهمین مشکل پی نبرده باشند .

باید علاوه براینکه جنگ در یک انقلاب ضرور است ، دانش و فرهنگ و تعلیم و تربیه هم ضرور است ولی در بعضی نقاط این موضوع البته مد نظر گرفته شده - بطور مثال میتوانیم بگویم که در منطقهٔ کشم در پهلوی موضوع جنگ و جهاد موضوع تعلیم و تربیهٔ اولاد وطن در نظر گرفته شده که ما بصورت مختصر میتوانیم بگوئیم ازصنف اول تا صنف پنج در آنجا مکتب موجود است الحمدلله که درس و تعلیم شان خیلی ها خوب است

فعلاً بیشتر از ۲۵۰۰ شاگرد در ۳۳ مکتب درس میخوانند .

همچنین در هفت مدرسه که ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر طالب‌العلم نیز در آنجا مصروف فرا گیری علوم اسلامی هستند .

ما ازین نتیجهٔ خوبی گرفتیم . برادران دیگر مجاهد ما هم اگر در سایر مناطق افغانستان این کار را بکنند از امکان بعید نیست امیدوار هستیم که این کار را می کنند

س : اگر درحکومت آیندهٔ افغانستان جمعیت اسلامی کدام سهمی نداشته باشد موقف شما در آن حالت چطور خواهدبود؟

ج : جمعیت بحیث یک سازمان دربین ملت افغانستان موجود است ، اینکه بطور مثال حکومت فعلیه یا حکومت آینده یا هر حکومت دیگری برای جمعیت سهمی قایل باشد یا نباشد . فکر نمیکنم که این مسئله از نظر حکومت بتواند دور نگهداشته شود .

و اینکه حکومت های سابق در زمان ظاهر شاه یا در زمان داود ، ترکی ، تا کنون جمعیت را بحیث یک سازمانی که گویا حقی داشته باشد در حکومت و در سر نوشت حکومت افغانستان نمیشناسد .

و این جمعیت است که دربین ملت سهم بارز دارد . و این ملت است که در تعین حکومت ها میتواند که رول بازی بکند .

و این جمعیت است که فعلاً از طرف آنها شناخته نشده ولی از طرف‌ملت شناخته شده و با افتخار در نبرد و در جهاد سهم بارز دارد .

هرحکومتیکه جمعیت را که یک سازمان اسلامی است در بین مردم و برای برآورده شدن آرمانهای عقیدتی و مردمی ملت خود میجگند - بشناسد مهم نیست ، مهم این است که اهداف اسلامی جمعیت پیاده شود .

س : فکر میکنم که سوال های من تمام شد - در خاتمه اگر شما قصد دارید که بگفته هایتان اضافه کنید بفرمائید ؟

ج : من بعد ازینکه از شما اظهار تشکر میکنم - زیادتر ازین گفتنی ندارم که برای برادران مجاهد خود برای مردم خود حتی بحیث یک برادر کوچک شان برای رهبران سازمانهای مجاهدین افغانستان در خارج همین قدر عرض بکنم که یگانه راه حلی که میتواند دربین مردم در بین مجاهدیدین ومهاجرین افغانستان کار مثمر اسلامی راکه آرزو های مردم را بتواند برآورده بسازد - فقط وحدت نظر و عمل است - وحدت صادقانه است . جز وحدت و اتحاد راه دیگری چه حل سیاسی باشد حتی چه جنگهای دراز مدت نه ساله چه بلکه بیست ساله باشد نمیتواند غیر از وحدت درد مردم را دوا کنند .

همه برادران در داخل و خارج کشور که خواهان آزادی افغانستان اند به این شورا چشم امید دا- رند و همین امید راشورای نظار میخواهد در عمل پیاده کند .

شورای نظار

مظهر امید برای پیروزی جهاد

محمد اکرام «اندیشمند»

رشد و انکشاف و پیشرفت کیفی سنگر های جهاد فقط درازدیاد تعداد افراد مسلح نیست

دستیابی به پیروزی و موفقیت در جریان زندگی در قدم اول مربوط به این است که انسان همه موانع و مشکلات را به شکل واقعی و درست آن شناسایی نماید . چه شناخت و درک این موضوع در فراز و نشیب زندگی انسان را قادر میسازد تا از یکطرف توانایی و قدرت کار و عمل خود را در مقابله با مشکل موجود دریابد و از طرف دیگر هم راه مقابله با مشکل را تشخیص نموده و هم طریق انجام آنرا ارزیابی نماید و به این صورت عمل و حرکت انسان خیالی پلان شده و منظم صورت می گیرد . و با موجودیت خصوصیت هایی چون ایمان مخلصانه و راستین ، صبر و استقامت و پشتکار و پیگیری میتواند در بسا نشیبی ها به فراز پیروزی برسد .

این یک اصل و ضابطهٔ علمی و درستی است که در همه حالات زندگی شخصی و اجتماعی، تحولاتسیاسی ، نظامی ، اقتصادی علمی و غیره نقش عمده و اساسی را دارد .

اما شناخت و درک درست و واقعی جریانات و حالات کار نظامی و امورجنگ برای تحولات بعدی مهمتر و ارزنده تر است .

معمولاً در یک جنگ چه جنگ کوتاه مدت باشد یا دراز مدت ، آن طرفی به پیروزی میرسد که در کلیه کار و حرکات جنگی و اجرای امور در رابطه با جنگ هم خود و هم طرف مقابل را با همه خصوصیت ها بشناسند و دقیقاً هر تلاش و حرکت او را زیر نظر بگیرد ، حالات کلی یا شرایط عمومی جنگ را که شامل شناخت و ارزیابی نیروی بشری ، نظامی ، اقتصادی موقعیت اراضی، روحیه ، معنویت جنگی نظم وانضباط حربی ، مساعدت زمانی و اقلیمی حالت سیاسی و اجتماعی و غیره مسایل که به شکلی می‌تواند در جنگ اثر بگذارد ، میشود ، در نظر داشته باشد .

با این شناخت که باید شناخت عینی و واقعی باشد ، نه خیالی و گمانی ، طریق مقابله را در یابد و پلان آنرا منظماً طرح و عمل نماید .

در نظر گرفتن مطالب فوق در جنگ کنونی ما با روس امر یست مهم و پر ارزش که بدون آن نمیتوان مسیر موفقیت و پیروزی را طی کرد .

ما با دشمن نیرومند و غولپیکری در گیر هستیم . دولت روسیه از نیرومند ترین ممالک دنیا درهمه ابعاد نظامی سیاسی و اقتصادی است . روسیه از لحاظ وسعت خاک نسبت به همه کشور ها وسیع است . ارتش روسیه ارتش حرفوی ، منظم مسلح و مجهز با مدرنترین و پیشرفته ترین سلاح عصر است . دستگاه جاسوسی و تبلیغاتی ، دسیسه سازی و توطئه افگنی روس ها مخوف ترین ، خطر ناکترین و وسیع ترین دستگاه اهریمنی جهان است .

روس ها از همهٔ این امکانات در جنگ افغانستان استفاده میکنند و با تمام نیرو در صدد پیروزی قاطع درین جنگ هستند .

جنگی را که روس ها از آغاز تجاوز شان به کشور ما براه انداخته اند ، جنگ منظم و پلان شده است . روس ها اندک ترین کار و حرکت جنگی خود را با دقت خاص و پلان منظم طرح میکنند و بعداً به صحنهٔ عمل میکشانند .

نقشهٔ جنگ روس ها توسط صاحب منصبان ارتش سرخ که افراد حرفوی و مسلکی در جنگ هستند کشیده میشود و بعداً اجرای آنهم توسط چنین افرادی صورت می گیرد .

روس ها در جنگ با مجاهدین اهداف مشخص تاکتیکی و استراتژیکی را دنبال میکنند و برای دستیابی به آن اهداف کار های خود را در ساحات مختلف سیاسی اقتصادی ، فرهنگی و غیره با کار نظامی هماهنگ میسازند

اگر روس با آتش بی امان و ظالمانهٔ سلاح هوایی و زمینی سنگر های جهاد را میکوبد ، آبادیها و مناطق مسکونی سردم ما را به آتش می‌کشد و ملت بیدفاع ما را قتل عام مینماید ، در سایر ابعاد خاموش نمی نشینند ، با کار جاسوسی و تفرقه افگنی وحدت مجاهدین را اخلال میکند با به آتش کشیدن محصولات زراعتی و جلوگیری از ورود مواد غذائی و مورد ضرورت بمناطق تحت کنترول مجاهدین مردم را زیر فشار اقتصادی می‌گیرد .

با کار سیاسی و دیپلوماتیک از شناخت سیاسی مجاهدین و حمایت کشور ها از جهاد افغانستان جلوگیری میکند .

در ساحهٔ تعلیم و تربیه علاوه براینکه نظام آموزشی مکاتب و پوهنتون های تحت سلطهٔ دولت دست نشاندهٔ خود را روسی میسازد ، ده ها هزار اطفال و نو - جوانان افغانستان را بنام تعلیم برای روسی ساختن به روسیه میبرد تا در آینده روسی سازی جامعهٔ افغانستان از آنها استفادهٔ بهتر نماید . پاکستان را که میزبان مهاجرین افغانستان و حامی جهاد افغانستان است چه توسط جواسیس خود در داخل این کشور و چه از طریق فشار مستقیم چون بمباردمان های هوایی و زمینی مورد فشار قرار میدهد تا از حمایت مجاهدین دست بر دارد و بادولت روسی کابل به مصالحه پردازد و ده ها همچو تلاش ها و فعالیت ها بر ضد جهاد افغانستان .

شناخت و ارزیابی دشمن بدین صورت با تمام خصایص و عملکردش که بر ضد جهاد ما انجام میدهد ، به هیچ صورت نمی‌تواند این ذهنیت را خلق کند که نمیتوان در برابر چنین دشمنی با این حد نیرومند به پیروزی رسید ، بلکه بر عکس ما را قادر به این میسازد که راه مقابلهٔ پیروز مند را بصورت درست و علمی دریابیم و جهاد خود را سریعتر به پیروزی برسانیم .

نه سال مقاومت قهرمانانهٔ ملت ما در برابر همه وحشیگری های روس پیروزی حتمی جهاد اسلامی افغانستان را مسلم میسازد .

از طرف دیگر همه طواغیت و مستکبرین و دستگاه های ظلم و تجاوز و استبداد در طول تاریخ سرنگون شده و تاریخ جز داستانی از وحشیگری ها و مظالم آنها و سر انجام ذلت و زبونی شان چیزی دیگری در خود ثبت نکرده است .

جنایت و مظالم روس هم پایان می‌پذیرد و دستگاه استبداد و الحاد روس هم حتماً به ذلت و زبونی زوال میپابد و این سنت الهی است .

« و نریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الا رض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثون » با در نظر داشت آنچه که تذکر دادیم باید در قدم اول نواقص و معایب کار خود را حساب کنیم و در رفع آن اقدام عملی نمائیم .

همان ترتیب که پیغمبر اسلام (ص) میفرماید : « مسلمان را از یک سوراخ دو دفعه مار نیش نمی‌زند » ، باید در رفع نواقص کار مان در مسیر جهاد اسلامی که جهاد ما از همان نقیصه ها و خالیگاه ها متضرر میشود و ضرباتی را از همان طریق متحمل میشویم و از همان سوراخ نیش میخوریم ، جدی اقدام نماییم .

داشتن این ذهنیت که کار و حرکت ما در جهاد و انقلاب اسلامی هیچ نقص و عیبی ندارد و یا باور داشتن به نواقص و معایب و آنگاه عدم توجه و عمل در رفع آن از نارسایی فکری و نداشتن بصیرت و هوشیاری اسلامی و عدم توانایی در کار و عمل ما است ، که درین صورت استمرار جهاد مسلحانه در برابر کمونیزم که پیروزی انقلاب اسلامی مان مربوط به آن است به مخاطره می‌افتد .

در مورد ارزیابی امور نظامی و جنگ با دشمن در سنگر ها و جبهات جهاد میتوان گفت : با آنکه بعد نظامی انقلاب اسلامی افغانستان نسبت به بعد سیاسی انقلاب وضع بهتری داشته و جنگ در برابر روس از شدت بیشتری برخوردار بوده و دشمن در سنگر های جنگ با وجود براه انداختن انواع دسایس و توطئه ها خسارات سنگین را متحمل گردیده است ، ولی با آنهم مشکلات و نواقص زیادی در کار و امور جنگ مجاهدین و سنگر های جهاد مسلحانه وجود داشته که بایست آن مشکلات را شناخت و ارزیابی و شناخت درست عملکرد دشمن در همهٔ ابعاد به خصوص در کار جنگ ، در رفع آن مشکلات با طرح منظم و علمی و پلان شده و دقیق وارد عمل شد .

جنگ امروز ما با دشمن نسبت به روز های آغاز جنگ فرق کرده است .

ساده‌گی که در روز های اول جنگ وجود داشت اکنون وجود ندارد .

اشتباهاتی را که دشمن در روز های اول جنگ میکرد ، اکنون آنرا به ندرت تکرار میکند . تسخیر و فتح پوسته ها و قرار گاه های دشمن که هشت سال قبل به آسانی صورت میگرفت اکنون به سهولت میسر نیست .

تحرکی که در سال های اول جنگ علیه دشمن در همه نقاط کشور وجود داشت اکنون کمتر دیده میشود . اکثر مناطق حالت دفاعی را گرفته اند و سیل سلاح که بمناطق آزاد شده توسط تنظیم ها وارد میگردد بصورت آرام و ساکت و عاطل در دست افراد بدون آنکه بطور مؤثر علیه دشمن بکار برده شود باقی مانده است و حتی بعضاً در درگیری های محیطی و نزاع های محلی و تنظیمی میان هم بکار گرفته میشود .

در کار سنگر ها هماهنگی دیده نمی‌شود تهاجمات وسیع دشمن در یک ولسوالی و ولایت از طرف سایر ولسوالی ها و ولایات با بی میلی و بی تفاوتی تعقیب میشود و اگر کاری هم شود غیر مؤثر و ناکافی تمام میشود .

عدم انکشاف و عدم تشدید جنگ در برابر دشمن ، بیکار نشستن نیرو های مسلح جهاد و غفلت آنها خود به خود زمینهٔ نفوذ دشمن را مساعد میسازد .

نه‌سال ازآغاز جهاد مسلحانه دربرابر روسها سپری میشود و در طول این مدت مردم افغانستان از دور ترین دهکده در دامنه های هندوکش تا دشت های هموار سیستان و هلمند و شهر های بزرگ کشور ، به استثنای کمونیست ها و هوا داران روس که عدهٔ ناچیزی را تشکیل میدهند ، حتماً در یکی از سازمانها و احزاب اسلامی به ضد روس تنظیم شده اند و عملاً در جهاد سهم گرفته اند . بعد از گذشت نه سال

جهاد مسلحانه اکنون هیچ دهکدهٔ کوچکی در افغانستان وجود نخواهد داشت که بدون ارتباط به احزاب اسلامی و بدون سهم عملی در جهاد مسلحانه باقی مانده باشد. ولی با آنهم هنوز احزاب در صدد جذب و جلب افراد و مناطق هستند و اکثراً ابتکار شان در تشکیل سازی های بنام فرقه غند و کندک به شیوهٔ کلاسیک و قدیمی همچو اردوی افغانستان محدود میشود، تشکیلاتی که موجودیت اکثر شانرا در روی کاغذ میتوان در یافت و جز قرار دادن سلاح و مهمات بدسترس آنها دیگر طرحی و پلانی در کار جنگ و امور مربوط به جنگ ارائه نمی شود و نه کدام ارزیابی درین مورد بعمل می‌آید.

سرا زیر شدن اسلحه در مناطق آزاد در حالیکه کدام پلان منظم علمی در مقابله با دشمن وجود نداشته باشد و کار هر سازمان و هر تنظیم بدون ارتباط و بدون هم آهنگی صورت بگیرد، خود به خود زمینهٔ رقابت ها را برای تثبیت حاکمیت محلی در مناطق مختلف میان تنظیم ها ایجاد میکند و گاهی که عوامل و دسایس دشمن به شدت کار میکند، توأم با جهالت ها و خود خواهی ها زمینهٔ برادر کشی و خون ریزی ها را فراهم مینماید.

چنانچه ما شاهد خون ریزی ها و برادر کشی های زیاد در طی نه سال جهاد مسلحانه در بسا نقاط کشور بخصوص مناطق هزاره جات و قسماً صفحات شمال هستیم.

نتیجهٔ این وضع عمیق شدن اختلاف میان تنظیم ها، وسیع شدن نفاق و دشمنی میان مردم، نفوذ روز افزون دشمن در مناطقی که در گیری داخلی دارند، توقف پیشرفت امور جهاد مسلحانه بسوی رشد و انکشاف و توقف تشدید جنگ در مقابله با روس، ایجاد نا آرامی و بی امنیتی در مناطقی که در گیری داخلی دارند و حتی مهاجرت مردم به خارج از کشور از ناحیهٔ جنگ داخلی و بالاخره تضعیف و انهدام سنگر های جهاد مسلحانه میباشد.

رشد و انکشاف و پیشرفت کیفی سنگر های جهاد فقط در از دیاد تعداد افراد مسلح نیست. چنانچه ما بسیار ولسوالی ها و علاقه داری ها را می‌بینیم که بعد از یک مرحله تسخیر پوسته های دشمن در سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹، که دو باره دشمن در آنجا پوسته گذاری نموده است، از آن بعد با وجود از دیاد افراد مسلح مجاهدین و حتی برتری نیروی نظامی مجاهدین آن پوسته ها تسخیر نمی شوند. اگر در ولسوالی که دشمن پنج عدد تانک در پوستهٔ خود مستقر کرده باشد حتماً مجاهدین پنج برابر و ده برابر آن راکت ضد تانک دارند، اگر دشمن یکصد یا دو صد نفر نیروی انسانی داشته باشد، مجاهدین صد ها و هزار ها نفر افراد مسلح دارند ولی به آنهم پوستهٔ دشمن فتح نمی‌شود و دشمن خود را با نیروی بسیار کم در پوسته های محدود حفظ مینمایند.

هم چنان رشد و انکشاف سنگر جهاد مسلحانه و جبههٔ جنگ در آزادی منطقه از کنترول دشمن خاصتاً آزادی که دشمن هیچ نوع فشاری را در آن منطقه وارد ننماید و مجاهدین آن منطقه هم هیچ در گیری با دشمن نداشته باشند، نمی‌باشد.

زیرا فشار دشمن بالای منطقه و سنگری و در گیری مداوم آن سنگر و مجاهدین آن منطقه با دشمن، حاکی از رشد و انکشاف و تشدید جهاد مسلحانه و سنگر جنگ است.

مناطق آزادی را که دشمن مورد فشار و تهاجم قرار نمیدهد نه بخاطر آن است که دشمن قدرت تهاجم را نداشته باشد بلکه به این علت است که دشمن خطری از آن منطقه و از آن جبهه احساس نمی‌کند و چنین مناطقی یا در جنگ داخلی بسر میبرند و یا همه نیرو های مسلح آن در غفلت و استراحت هستند.

امید به چنین آزادیهایی که در حال غفلت و استراحت و عدم رشد و تشدید جنگ با دشمن سپری میشود، امید فریبندهٔ بیش نیست، زیرا دشمن با یک حمله تمام عیار می‌تواند نیرو های مسلح غافل را سرکوب کند و منطقه را اشغال نماید.

بهترین استعداد های جنگی و بهترین قوماندانان جنگ در سنگر ها و جبهاتی بوجود آمده اند که دایماً با دشمن در گیری داشته اند و سلاح روسی بدست آن مجاهدینی است که از طریق جنگ بدست آورده اند و این خود حاکی از رشد کیفی جنگ در چنین سنگر ها و جبهات محسوب میشود که حتماً به ادامهٔ آن نقش برازندهٔ خود را در پیروزی جهاد مسلحانه ایفا مینمایند.

در پهلوی این همه مشکلات و نا رسایی هایی که در کار و امور جنگ در مناطق و سنگر ها دیده میشود، بسیار نواقص دیگری در سایر ابعاد جهاد و انقلاب اسلامی ما در داخل افغانستان وجود داشته است که از همه مهمتر و حساس تر موضوع کار فکری جهاد تعلیم و تربیهٔ اطفال، نوجوانان و مجاهدین کشور است مخصوصاً تعلیم و تربیهٔ اطفال و نوجوانان.

در حالیکه دشمن مساوی و بلکه بیشتر از کار جنگ به این موضوع توجه دارد.

همان ترتیب که تعلیم و تربیه اولین سنگری بوده که دشمن با اتکا به آن به نشانه گیری اهداف شیادانه و الحادی خود در افغانستان پر داخته است، امروز نیز پیروزی خود را در جنگ افغانستان باز هم در اتکا به همین سنگر و نشانه گیری از آن میداند. طوریکه گفتیم دشمن ده ها هزار طفل و نو جوان ما را به روسیه فقط برای روسی ساختن و ضد اسلامی تربیه نمودن برده است. نظام آموزشی و نصاب تعلیمی در مکاتب و پوهنتون های شهر ها هم کاملاً روسی ساخته شده است و روس ها سخت چشم امید خود را بهمین نسلی دوخته اند که اکنون در آموزشگاه های الحادی روس مشغول فرا گیری تعلیمات کفر و کمونیزم اند.

اما در مناطق تحت کنترول مجاهدین که بیش از هشتاد فیصد سر زمین کشور را احتوا میکند توجه به آن نمی‌شود.

طفلی که در آغاز جهاد مسلحانه هشت سال داشت اکنون جوانی است هفده ساله اما فاقد سواد و تعلیم و تربیهٔ که بتواند پاسدار آگاه و هدفمند جهاد اسلامی گردد و در برابر دسایس و توطئه های دشمن مقاومت و مقابله کند.

طفلی که در آغاز جهاد مسلحانه بدنیا آمد امروز نه ساله است و باید به مکتب

و مدرسهٔ اسلامی برود که رسالت فردای جهاد و انقلاب اسلامی سنگین تر است و جز با آگاهی و هدفمندی انجام آن رسالت میسر نیست .

چه مصیبتی بالا تر ازین که روس ها عدهٔ کثیری اطفال مسلمان سر زمین افغا - نستان را در مکتب کفر و الحاد کمونیزم آگاهانه تربیه میکنند ولی اطفال مسلمان که در مناطق آزاد و تحت کنترول مجاهدین مسلمان قرار دارند بی سواد ، بی دانش و فاقد تعلیم و تربیهٔ اسلامی بار می آیند .

تأسف آور تر اینکه برخی جبهات و قوماندانان سنگر های جهاد علاوه براینکه به این موضوع عظیم و سرنوشت ساز وجهاد انقلاب اسلامی افغانستان توجهی ندارند حتی در برابر مکتب و تعلیم و تربیه هم حساسیت نشان میدهند .

به این ترتیب این ها مشکلات و نواقصی هستند که در سنگر ها و جبهات جهاد مسلحانهٔ کشور بدرجه های مختلف وجود دارند که در برخی سنگر ها نواقص بیشتر و در برخی دیگر نواقص کمتر موجود بوده است که در صورت رفع نشدن این نواقص آیندهٔ جهاد مسلحانهٔ کشور نگران کننده بنظر میرسد .

اما به لطف و فضل خداوند این نگرانی ها و نا امیدی ها با تلاش و اعمال مخلصانه و مثمر راد مردان مؤمن و متعهد که از استعداد سر شار خدا داد بر خور دار هستند و در سنگر های خونین جهاد افغانستان صادقانه ایثار و فدا کاری میکنند به امید مبدل گردیده است .

تشکیل شورای نظار در صفحات شمال افغانستان که طی آن فرماندهان قهرمان سنگر های جهاد ولایات صفحات شمال تحت قیادت فرمانده با استعداد و مبتکر جهاد مسلحانهٔ افغانستان برادر احمد شاه «مسعود» گرد آمده اند ، یک تحول کیفی و امیدوار کننده در مسیر جهاد اسلامی کشور است .

تحولی که بعد از درک و تشخیص نواقص و مشکلات جهاد مسلحانه برای رفع آن و مقاومت مؤثر و ثمربخش در برابر دشمن جهت پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان بمیان آمده است ، در رفع آن نواقص که تا اینجا بدان اختصاراً اشاراتی نمودیم .

شورای نظار که کمتر از دو سال است در صفحات شمال افغانستان در تغیر کیفی حالت جنگ و سایر ابعاد جهاد اسلامی فعالیت میکند گام های مؤفقانهٔ را درین مدت کوتاه بر داشته است .

یکجا شدن قوماندانهای ولسوالی ها و ولایات مختلف برای مشورت و شورا در امر جنگ بادشمن وسایر کار های مربوط به جهاد مسئلهٔ ایست که انجام آن در داخل افغانستان غیرعلمی بنظر میخورد ، اما با تشکیل شورای نظار این امر تحقق پذیرفت و گرد هم آیی و شورای قوماندانهای جهاد بصورت روز افزون در تغیر مثبت است .

از یکطرف با گذشت هر روز وهرماه از تشکیل شورای نظار تعداد بیشتر قوماندانها حتی از سایر تنظیم های جهادی در شورا حاضر میشوند و از طرف دیگر شورای قوماندانها ، دسایس و پلان های دشمن را بحث و ارزیابی نموده و در مقابله با دشمن و انکشاف و تشدید کار جنگ و پیشرفت ابعاد مختلف جهاد و تصامیم مشترک اتخاذ میدارند .

به این ترتیب بزرگترین نقص کار جنگ در سنگر ها علیه دشمن که عدم رشد و و تشدید جنگ و نبودن هماهنگی ووحدت عمل در کار و حرکات جنگی سنگر ها بود از بین میرود .

فرماندهان جهاد در برابر پلان دشمن پلان مشخص و علمی طرح میکنند و در عملی ساختن آن گام همآهنگ و منظم میگذ ارند .

طبعاً این جریان اختلاف وکشیدگی ها را از بین میبرد ، تلاش و جدیت توأم با وحدت و همآهنگی توسط سنگر های جهاد در امور جهاد وجنگ به خرچ داده‌میشود .

با تشکیل شورای نظار و آغاز فعالیتش در صفحات شمال کشور حالت جنگ در چندین ولایات صفحات شمال تغیر خورد .

جنگ با دشمن تشدید یافت ، نیرو های مسلح جهاد که در حال غفلت بسر میبرند به نیروی پر تحرک و مهاجم تبدیل‌شدند و هزاران میل اسلحهٔ که دردست مجاهدین در آکثر نقاط ولایات تخار ، کندز ، بغلان و بدخشان تقریباً بدون استفاده در جنگ علیه دشمن باقی مانده بود بکار افتید .

گارنیزیون های دشمن در فرخار ، نهرین وکافگان فتح گردید و در فتح این پایگاه های دشمن قطعات مختلف مجاهدین از ولایات پروان ـ کاپیسا ، بغلان ، بدخشان کندز و تخار عملاً سهم گرفتند .

سهم گیری عملی مجاهدین چندین ولایت در فتح پایگاه‌های دشمن طبعاً تحول عظیم کیفی در جهاد مسلحانهٔ افغانستان حساب میشود .



بدنهٔ تانک تخریب شده دشمن در ولایت غور

تشکیل قطعات مرکزی از نخبه ترین افراد آگاه و با شهامت مجاهدین ازولایات مختلف افغانستان نیز یک تحول بزرگ دیگر کیفی در جهاد مسلحانهٔ کشور است . این امر سبب تبارز بهترین استعداد ها درکار جنگ و جهاد اسلامی در صحنهٔ عملی جهاد میگردد ، وحدت و یکپارچگی در مناطق و سنگر های جهاد کشور تامین میشود و جای نفاق و اختلاف را می گیرد ، جنگ تشدید میابد و بدشمن ضربات مؤثر وارد میشود .

شورای نظار علاوه از تشدید جنگ در مقابل دشمن و بهتر شدن امور جنگ ، در سایر ابعاد جهاد و انقلاب اسلامی دست آورد و ارمغان بزرگی نیز داشته است .

از همه مهم تر در بعد تعلیم و تربیه که اساسی ترین و مهم ترین بخش جهاد اسلامی ما را تشکیل میدهد و در عدم توجه به این امر بزرگ که نقص بزرگ انقلاب در سنگر ها حساب میشود و در سطور قبلی تذکراتی دادیم ، گام های ارزشمند وعالی برداشته شده است وشورای نظار تغیر عظیم و مثبتی را درین بخش بوجود آورده است .

همین اکنون در ولایت بدخشان ، کندز بغلان وتخار بیش ازسه صد مکتب فعال‌شده است و هزاران اطفال این مناطق برای فراگیری تعلیمات اسلامی به این مکاتب میروند .

بیش از پنجاه مدرسه به شکل رسمی‌درین مناطق فعال ساخته شده‌اند که همه امکانات مورد ضرورت مدرسه توسط مسئولین تامین میگردد و هزار ها طالب العلم و علمای عالیقدر و کرام در ین مدارس مشغول فراگیری درس و انجام تدریس اند .

برعلاوهٔ سایر اقشار طبقات مختلف مردم نیز بکار الداخته شده است .

خوانین محلی در فرونشاندن نزاع های محلی مردم و طرح صلح وآشتی دایمی و وحدت و برادری که یک امر مهم در پیروزی انقلاب اسلامی است صمیمانه کار میکنند و کشمکش های بزرگتر و بر رسی و مجازات مجرمین در کمیتهٔ قضایی که از علمای جید مناطق ساخته شده است شرعاً حل میگردد .

شورای علما نیز در هر منطقه تشکیل شده و همه کار و عملکرد جهاد راطبق شریعت غرای محمدی «ص» روشن ساخته وقوماندانان و مجاهدین ازآن صمیمانه اطاعت میکنند .

به این ترتیب مایوسیت ها ، یاس ها و ناامیدی ها از ذهنیت مردم که همه ناشی از بیکاری و بی پلانی درکار جهاد و عدم رشد وانکشاف ابعاد گوناگون جهاد مسلحانه بود از بین رفته است و جایش را به امید و خوشبینی در پیروزی سریع جهاد اسلامی افغانستان داده است چنانچه همه مردم مسلمان آن مناطق از این وضع رضایت‌داشته واطمینان درپیروزی انقلاب حاصل کرده‌اند.

شورای نظار که درآغاز در صفحات شمال کشور تشکیل گردید و شروع به فعالیت نمود اکنون‌دامنهٔ فعالیتش از ولایات صفحات شمال کشورهم بیرون رفته و سایر ولایات افغانستان با علاقه‌مندی برای هماهنگی کار جهاد به شورا می پیوندند .

فعالیت شورای نظار در رشد و تشدید جنگ علیه دشمن ، در ایجاد تحرک فعال نیرو های مجاهدین‌درامور جنگ‌وسهمگیری فعال اقشار مختلف مردم در جهاد ، در تشکیل و توسعهٔ مکاتیب و مدارس اسلامی در وحدت‌هماهنگی نیرو های جهاد سنگر هادرتأمین امنیت ورفع اختلاف و خانه‌جنگی ها، در تنظیم پایگاه های جنگی مناطق‌مختلف کشور برای استمرارجنگ، دروارد نمودن ضربات مؤثر بر دشمن برای پیروزی انقلاب اسلامی و در تأمین وحدت و هماهنگی جنگ و حرکات جنگی در عموم سنگرها و جبهات جهاد با مؤفقیت در جریان است .

این جریان برای پیروزی جهاد مسلحانهٔ اسلامی افغانستان در سنگر ها و جبهات جهاد ضروری است و در غیر آن حرکات پراگندهٔ محاربوی سنگر های جهاد و کار ناهمگون ، ناهمآهنگ و غیر منظم تنظیم ها نمیتواند در برابر جنگ فرسایشی و طولانی دشمن غول پیکر و خطرناک تافرجام پیروزی مقاومت کند .

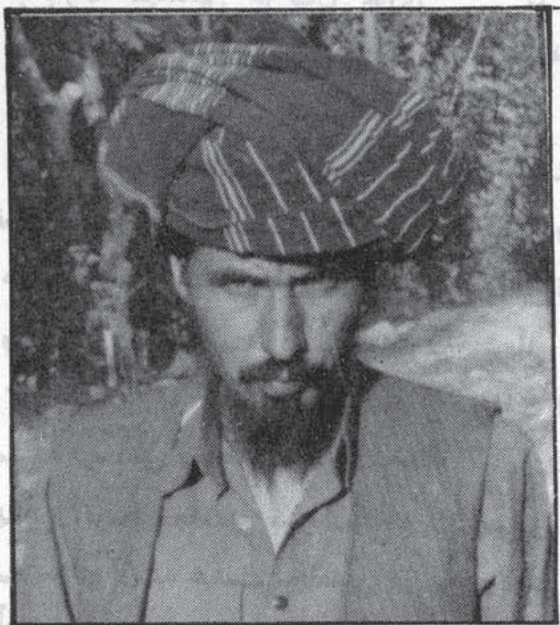
جنگ ما در برابر روس وقتی پیروز میشود که وحدت عملی در سنگر های جهاد بوجود بیاید ، طرح علمی و منظم در ادامهٔ جنگ ریخته شود ، جنگ تشدید یابد و بدشمن ضربات مؤثر وکاری وارد شود شورای نظار یک جریان ضروری است که برای تحقق چنین آرمانی تشکیل گردیده و انشاء الله باهمت فرزندان مخلص و همیشه در سنگر میهن خونین مان پرچم‌کفر سرنگون میشود و آفتاب آزادی طلوع مینماید .



روسها ! بزرگتر ازین سلاحی هم دارید که تا هر چه بیشتر بر شکست تان افتخار کنم ؟

هرات

مصاحبه



در ین شماره مصاحبه داریم با برادر مجاهد عبدالکریم «ارشد» معاون امارت عمومی ولایت فار یاب و مسئول غند طلحه که در ماه سنبله سال جاری مکاتبتاً با ایشان صورت گرفته خدمت خوانندگان محترم مجله تقدیم میگردد .

س - برادر گرامی لطفاً خود را به خوانند گان مجله معرفی نمائید ؟

ج - بسم الله الرحمن الرحیم . بنام نصرت دهندهٔ مجاهدین .

اسم من عبدالکریم «ارشد» فرزند حاجی بایمراد باشندهٔ قریهٔ درهٔ زنگ ولسوالی سرچکان ولایت فاریاب عضو جمعیت اسلامی افغانستان سابق محصل صنف سوم پوهنځی شرعیات فعلاً بصفت معاون عمومی امارت ولایت فاریاب ومسؤل غند حضرت طلحة ابن عبیدالله ایفاء وظیفه میکنم.

س - ازچه وقت به جهاد مسلحانه آغاز نموده اید ؟

ج - گرچه شمولیتم به تحریک اسلامی قبل از شروع جهاد مسلحانه صورت گرفته مدتی مدیدی مصروف دعوت بودم و درسال ۱۳۵۹ موفق شدم جهاد مسلحانه را از کوه پایه های غرور آفرین فاریاب عزیز شروع کنم خداوند (ج) توفیق داد و تا ایندم مصروف جهاد میباشم .

س - در ولایت شما طی سال جاری چند مراتبه علیه دولت دست نشانده روس عملیات صورت گرفته است ؟

ج - وضع مجاهدین فاریاب درسالی جاری نسبت به سالهای گذشته از نگاه کمی وکیفی بی اندازه رضایت بخش وقابل قدر است . مجاهدین در سال جاری عملیات متعددی علیه کماشتگان روس در مرکز فاریاب ، در شاه راه ولسوالی شیرین تگاب ، در ولسوالی المار و قیصار و در مربوطات غند حضرت طلحه ابن عبید الله صورت گرفته است. البته تعداد عملیات زیاد بوده تذکر تمام آنها طوالت را بار خواهد آورد. ازجمله چند علمیات مهم را مختصراً یاد آور می شوم .

قبلاً یادآور بایدشوم که به همت والای مجاهدین تمام ولسوالی های ولایت تحت تصرف وکنترول ایشان قراردارد به جزء ازمرکز شهر میمنه مرکز ولسوالی قیصار و شاه راه ولسوالی شیرین تگاب باقی نقاط ولایت الحمدلله به فداکاری وجهاد مجاهدین فتح گردیده است .

البته اکثریت فتوحات بعدازاعلان آشتی ملی که درحقیقت سرکوب ملی از طرف روسها است صورت گرفته است . ولسوالی المار توسط عملیات

جانبازانهٔ مجاهدین در سال جاری مکمل به دست مجاهدین فتح گردید . وهمچنان پوسته‌های کمربند دراطراف شهرمیمنه‌توسط مجاهدین گرفته شد که فعلاًعملیات‌مجاهدین‌مستقیماًبالای‌میدان هوائی ولایت وغنده ۳صورت‌میگیرد. و همچنان یازده پوسته در مربوطات مرکز فاریاب که‌بعدازآمدن‌رسول ملیشه برمناطق مجاهدین جا بجا شده بود . توسط مجاهدین قهرمان‌فتح و سلاحهای آن به غنیمت مجاهدین در آمده است .

س - خسارات دشمن را در سال جاری میتوانید یاد آور شوید که تا چه حد بوده ؟

ج ! در سال جاری دشمن زبون در ولایت فاریاب خسارات جانی و مالی زیاد را متحمل شده است که ازجماه درحدود زیاد ترازدو هزار میل‌سلاح مختلف النوع ، چهل عراده موتر و مقدار مهمات کافی و صد ها سیرگندم آ رد - روغن و مواد لوژیستیکی به غنیمت مجاهدین درآمده است . ودر حدو د پنجاه عراده تالگ ، موتر و دیگر وسایل نقلیه دشمن تخریب گردیده است . وهمچنان ده ها پوستهٔ دولت از بین رفته است .

و در حدود پنجصد ا لی ششصد نفر دولت راهی جهنم گردیده است . و همچنان یک طیاره دشمن سقوط ویکی دیگری آن خساره مند گردیده است .

س - مورال وروحیه مجاهدین را چگونه بر رسی‌میکنید ؟

ج - از اینکه ملت افغانستان بخاطر رضاء خداوند جهاد را شروع کرده اند . وآرزوی یک حکومت اسلامی را دارند . اگر در این راه هر قد ر قربانی بد هند خسته نمی شوند البته باعث افتخار ایشان خواهد گردید .

س - چون موفقیت های مجاهدین د ر سراسر افغانستا ن با الخصوص در ولایت فاریاب زیاد بوده که این کامیابی ها در مورال و روحیهٔ آنها تاثیر مثبت انداخته است .

س - چند فیصد مناطق در ولایت شما آزاد شد وتحت تصرف مجاهدین قراردارد ؟

ج - گرچه قبلاً یاد آور شدم که در ولایت فاریاب سیزده ولسوالی وعلاقه داری به شمول مرکز وجود دارد که در جمله صرف مرکز شهر میمنه - میدان هوائی، مرکز ولسوالی قیصار وشاه راه ولسوالی شیرین تگاب آنهم دولت در پوسته ها محصور میباشند ، باقی تمام مناطق به تصرف مجاهدین‌قراردارد. که‌بهاین‌حساب‌گفته میتوانیم که ۹۵٪ مناطق در ولایت فاریاب آزاد شده وبه تصرف مجاهدین اسلام قرار دارد .

س - چه تعداداز اهالی منطقه تاحال خارج کشور مهاجر گردیده اند ؟

ج - گرچه پالیسی و فیصلهٔ آمرین و قومندا نهای جمعیت در ولایت فاریاب د ر رابطه با مهاجرت طوری است‌کرتاحد امکان اجازهٔ هجرت برای هیچکس داده نمی شود . اگر احیاناً بالای مردم از طرف دولت ویاایادی



شاگردان کورس نظامی در حال تطبیقات عملی دیده می شوند .
(فاریاب)

دولت مشکلات ایجاد گردد ومردم مجبور به هجرت شوند . مناطق آزاد شده زیاد است آنجا ایشانرا جا بجا می‌سازیم . روی این علت‌درسال‌جاری به اساس فشا ر دولت و ظلم رسول ملیشه که‌بالای‌مردم ولسوالی شیرین تگاب صورت گرفته بود مردم مجبور به هجرت شدند و ما تقریباً درحدود یک هزار فامیل‌را در مناطق غند حضرت طلحه ابن عبیدالله‌در ولسوالی گرزیوان جابجا کردیم و تاحد امکا ن مواد ارتزاقی برایشان نیز همکا ری شد . تا آنکه مناطق شا ن از چنگ رسول مفسد و دولت آزا د و یک تعداد زیاد شان د و باره بـه خانه های شان عودت کردند . با وجود آنهم ممکن از تمام ولایت در حدود ۸۰۰ - فامیل درخارج کشور مهاجر شده باشند .

س - مشکل عمدهٔ شما چیست ؟

ج - گرچه درانقلاب اسلامی‌وجهاد ومبارزه مشکلات‌زیادی‌سدراه پیروزی مجاهدین میگردد . بزرگترین مشکل جهادی‌مادرشرائط کنونی کمبودسلاح ضد هوائی و توپ های دور برد می‌باشد.ازهمه‌مهمتر‌مشکلات ارتزاقی وقلت مواد خوراکه ما را سخت به تشویش ساخته است زیرا در ولا یت ما چند سال می‌شودکه تقریباً خشک سالی رخ داده آنچه کشت و زرا عت که صورت گرفته ا کثراً توسط دولت سوختانده شده است . قابل یاد آوری است که در و لایت ما از اینکه از مرکزیت جهاد بسیار به دور افتا د ه است از نگاه ادویه و دا کتر نیز به تکلیف می باشیم زیرا دوا وپرسونل طبی کمتر وجود دارد . و هم چنا ن کمبودمواد درسی بخاطرتعلیم وتربیه اولاد مسلمانان از جمله مشکلات به حساب می آید .

س - سلاح ومهمات حر بی را ازکجا بدست می آورید ؟

ج - سلاح‌ومهمات‌حربی‌ما سلاح های غنیمتی می باشدکه از ملحدین روسی و د اخلی بد ست می آید و احیا ناً عندالضرورت خریداری می نمائیم .

س - روا بط شما با سا ئر تنظیم ها چگونه است ؟

ج - ازاینکه همه‌تنظیم‌های اسلامی هدف مشترک دارند وآن جها د علیه روسها وایادی شان می باشد واسلام هم چنین حکم می کند . رو ی این منظور ما باتمام تنظیم های مسلما ن که ایشان جزءتاسیس‌حکومت اسلامی وجهاد اسلا می هدف دیگر ندارند. همکاربوده‌بایشان‌اخوت اسلامی‌داریم و در یـک سنگر علیه ملحد ین می رزمیم .

س - نظر شما را جع‌به تغییرا تی که در ارگ دولت دست نشانده صور ت می گیرد چیست ؟

ج - از اینکه ابر قد ر ت ها همیشه درفکر استعمار وتوسعه طلبی‌می‌باشند. روسها که درراس‌آن‌قرار دارند. اینها زیادتر متجاوز و درنده خو می باشند. روسها به افغانستان تجاو ز کرده اند می خواستند افغانستا ن عزیزرابه کام خود سقوط دهند . اما به‌همت والای مردم مسلمان افغانستان موفق‌نشدند. جهاد علیه آنها شروع و عنقریب به پیروزی رسید نی است . درین مسئله روسها از راه نظامی نتوانستند . که بالای‌مردم افغانستان‌تسلط یابندوحالا فقط از راه نیر نگ های مختلف پیش می آیند . به گمان آنها ممکن کدام نیرنگ‌شان کارگر واقع‌شود. تغییرات ارگ جمهوری دولت اجیر نیزازهمین قبیل است . اما مردم مجاهدما تمام این پلا نها ی آنها را خنثی کرد ه و در آینده هم خواهند کرد .

س - شمابه صفت معا ون امارت عمومی ولا یت فاریاب را جع به راه حل سیا سی قضیه افغانستان چه نظر دارید یعنی از چه طریق حل خوا هد شد ؟

ج - از نظر من حـل سیا سی قضیه افغانستان که ثمرهٔ آن به مجاهد ین مسلمان متعلق‌نباشدوحکومت اسلامی تشکیل نشود کدام مفهومی ندارد. زیرا ملتیکه بخاطراسلام‌وقائم نمودن حکومت اسلامی زیادتر ازیک ملیون شهیدرا به پیشگاه‌خداوند متعال‌تقدیم نموده وبه همین خاطر در حدود پنج

ملیون از آنها مهاجر گردیده باشند . چطور شده می تواند که آرمان این شهدا برآورده نشود . به هیچ قیمتی آرمان شهیدان مادرجهت به میان آمدن یک حکومت اسلامی در کشورشهید پرور افغانستان به هیچ شکل وبه هیچ صورت قابل تغییر نیست و هیچ فشار وسر زوری نمیتوانند که در ارادهٔ ملت مسلمان افغانستان در جهت ایجاد یک حکومت اسلامی خلل وارد بسازد . ملت مسلمان ومجاهد افغانستان به حکم تعالیم والای دینی واسلامی خود درجهت اقامهٔ حکومت عدل اسلامی تا آخرین رمق حیات به مبارزهٔ برحق شان ادامه خواهند داد .

بلی اگر حل سیاسی بخاطر اخراج قوای اشغالگر روسی از افغانستان باشد وقدرت سیاسی کشور بدست مجاهدین قرار گیرد مورد قبول ما بوده وهست. واگر هدف آن به کنار زدن سنگرهای مجاهدین باشد باز هم هیچ مفهومی نداشته وبه آن ارزشی نباید داده شود. به همین قسم اگر حل سیاسی بخاطر به رسمیت شناختن عناصر روسی در افغانستان باشد این هم مردود می باشد.

روسها اگر واقعاً خواستار حل مسئلهٔ افغانستان باشند قوای خود را از افغانستان بیرون کنند . قدرت سیاسی کشور راحکومت موقت بدوش داشته باشد وزمینه را برای انتخابات یک دولت اسلامی وانفاذ شریعت اسلامی مساعد بسازد. درین جاست که مشکل معضلهٔ افغانستان حل می شود .

س - به رهبران جهاد افغانستان چه پیشنهادی دارید ؟

ج - ازاینکه رهبران جهاد افغانستان بهتر از ما درمسائل جهادی و رفع مشکلات مجاهدین معلومات دارند . بازهم از اینکه شما ازمن سوالی گردید درجواب می گویم که : پیشنهاد من اینست که افرادمجاهد ـ اصولی ـ دلسوز به اسلام تقویه شود تاباشد که آینده جهاد اسلامی ما اطمینان بخش باشد ویک هیأت مدبر را به جبهات بفرستند. تا جبهات را بررسی وجبهات مجاهد ومتعهد را ازگروپهای نابکار تشخیص وبه مقامات اطلاع دهند پیشنهاددیگر من برای رهبران اینست که در حصهٔ وحدت دفاتر و سنگر ها توجهٔ عمیق نمایند . درصورتیکه این وجیبه برآورده شود آزادی افغانستان وقائم نمودن حکومت اسلامی وپابرجا بودن آن آسان خواهد شد .

س - به مجاهدین، مهاجرین وملل اسلامی چه پیامی دارید ؟

ج - پیامم به مجاهدین قهرمان افغانستان وحدت کامل و ادامه جهاد برحق شان است . تا وقتیکه دولت اجیر روسیه ازهم نپاشیده و حکومت اسلامی به میان نیامده باشد سلاح را بر زمین نگذارند .

پیامم به مهاجرین جهاد وبه ملل مسلمان بصیرت اسلامی اینست تاملت های اسلامی حمایت وپشتیبانی همه جانبه را ازمجاهدین مسلمان وقهرمان افغانستان اعلام نموده جلو پیشروی روس ها را به اشتراک هم گرفته واین متجاوز را در حدود مرزی، روسیه اروپائی محصور سازیم .



مجاهدین درحال آموزش مسایل حربی در یکی از کورسهای که در مربوطات عسد حضرت طلحه (رض)، تأسیس گردیده است . (فاریاب)

با میلاد رسول اکرم ...

هر نوع انحراف و به هر شکلی که باشد باید متابله و مقاومت جدی صورت بگیر د . من یقین دارم که استادان بسیار دلسوز ی هستند که توحید و معارف اسلامی را بصورت اساسی و سالم معرفی میکنند و از

نشر و پخش افکار انحرافی در میا ن مردم و جوانان جلوگیری مینمایند . یکبار دیگر از استادا ن محترم و کمیته های تعلیم و تربیه از مدیر لیسه از همه استادان و از تما م شما جوانان عزیز وگرامی که این اجتماع را ترتیب داده اید ومارا نسبت به ادارموارا ده درآینده مطمئین ساختید اظهار شکران میکنم و یقین دارم که افغانستان در آینده به دست شما نسل جوان و انقلابی درست اداره خواهد شد .
والسلام علیکم و رحمةالله وبرکاته .

د وسله وال جنګ د بایلنی ...

ولس او نړی تـه وړانـدی کړی ترڅو د روسانو د تبلیغاتو او سیاسی مانـورو او حربو مخه ونیول شی او د جنګ د ډګر ګټلی شو به او افتخار دسیاست لوبی او مانوری ونه لوټی او هسی نـه چی د جنګ د ګټلو له پاره پـه پوځی او نظامی زعامتکی بریالی او په سیاسی رهبری کی خـدای مکړه پـاتـه راشو او خپل قهرمان او سربښندونکی ولس چی په

پوره میړانـه او سړه سینه ی د اعتماد له مخی یوینم ملیون شهیدان ورکړل، د نهضت لـوړو ارمـانـونـو ، خـپلـو ادعاګانو وعدو او شعارو نوته دلیدو سترګی ونلرو :

د شـوری جنګ بـه مـا ګ ولـو
دقسمت جنګ دی وارخطاولاړه بمه

الحاد ودهریت...

فرصت اطلاع دهند یعنی همه مردم ، باهم شریک در جرم باشند که درین نظام زن از شوهر ، پدر از پسرومادر از دختر ، برادر از برادر در هراس وخوف اند .

هفدهم : نشر وتعمیم کمونستی ازطریق هه انواع وسائل یعنی امتناع ترغیت ، ترهیب ، فواحش ، رشوت تطمیع و بالاخره قتل وسعی درراه شعله ورگردا نیدن انقلاب ها ، کودتا ها « لینین » می گوید :

تاوقتی که یک حکومت سرمایه داری وجود داشته باشد ، نمیتوان گفت که دولت شوروی دشمنی ندارد .

هجدهم : سعی در راه تحویل جهان به دائره کمونیستی واعمار دولت واحد کمونیستی .

سره امپراطوری د اداری ...

وړاندی کړی دی او د بشر فطرت ئی چیزی هم د زغم وس او طاقت نه لری به روسیه کی روانی پیښی

په ډاګه څرګندوی چی د کرملین اداره بله چاره نه لری چی یا لهمار- کسیزم او کمونیزم څخه د رجعت او ارتداد لاره په مخکی ونیسی او یا خو هم د روس ټولنه د اقتصادی رکود په مصیبت کی د مارکسیستی فاجعو قربانی کړی.

دعوت ...

ط ـ فرا گیری علم ومعرفت برای تمام مرد وزن درشئون مختلف زندگی .

ی ـ حسن معامله با همدیگر واستفاده از اخلاق نیکو .

ک ـ سعی بخاطر سلامت بدن و حفظ حواس .

ل ـ تکامل اجتماعی بین حاکم و محکوم طوری صورت گیرد که ظلم بوجود نیاید .

برای تمام مسلمین لازم است که این فرائض را طوریکه قرآنکریم بیان وواضح نموده در زندگی خود عملی نمایند البته تمام این اعمال توسط پیغمبر گرامی حضرت محمد ﷺ و اصحاب مبارکشان و کسانیکه راه آنها را تعقیب نموده بطور کافی بیان و در صحنهٔ اجرا ء قرار داده شده است . هیچ چیزی باقی نمانده که بیان نشده باشد . (ادامه دارد)

توهین به ...

و مصالحه ملی فروبردند هرگز رنگ قانونی را بخود نگرفت لذا این مرتبه دیگ بزرگی را سر اجاق امید های خود گذاشته باز این پارچهٔ نوک چوب را دران انداختند امابجای اینکه رنگی گرفته باشد باهمه فضیحت بد رنگ شد.

بازهم اگر ازین فریب کاران پرسیده شود که در لویه جرگه ها نمایند گان تمام ملت از تمام نقاط کشور حضور بهم میرسانند پس در حا لیکه فیصد هشتا د حصه افغا نستان تحت سلطه مجاهد ین و بیش از دو ثلث ملت آواره اند شما نام بزرگ لویه جرگه را با لای نمایند گان کدام نقاط گذاشته اید در جواب خواهند گفت :
خودکوزه وخودکوزه‌گرو خودگل‌کوزه
خود بر سر بازار نشینیم و فروشیم

بناً مجاهدین راه حق که باصطلاح پوست دشمنان آزادی خاک شانرا در چرمگری می شناسند نخواستند که این میراث پر ارج ملی و آبائی شان (لویه جرگه) توهین شود لذا درین موقع حساس از همه زودتر دست بعنان و پا بر رکاب شدند در روز آغاز آن جرگه تصنعی با پرتاب موشک چنان ضربه وارد کردند که کاخ استعمار را لرزاند و نظم آن جلسه فریب کاران را بر هم زد که رسانه های خبری دنیا خبر آنرا با پوز خندی بدست نشر سپردند این است جزای آنانیکه با مقدسات یک ملت بازی می کنند .

ترکستان ...

جدیدی که از سلطه روس سر چشمه می گرفت بطور محسوس تبارز می نمود .

بهره کشی استعمار ی منطقه نسبت به همه گروهای طبقاتی نفوس بومی یکسان نبود از همینجا هم انگیزهٔ حرکت آنها در مبارزه آزاد ی بخش ملی مختلف است . منشأ د لفر انسا سیون و انشعاب هم در همین تفاوت انگیزه ها ویاً بهترگفتته باشیم در بر خورد متفاوت با وظایف انقلا بی نهفته بو د .

بخاطر دار یم که هنوز کاو فمن ضر بهٔ درد نا کی به منافع اشراف و روحا نیون زد تا تو انا یی اقتصا دی این نیرو ی (متخاصم سیاسی) را لطمه بزند . این انگیزه یی بود که اشراف را به مبارزه قاطعانه بر ضد روسیه تحریص و تحریک کرد . به مناسبت قیام ۱۸۹۸ اندیجان چندین اعلامیهٔ مذهبی خطاب به مردم در آسیای میانه ظاهر شده که منشأ آن بدون هیچ تر دید ی روحانیت است و در آنها وصایای الهی که توسط پیامبر ابلاغ گشته تشریح شده است .

جنایات و ...

احمد عبارت از تنازل از قصاص میباشد برابر است که عفو مجانی باشد و یا در برابر دیت در هر دو حالت رضایت جانی اعتبار نداشته و قصاص ساقط میگردد امام ابوحنیفه و امام مالک میگویند که عفو عبارت از اسقاط قصاص است طور مجانی اما تنازل بر دیت عفو نبوده و صلح شمرده شده و مربوط به رضائیت جانی در پرداخت دیت میباشد

مجنی علیه که عاقل و بالغ باشد حق عفو را دارد و اگر عاقل و بالغ نبود از نگاه امام شافعی و امام احمد (رح) ولی او مالک حق عفو میباشد و از نگاه امام ابوحنیفه و امام مالک (رح) ولی و وصی حق عفو را نداشته و تنها حق صلح را دارند .

اگر مجنی علیه عاقل و بالغ - طور مجانی از قصاص عفو نمود درینحالت از نگاه ائمه اربعه قصاص ساقط میگردد ولی اگر عفو او تنازل بدیت بود از نگاه امام شافعی و امام احمد (رح) عفو مذکور صحت داشته و بالای جانی دیت لازم میگردد ولی امام ابوحنیفه و امام مالک این حالت را عفو ندانسته وآنرا صلح شمرده اند ورضایت جانی را در پرداخت دیت شرط میداند .

سوم صلح :

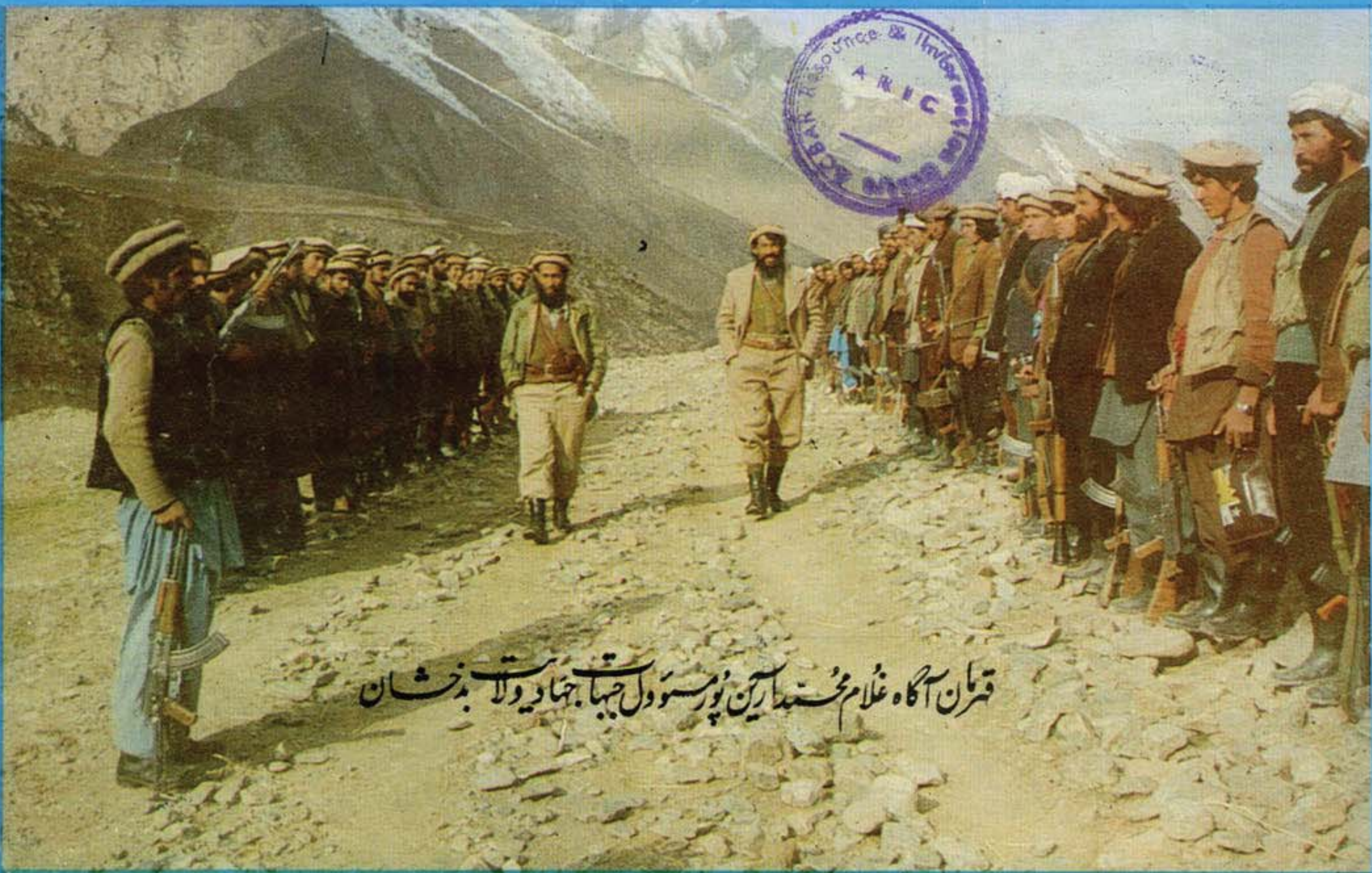
مجنی‌علیه - و ولی و وصی او درحالیکه مجنی‌علیه صغیر ودیوانه باشد حق صلح را از قصاص دارند بدل صلح شده میتواند که کمتر از دیت باشد ویامساوی آن ویا بیش اصل دیت مشروط براینکه شخصی مجنی‌علیه صلح نماید و وصی و ولی او حق ندارند که به کمتر از مقدار دیت صلح نمایند .

اگر بدل صلح ایشان کمتر ازدیت بود صلح صحیح بوده وقصاص ساقط میگردد ولی مجنی علیه میتواند که جانی مقدار باقیمانده دیت را اخذ کند وامام مالک میگوید بدان شرط مجنی علیه ازجانی مقدار باقیمانده دیت را گرفته میتواند که جانی در وقت صلح تنگ دست وناتوان باشد .

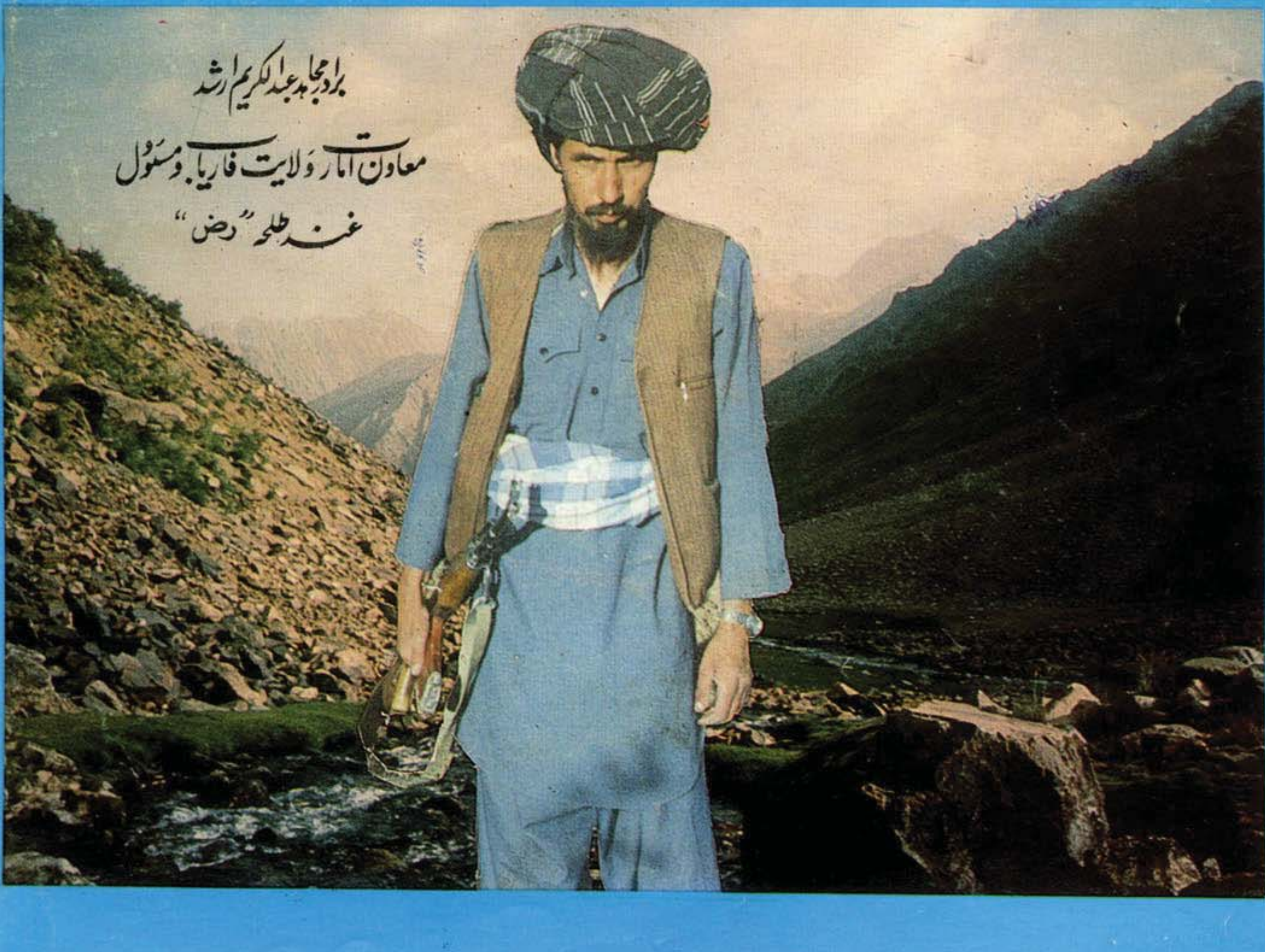
ناصرالدین «جمال»

آرزو

بی وطنم من وطنم آرزو ست
مرغ فگارم چمنم آرزو ست
اشکم و بر دیدهٔ آواره گان
قصد فرو ریختنم آرزو ست
شعلهٔ آهم ز دل دردمند
کاخ ستم سوختنم آرزو ست
در بر اغیار نگنجیده ام
گوشهٔ دارالمحنم آرزو ست
شوق شهادت به سرم جا زده
سینه به سنگر زدنم آرزو ست
مامنم از آتش دشمن بسوخت
سوختن جان و تنم آرزو ست
دشمن مکار چه پنداشته
فاتح مسکو شدنم آرزو ست
پای مزار شهداء بیرق
سبز حق افراشتنم آرزوست
حکم خدا را بزمین خدا
ثابت و حق داشتنم آرزو ست
هموطن از بهر خدا اتحاد!
از تو فقط این سخنم آرزو ست



قهرمان آگاه غلام محمد آرین پور مسئول جبهات جهادی ولایت بدخشان



برادر مجاهد عبدالکریم ارشد
معاون آمر ولایت فاریاب و مسئول
غند طلحه "رض"